

قطعاتی از تاریخ معاصر ایران

(جمهور قاجاریه تا سقوط پهلوی)



علی اصغر حداد



قطعاتی از تاریخ معاصر ایران

(ظهور قاجاریه تا سقوط پهلوی)

علی اصغر حقدار

قطعاتی از تاریخ معاصر ایران (ظهور قاجاریه تا سقوط پهلوی)

علی اصغر حقدار

ناشر: باشگاه ادبیات

چاپ اول ۲۰۱۷ [۱۳۹۶]

فهرست مطالب

مقدمه / ۸

یادداشت مؤلف / ۹

بخش اول از ظهور قاجاریه تا جنبش مشروطیت / ۱۵

عهدنامه ترکمنچای / ۱۷

قائم‌مقام فراهانی در واپسین روزهای زندگی - دربار محمد شاه / ۲۹

امیر کبیر در کنفرانس ارزنة الروم / ۳۵

تجزیه هرات و معاهده صلح پاریس / ۵۰

میرزا رضا کرمانی و توطئه چینی کامران میرزا / ۶۲

بخش دوم از جنبش مشروطیت تا کودتای سوم اسفند / ۷۲

فلک کردن تجار قند و مقدمات جنبش مشروطیت / ۷۳

مهاجرت کوچک به حضرت عبدالعظیم / ۸۰

صدور فرمان مشروطیت در ایران/ ۸۹

حکایت فروش دختران قوچان در مجلس اول شورای ملی/ ۹۹

قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه و مشروطه خواهان/ ۱۱۰

امین السلطان اتابک در صحن مجلس شورای ملی/ ۱۲۴

بمباران اولین مجلس شورای ملی/ ۱۳۳

مشروطه خواهان در تهران و اعاده مشروطیت/ ۱۳۹

واکنش مجلس به اولتیماتوم روسیه در اخراج مورگان شوستر/ ۱۴۶

اعضای کمیته مجازات در زندان/ ۱۵۷

نمایندگان ایران در مجمع اتفاق ملل ۱۹۱۹/ ۱۶۷

وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹/ ۱۸۳

جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان/ ۱۹۴

بخش سوم دردوران سلطنت رضا شاه پهلوی/ ۲۱۲

کودتای سید ضیاء و رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹/ ۲۱۴

جمهوری خواهی سردار سپه و مجلس پنجم/۲۲۶

سردار سپه و فروپاشی قاجاریه/۲۳۳

ماجرای پرونده امتیاز نفت و انگلستان/۲۴۲

تأسیس دادگستری در ایران/۲۵۱

رضا شاه در ترکیه/۲۶۰

استعفای رضا شاه پهلوی/۲۶۸

بخش چهارم از استقرار محمد رضا پهلوی تا سقوط نظام

شاهنشاهی/۲۷۷

بلوای نان در تهران/۲۷۹

تیراندازی به شاه زمینه‌ای برای تجدیدنظر در قانون اساسی/۲۸۴

ترور حاج علی رزم‌آرا/۲۹۶

انحلال مجلس شانزدهم توسط محمد مصدق/۳۰۱

ملی شدن صنعت نفت ایران/۳۰۹

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و محاکمه دکتر مصدق/۳۱۷

نفت ایران و کنسرسیوم چندملیتی/ ۳۳۱

تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)/ ۳۳۹

اصلاحات ارضی و منشور انقلاب سفید شاهنشاهی/ ۳۴۹

مدرنیزاسیون مونتاز عصر محمد رضا شاهی/ ۳۵۷

تجدیدنظر پنجم در قانون اساسی مشروطیت/ ۳۶۸

جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی/ ۳۷۶

تکنوکرات‌های مدرن در کانون مرفقی/ ۳۸۵

ایران شاهنشاهی و جریانات منطقه‌ای و بین‌المللی/ ۳۹۳

محمد رضا پهلوی و ایجاد حزب رستاخیز/ ۴۰۳

کابینه بختیار/ ۴۱۱

سقوط رژیم شاهنشاهی/ ۴۱۹

سید حسن تقی‌زاده از مشروطه‌خواهی تا سلطنت طلبی/ ۴۲۸

محمد علی فروغی و تغییر سلطنت/ ۴۴۷

سید ضیاء طباطبایی و سیاست‌های استعماری/۴۶۲

امیر عباس هویدا و بازنمایی اقتدار دولتی/۴۸۲

منابع/۴۹۱

مقدمه

متن حاضر در تهران (زمستان ۱۳۸۳ تا پاییز ۱۳۸۴) برای تهیه برنامه های تلویزیونی هفتگی تدوین شده بود؛ قرار بود ۵۲ برنامه (یک ساله) با عنوان «قطعاتی از تاریخ» سلسله ای بهم پیوسته از سرآغازهای دوران معاصر ایران را ارائه کنند! اعمال نظر غیرکارشناسانه در مسایل تاریخ از سوی یکی از تهیه کنندگان تلویزیون و درخواست سانسور، تحریف و جعل برخی از موارد در راستای تأمین اهداف حکومتی و ایدئولوژیک، ارائه و تهیه برنامه ها را متوقف کرد.

متن حاضر به واسطه درج منابع تاریخی دوره معاصر و پیوستگی رویدادهای تاریخی، ارزش مطالعه دارد؛ تکمیل و تحلیل و گسترش تحقیقی این دوران را در کتاب های دیگرم نوشته ام؛ این متن را می توان چونان سرفصل ها و منابع تاریخی خواند که تا زمان تدوینش مورد استناد و استفاده بودند.

علی اصغر حقدار

آنکارا ۱ فروردین ۱۳۹۶

یادداشت مؤلف

شکست ایران در جنگ با روسیه و عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای، اولین تکانه‌های ذهنی و روانی را در تفاوت ایران عقب مانده و روسیه‌ی پیشرفته بر ایده‌ها و کنش‌های برخی از مردان سیاست و نخبگان فرهنگی وارد آورد و آنان را به بحران هویت فرهنگ ایران راهبر شد. این حوادث و واقعیات را می‌توان تا انقراض سلسله‌ی صفویه و سقوط اصفهان به دست افغانان نیز پی گرفت و آنان را در کاوش از زمینه‌های انحطاط ایران و علل زوال فرهنگ و فروپاشی جامعه و حکومت آن زمان در نظر گرفت؛ در حقیقت فرایند از هم پاشیدگی فرهنگ و جامعه‌ی سنتی مدت‌ها پیش از این که توپخانه‌ی ارتش مدرن و پیشرفته‌ی روسیه، سرزمین مرزی آذربایجان را به خون فرزندان این مرز و بوم آغشته کند، با پوسیدگی حکومت مرشدان صفویه و به هم ریختگی نظام معیشتی ایرانیان و آغاز ارتباطات محدود فرهنگی با جهان پیرامون به عرصه رسیده بود. در واقع جنبش مشروطیت را بایستی در شرایط اجتماعی و سیاسی ایران قرن نوزدهم به بحث گذاشت؛ حوادث و

جریاناتی که به دنبال تغییر سلطنت صفویان و استقرار سلسله‌ی قاجاریه به وقوع پیوست و چهره‌ای جدید برای ایران تدارک دید؛ دگرگونی در روابط جهانی و تاثیر این روابط در حدود جغرافیایی و فرهنگی - سیاسی و اقتصادی ایران، همان طور که در اذهان موجبات تحول را پدیدار ساخت، در کنش‌های فردی و اقدامات اجتماعی نیز مسائلی را به وجود آورد که در تاریخ ایران بی‌سابقه بودند؛ ظهور جنبش‌های مردمی برای احقاق حقوق فردی و ملی که با جنبش تنباکو آغاز می‌شود، زمینه‌های اولیه‌ی جنبش مشروطیت و ایده‌های نوین اجتماعی - سیاسی را در خود جای داده است. جنبش تنباکو خود نیز متأثر از حوادثی چون جنگ‌های ایران و روسیه و ورود عامل خارجی (روسیه - انگلستان و عثمانی) در سیاست ملی و اقتصاد ایرانی بود؛ وضعیت جامعه در آن دوران به شکلی درآمده بود که هم دیوانیان از آن شرایط ناراضی بودند و هم توده‌ی مردم از نبود عدالت و گسترش فقر آزرده خاطر بودند؛ از طرفی رکود اقتصادی که تغییر در مبادلات جهانی برای ایران فراهم ساخته بود، اقشار تاجر و صاحب سرمایه را به تلاطم واداشته بود و از

طرف دیگر مکانیسم‌های کهن کشورداری توان سرکوب و نادیده گرفتن حقوق رعیت را از دست داده بود؛ در مجموع تمامی شرایط برای وقوع یک حادثه دوران ساز و تاریخی پدید آمده بود. بنابراین دوره‌ی قاجاریه، در سیر تاریخ ایران از چندین جهت دارای اهمیت است که وقوع جنبش مشروطیت و تغییر اساسی در نظام سیاسی و به تعبیر آن دوران، ورود «ایران در زمرهٔ ممالک کنستی‌توسیون»، محور اصلی توجه به آن دوران به شمار می‌رود؛ در واقع جنبش مشروطیت و پیش‌زمینه‌ها و توابع آن، دورهٔ پیشین تاریخ این مرز و بوم را به پایان رسانید و دوره‌ای جدید را شروع نمود.

در اوایل آذرماه ۱۳۸۳ آقای سید سعید میر محمد صادق که تهیه کنندگی برنامه‌ای با عنوان «قطعه‌هایی از تاریخ معاصر ایران» را برای گروه فرهنگ و تاریخ و هنر شبکه اول سیما بر عهده داشتند، پیشنهاد تألیفی راجع به حوادث و رویدادهای مهم تاریخ دوست سال گذشته ایران را به من دادند؛ بعد از گفتگوهای اولیه و تعیین عناوین و تنظیم و تصویب آنها در مقاطع خاص تاریخی، متن حاضر در ۵۷ عنوان تهیه و بر پایه‌ی

متون تاریخی و منابع اصلی تألیف شد؛ در این متن، که آقای میر محمد صادق آن را «وقایع اتفاقیه» می‌نامند و من به آن عنوان «از ظهور قاجاریه تا سقوط پهلوی» داده‌ام، به پیروی از روش کلاسیک مورخان و ایران‌شناسان، دوره‌ی معاصر از تاریخ ایران را با استقرار شاهنشاهی قاجاریه و تاج‌گذاری آقا محمد شاه در سال ۱۲۱۰ق/۱۷۹۶م تا سقوط شاهنشاهی محمد رضا پهلوی در سال ۱۳۵۷ش/۱۹۷۹م مورد تحقیق و بررسی قرار داده است؛ این مقطع زمانی با حوادث و رویدادهایی آکنده است که بر سرنوشت ایران زمین و روابط دیپلماتیک و تجاری با دنیای خارج تأثیرات ماندگاری گذاشته‌اند؛ جنگ‌های ایران و روسیه در دو دوره‌ی متوالی و انعقاد پیمان ترکمانچای در سرآغاز این دوره حکایت از عقب‌ماندگی ایران و تفاوت آن با دنیای جدید داشت و روابط بین‌المللی را با دیپلماسی نوین به ایران وارد کرد. وقوع جنبش مشروطیت، هویت ملی ایرانیان را در جهان تازه‌ی سیاسی و اجتماعی تثبیت کرد؛ کودتای سوم اسفند و به دنبال آن تغییر سلطنت، یک نوع مدرنیزاسیون آمرانه را به ایران آورد؛ جابجایی در سلطنت

پهلوی از پدر به پسر، نقش قدرتهای خارجی را در سیاست ایران، داخل نمود؛ و فروپاشی نظام سلطنتی، جایگاهی تازه برای ایران در معادلات بین‌المللی و روابط تجاری و فرهنگی ایجاد کرد؛ هم‌ی این حوادث، در تألیف حاضر با چهار بخش اصلی و در یک سیر پیوسته به هم گزارش شده‌اند: بخش اول از جنگهای ایران و روسیه و قرارداد ترکمانچای تا مشروطیت. بخش دوم از جنبش مشروطیت تا تغییر سلطنت. بخش سوم دوره‌ی ۱۶ ساله‌ی پادشاهی رضا شاه پهلوی تا ورود متفقین به ایران. بخش چهارم از استقرار پادشاهی محمد رضا پهلوی تا سقوط نظام شاهنشاهی.

برای انسجام در مطالب تألیف حاضر، سیر تاریخی حوادث مراعات شده و حوادث و رویدادها به استناد منابع اصلی نوشته شده است؛ منابع اصلی در این تألیف شامل اسناد دولتی - گزارشهای سفارت‌خانه‌ها و مأموران دولت ایران - وقایع‌نویسی سنتی - خاطرات شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی (داخلی و خارجی) و تاریخ‌نگاری نوین مربوط به این دوره است. در متن گزارش هر رویدادی به منبع آن ارجاع شده و برای سهولت در

دستیابی به اصل حادثه یا رویداد، آن جریان در متن برجسته شده است. با اینکه در متن عناوین و اسامی منابع مشخص شده است، اما کتابشناسی کامل تألیف حاضر در آخر آن قرار داده شده است.

علی اصغر حقدار

تهران - دهم بهمن ماه ۱۳۸۳

بخش اول

از ظهور قاجاریه تا جنبش مشروطیت

عهدنامه‌ی ترکمنچای

در تکاپوی هرج و مرجی که با برافتادن سلسله‌ی صفویه و از بین رفتن اقتدار مرکزی نادرشاه، بر سراسر ایران سایه افکنده بود، آقا محمد خان که از سال ۱۱۹۳ق/۱۷۷۹م رهبری خود را مرحله به مرحله بر ایل قاجار مسجل کرده بود، به دنبال کشمکش‌هایی که با خاندان زندیه و دیگر مدعیان حکمرانی بر ایران را داشتند و برای ایجاد آرامش و یکپارچگی ولایت‌های ایران، در سال ۱۲۱۰ق/۱۷۹۶م سلسله‌ی قاجاریه را رسماً در کل سرزمین ایران بنیان گذاشت و به دنبال آن، به فرو نشانیدن آشوب‌های محلی و گشایش روابط با دیگر کشورها بر پایه‌ی وضعیت تازه به وجود آمده پرداخت. در میانه‌ی آشفتگی ایران و بر اساس مسایلی که میان حاکم گرجستان - ارایکلی - و حکومت ضعیف ایران به وجود آمده بود، وی خود را در سال ۱۲۱۴ق/۱۸۰۰م به تحت‌الحمایگی امپراتوری روسیه - کاترین کبیر - درآورد (روابط روس و ایران ۱۸۲۸ - ۱۷۸۰)، ص ۳۳) و با این حربه، آن منطقه را از خاک ایران تجزیه کرد؛ (روضه‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۱۷۲؛ تاریخ جنگ‌های ایران و

روس، ص ۷۰؛ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۱، ص ۳۵؛
مناسبات روسیه و ایران، ص ۲۶؛ روابط روس و ایران (۱۸۲۸ -
۱۷۸۰)، ص ۱۰۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۴۱؛ مآثر السلطانیه،
ص ۱۰۴؛ تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۱۸۳)

این مساله موجب آغاز درگیریهایی شد که با
جنگ‌های ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه در سال
۱۲۴۳ق/۱۸۲۸م به قرارداد گلستان و سپس قرارداد ترکمنچای
و از دست رفتن مناطق وسیعی از سرزمین ایران ختم شدند.
اقدامات متجاوزانه‌ی کاترین و تزار پاول که بخشی از
سرزمین‌های گرجستان - داغستان و قفقاز را در تصرف خود
داشتند و در صدد ایجاد آشوب در دیگر مناطق همجوار با
ایران بودند، منجر به شروع جنگ‌های منظم و دامنه‌دار
در ۱۲۱۷ق/۱۸۰۳م گردید. (تاریخ ایران در دوره قاجاریه،
ص ۱۳۹؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۸۶؛ تاریخ روابط
سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، ج ۱، ص ۶۶؛ ایران و
قضیه ایران، ج ۱، ص ۷۷۳؛ روضه‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۴۸۴)

مرحله‌ی دوم جنگ‌های ایران با روسیه به دنبال تحریکات صاحب منصبان نظامی روسیه و تأیید این اقدامات از سوی تزار پاول در سال ۱۲۴۱ق/۱۸۲۶م بود؛ (اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران، ج ۱، ص ۳۴۲؛ روابط روس و ایران (۱۸۲۸-۱۷۸۰)، ص ۱۹۰؛ ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۷۳۸؛ تاریخ زندگی عباس میرزا، ص ۶۳) در این دوران، قوای ایرانی با شجاعت جنگیده، ولی به واسطه‌ی ضعف در توازن نظامی و خیانت بعضی از سران قشون و حاکمان محلی، تن به انعقاد قرارداد ترکمنچای دادند.

در این گیرودار، سفارت انگلیس به فعالیت‌های میانجیگریانه پرداخت و سرانجام فعالیت‌های سر جان ماکدونالد - وزیر مختار بریتانیا در تهران - نتیجه داد و وی با اطمینانی که از طرف ژنرال پاسکویچ مبنی بر رعایت شرایط قرارداد به دست آورده بود، میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در ماه رجب ۱۲۴۳ق/۱۸۲۸م از تهران به سمت ترکمنچای راهی کرد. مذاکرات اولیه میان صاحب منصبان ایران و روسیه در منطقه‌ی دهخوارقان (تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۵۸۰؛ روضه‌الصفای

ناصری، ج ۱۴، ص ۷۸۷۷؛ مرآة البلدان، ج ۱، ص ۶۵۱؛ سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورغ، ص ۶۸؛ اسنادی از روند اجرای معاهده ترکمانچای، ص ۲۵؛ گوشه‌ای از تاریخ ایران، ص ۲۳۱؛ عباس میرزا و فتحعلی شاه - نبردهای ده ساله ایران و روس، ص ۳۰۰؛ تاریخ احوال عباس میرزا نایب السلطنه، ص ۶۹؛ نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم مقام فراهانی، ص ۱۱۸؛ تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۶۷) نزدیکی تبریز آغاز و با طی چندین مرحله سرانجام در روستای ترکمنچای (مرآة البلدان، ج ۱، ص ۶۷۹؛ لغت نامه دهخدا - چاپ قدیم، ج ۷، ص ۶۱۱) - که بنابه نوشته‌ی شمیم «قرارگاه اردوی پاسکیویچ بود» - به انعقاد قرارداد ترک مخاصمه میان قوای روسیه و ایران انجامید. (ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۰۱؛ اصل طومار عهدنامه ترکمانچای در ابعاد ۲۸*۵۳ س.م. محفوظ در اداره کل اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه)

هیئت نهایی مذاکره کننده در جریان این قرارداد، که در سرمای زمستان شب‌های ۲۱ و ۲۲ فوریه ۱۸۲۸/۵ و ۶ شعبان ۱۲۴۳ در روستای ترکمنچای نزدیک میانه واقع است، را از

سوی روسیه پاسکیویچ - آبرسکو و گریایدوف تشکیل می‌دادند و در طرف ایرانی عباس میرزا - میرزا ابوالحسن خان ایلچی - بهرام میرزا و خسرو میرزا (پسران عباس میرزا) و منوچهر خان رئیس خواجه سرایان شرکت داشتند؛ در جلسه‌ی انعقاد قرارداد ترکمنچای قائم مقام - میرزا محمد علی منشی‌الممالک میرزا مسعود مترجم زبان فرانسه و اللهیارخان نیز به عنوان گواهان حضور داشتند. دو اتاق در خانه‌ی محقر مشهدی محمد نامی از اهالی روستا، برای پذیرایی از ولیعهد ایران و نماینده‌ی روسیه آماده شد و در همین خانه‌ی محقر روستایی بود که سرنوشت ایران در قرن نوزدهم تعیین گردید؛ (تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۲۲۷، ۱) عباس میرزا که در این زمان، چهل سال از عمرش می‌گذشت، با گشاده‌روئی به حاضرین خوشآمد گفت و در مقابل تیریکات کارگزاران روسی را پذیرفت و با شیرینی از حاضرین پذیرایی شد. سپس افراد هیئت‌ها وارد مذاکرات شده و بعد از مباحث طولانی، به سند نهایی قرارداد دست یافتند. در آن جلسه ابتدا پاسکیویچ وکالت نامه‌ی خود را برای رسمیت بخشیدن به

مذاکرات ارائه کرد، اما هنوز وکالت نامه‌ی عباس میرزا از تهران نرسیده بود.

عباس میرزا گفت: تا رسیدن وکالت نامه می‌توانیم گفتگوهای مقدماتی را برای عقد صلح نامه و تعیین خسارات شروع کنیم.

پاسکیویچ: فکر می‌کنم اینطور بهتر باشد، تا وکالت نامه جناب اشرف والا از تهران برسد.

با این حال به واسطه‌ی نرسیدن وکالت نامه، عباس میرزا از آن پشتگرمی لازم برای انجام مذاکرات و قوت و اطمینان برای چانه‌زنی در مسائل مربوط به خسارات و تعیین مرزها، برخوردار نبود.

پیش از آنکه وکالت نامه از تهران برسد و مذاکرات از هر دو طرف رسمیت پیدا کند، عباس میرزا در تنظیم صورت عهدنامه از فرمانده نیروهای روسی درخواست کرد که ماده‌ای هم در به رسمیت شناختن سلطنت در فرزندان و جانشینان او، از طرف امپراتوری روسیه گنجانده شود؛ پاسکیویچ به این

درخواست عباس میرزا پاسخ مثبت داد و ماده‌ی هفتم در قرارداد هم ناظر به این بحث است.

علت تأخیر در ارسال وکالتنامه، وحشت و نگرانی شدید فتحعلی شاه از مقدار غرامتی بود که فرمانده روسیه مطالبه کرده بود و شاه هرگز نمی‌توانست با تأدیه آن مبلغ سنگین موافقت نماید و به همین خاطر، شاه دچار عدم تعادل روحی شده و به این مساله معترف بود که با نیمی از این پول می‌توانیم سپاهیان تازه‌ای را برای بازگرداندن آذربایجان تجهیز کنیم. (اسنادی از روند اجرای معاهده ترکمانچای، ص ۲۶؛ تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ص ۲۳۷)

پاسکیویچ این موضوع را احساس کرده بود. در یکی از جلسات مبلغ پنج کرور تومان از مجموع بیست کرور را به عنوان تعارف و به پاس بلند نظری و علومقام نایب‌السلطنه - عباس میرزا - بخشید و همان موقع با موافقت عباس میرزا، یکی از آجودان‌های خود به نام دالخوسکی را با نامه‌ای به حضور

فتحعلی شاه گسیل داشت، تا ضمن مطالبه‌ی وکالت نامه‌ی عباس میرزا، از او تقاضا کند که ناهمواریهای پیش روی مذاکرات صلح را برطرف کند. در تهران فتحعلی شاه، آجودان مخصوص پاسکیویچ را به گرمی پذیرفت و وکالت نامه را به وسیله‌ی میرزا ابوالحسن خان ایلچی به سوی ترکمنچای فرستاد. فتحعلی شاه در عین حال، برای کاهش مبلغ غرامت خواستار ادامه مذاکرات تا رسیدن به یک توافق عادلانه شد.

با رسیدن وکالت نامه و درخواست فتحعلی شاه راجع به کاهش غرامت، پاسکیویچ دو کرور و نیم دیگر را بخشید. اما عباس میرزا به کاهش بیش از این اصرار داشت؛ پاسکیویچ به احترام عباس میرزا و در پی مذاکراتی که انجام گرفت، دو کرور و نیم دیگر را از مبلغ اولیه غرامت کسر کرد، ولی خاطر نشان ساخت که چگونگی پرداخت مجموع ده کرور غرامت باید به ترتیبی که در مذاکرات صلح تعیین می‌شود باشد؛ نظر پاسکیویچ این بود که در موقع عقد و امضای قرارداد صلح، سه کرور و بعد از آنکه سه کرور دیگر تأدیه شد، شهرهای تبریز و قرجه‌داغ و مشگین و خلخال و محال ثلاث و سراب و گرامرود

و مراغه و هشتروند از نیروهای روسیه تخلیه و تحویل قوای عباس میرزا گردد. ولی شهرهای خوی و ارومیه به عنوان وثیقه دو کرور از باقی‌مانده آن مبلغ در دست قوای روسیه قرار بگیرد.

پاسکیویچ برای تخلیه این دو شهر شرایطی قائل شد که از جمله پس از وصول قسط هفتم (کرور هفتم) ارومیه تحویل قشون ایران شود و با رسیدن کرور هشتم، خوی نیز تخلیه شود. دو کرور باقی مانده نیز می‌بایست در خزانه دولت ضبط و نگاهداری شود تا هر موقع که از طرف دولت روسیه مطالبه گردید، بدون هیچگونه عذر و بهانه‌ای و تأخیری پرداخت شود. در این میان ماکدونالد - وزیر مختار انگلیس در تهران - نیز از سویی برای تخفیف در مبلغ غرامت به هیئت روسیه فشار می‌آورد؛ چرا که با انعقاد کنگره وین و اتحاد مقدس یا دوران صلح مسلح که در اروپا جریان داشت، امپراتوری انگلستان از اقتدار بالایی برخوردار بود و می‌توانست در جریان مذاکرات ترکمنچای نیز مداخله کند؛ پاسکیویچ هم به علت همین وقایع، به اصرارهای وزیر مختار انگلیس رضایت

داد. این مسائل در جلسات صلح ترکمنچای مطرح و با توافق طرفین به عنوان سند رسمی صلح و ترک مخاصمه به تأیید و توشیح به تهران برای فتحعلی شاه قاجار فرستاده شد. (ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۱؛ تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۵۸۱؛ روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۴، ص ۷۸۸۱؛ مرآة‌البلدان، ج ۱، ص ۶۵۴؛ اسنادی از روند اجرای معاهده ترکمانچای، ص ۲۶؛ نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم‌مقام فراهانی، ص ۴۲؛ تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۶۷۰؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، ج ۸، ص ۲۸۳ و صص ۲۹۷ - ۳۰۱؛ حقایق‌الاجبار ناصری، ص ۱۹؛ منشآت، ص ۴۰؛ تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجار از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ هـ.ق، ص ۱۱۰؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، ص ۱۴۷؛ عین‌الوقایع، ص ۴؛ سیاست اروپا در ایران، ص ۶۹؛ سه سال در دربار ایران، ص ۷۱؛ برای تصویری از جلسه مذاکرات ترکمانچای و چهره‌ی عباس میرزا، ر.ک: عباس میرزا، ناصر نجمی)

به این ترتیب قراردادی منعقد شد که تا چندین سال بعد، اساس دست‌اندازی قدرت‌های خارجی در ایران و اعمال فشارهای سیاسی و تجاری به ایران زمین گردید.

با انعقاد این قرارداد:

(۱) بخش وسیعی از سرزمین‌های حاصلخیز ممالک محروسه ایران نظیر ایروان، نخجوان، بخشی از دشت مغان و... از دست رفت.

(۲) غرامت سنگینی به مبلغ ۵/۰۰۰/۰۰۰ تومان عاید امپراتوری روسیه تزاری گردید.

(۳) موقعیت تازه‌ای برای قدرت‌های خارجی در امور تجاری و سیاسی ایران گشوده شد.

(۴) در سیاست خارجی این قرارداد باعث شد تا نظام حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون به ایران تحمیل شود.

(۵) حق کشتی‌رانی در دریای خزر منحصر به روسیه شد.

۶) ادوات و مقرهای جنگی ایران در منطقه‌ی قفقاز در دست نیروهای روسیه ماند.

۷) موجب کاهش قدرت حکومت ایران در مهار امور کشور شد.

قائم مقام فراهانی در واپسین روزهای زندگی - دربار محمد شاه

قائم مقام فراهانی یکی از باتجربه‌ترین درباریان دوره‌ی ولایتعهدی عباس میرزا و پادشاهی محمد شاه بود که با شناخت از شرایط جدید دنیا، به صدارت عظمای ایران در زمان پادشاهی محمد شاه رسید. او مراحل ترقی خود را در مقامات اجرایی از دستگاه ولیعهدی عباس میرزا با سمت نایب مناب و پیشکاری آغاز کرد.

قائم مقام با درگذشت فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۵۰ق با پادشاهی محمد شاه، به صدرات او منصوب و خدمات ارزنده‌ای به کشور و دولت انجام داد؛ (صدرالتواریخ، ص ۱۱۷؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۶۰؛ القاب رجال دوره قاجاریه، ص ۱۲۲؛ برای چهره‌ی قائم مقام، ر.ک: عکس مجسمه قائم مقام اهدائی به دانشگاه تهران بمناسبت برگزاری دویستمین سال تولد او، در: نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم مقام فراهانی) او در این زمان با تجربه‌ای که از رویدادهای

زمان‌های گذشته آموخته بود و از وقوع مسائلی چون قراردادهای ترکمنچای و ارزنة‌الروم کسب کرده بود، شیوهی کشورداری را به راه‌های تازه هدایت نمود و مسائل جدیدی برای دستگاه حکومت قاجاریه به ارمغان آورد. قائم مقام را گذشته از مقام سیاسی و دیپلماتیک‌اش، به نوشته‌های نثری و نظم‌ی می‌شناسیم که سبک جدیدی در ادبیات فارسی پدید آورد و در انشای ادیبانه نیز بر نوشته‌هایش ارج می‌نهمیم.

قائم مقام در میان اقدامات سازنده‌ی خود، به ایجاد نظم و ترتیب در دربار و تعیین جایگاه هر کدام از درباریان و تنظیم امور مالی دربار پرداخت؛ درباریان که در مقابل اقدامات محدود کننده‌ی قائم مقام سرگردان مانده بودند، در توطئه‌ای کمر به قتل او بسته و در حصر باغ شاهی او را خفه کردند. مقدمات بدبین کردن شاه به قائم مقام در الف) محدود ساختن حقوق درباریان و شخص شاه و ب) عزل رئیس قراولان دربار و نصب یکی از دوستانش به آن سمت از سوی قائم مقام بود. در پی این اقدامات مخالفان به توطئه چینی علیه او پرداخته و نظر شاه از او برگشت.

با طرح نقشه‌ای از سوی مخالفان، قائم مقام رور یکشنبه ۲۴ صفر ۱۲۵۱ق/۲۱ ژوئن ۱۸۳۵م هنگام غروب به دستور محمد شاه به باغ نگارستان احضار شد. (ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۴۸؛ تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۶۳۲؛ روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۵، ص ۸۱۶۷؛ حقایق‌الاجبار ناصری، ص ۲۵؛ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، ص ۷؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۲۹؛ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۲، ص ۳۳) قائم مقام که در باغ لاله‌زار نزدیک به باغ نگارستان قرار داشت، بعد از دریافت دستور، اسبی طلبیده و به سوی کاخ روانه شد.

در این موقع کربلانی قربان - پدر امیر کبیر - که آشپز و دربان قائم مقام بود، پیش او آمده و اظهار داشت: آقا کجا می‌روی؟

قائم مقام پاسخ داد: شاه احضارم کرده‌اند. مگر چه خبر است؟ کربلانی قربان گفت: دیشب خواب دیدم برای شما اتفاقی رو می‌دهد.

قائم مقام - با خنده - گفت: زود برمی گردم.

قائم مقام بعد از ورود به باغ پرسید: شاه کجا تشریف دارند؟

مأمورین اظهار داشتند: در عمارت سردر.

قائم مقام عمارت سردر را بالا رفت، اما شاه را آنجا نیافت. خطاب به مأمورین از شاه سؤال کرد؛ جواب دادند: اعلیحضرت پائین تشریف برده‌اند و دستور داده‌اند شما اینجا تشریف داشته باشید تا اطلاع داده شود شما را احضار کنند. در این موقع قائم مقام نماز مغرب و عشا را خوانده، بعد از تمام شدن نماز، خطاب به مأمورین حاضر در اطرافش گفت: اگر شاه فرمایشی ندارند، به منزل بروم.

مأمورین محافظ گفتند: شاه فرموده‌اند کار لازم با شما دارند، از باغ خارج نشوید.

قائم مقام قدری استراحت کرده و به خواب رفت و دو ساعت از غروب گذشته بیدار شد و باز پرسید: اگر شاه تشریف آورده‌اند، خدمتشان برسم.

باز مأموران او را دعوت به صبر و انتظار کردند. قائم مقام با شنیدن این جوابها، فهمید که توطئه‌ای در کار است و او زنده از این کاخ بیرون نخواهد آمد. در این مدت بعضی از مأموران، حتی قلمدان او را از دسترسش خارج ساختند که مبادا نامه‌ای به محمد شاه نوشته و او را از تصمیم خود منصرف سازد. قائم مقام پنج روز در عمارت سردر نگارستان تحت نظر بود و در اتاقی که به سر می‌برد، این شعر را با ناخن خود بر دیوار نوشت:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر
از این بازیچه‌ها بسیار دارد

شب آخر صفر، قائم مقام را به عنوان اینکه محمد شاه احضارش کرده، از بالا خانه سردر به عمارت حوضخانه که در وسط باغ نگارستان واقع بود، بردند و وقتی که وی را از دالان حوضخانه که جای تاریکی بود، عبور می‌دادند - اسمعلیخان قراچه‌داغی سرهنگ فراشخانه و میر غضب باشی - با عده‌ای دیگر از افراد تحت فرمانش بر سر قائم مقام ریخته، دستمالی در گلویش فرو کردند تا خفه شود و خونی از وی بر زمین نریزد.

چرا که محمد شاه در زمان حیات عباس میرزا در حرم حضرت
رضا، قسم یاد کرده بود که خون قائم مقام را نریزد.

جسد قائم مقام را بعد از خفه کردن، در گلیمی
پیچیده و شبانه برای دفن به صحن حضرت عبدالعظیم حمل
کردند و در جنب مقبره مرحوم شیخ ابوالفتح رازی به خاک
سپردند. محل قبر قائم مقام تا سال ۱۲۸۷ ق مخفی بود و کسی
جز متولی امامزاده از آن خبری نداشت، تا اینکه در این سال با
اجازه‌ی ناصرالدین شاه، قبر قائم مقام توسط پسر او - میرزا علی
- معین و تعمیر شده و با نصب سنگ قبری حاوی شعری در
ماده وفات او علنی شد:

طبع کوثرزای گفت و کلک طوبی فر نوشت صدر مینو دیده
قد راز مقدم قائم مقام ۱۲۵۱

امیر کبیر در کنفرانس ارزنة الروم

میرزا تقی خان امیر کبیر - متولد ۱۲۲۲ق/۱۸۰۷م
فوت ۱۲۶۸ق/۱۸۵۱م - یکی دیگر از صدراعظم‌های دوره‌ی
قاجاریه بود که توانست با درایت و کوشش خود از نازل‌ترین
مراحل سیاسی به بالاترین مقام کشوری و لشگری برسد. (برای
چهره‌ی امیر کبیر، ر.ک: امیر کبیر و ایران؛ اسناد و نامه‌های امیر
کبیر) در واقع «اهمیت مقام تاریخی امیر به سه چیز است:
نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید؛ پاسداری
هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی؛
اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی... پایه
شخصیت میرزا تقی خان پیش از آغاز خدمت دیوانی ریخته
شده - و پا به پای خدمات دولتی و مأموریت‌های سیاسی او
تکامل یافت.» (امیر کبیر و ایران، ص ۱۵۷) او در اولین
مأموریت دیپلماتیک خود در سن ۳۷ سالگی - ۱۲۵۹ق/۱۸۴۰م
- با فرمان رسمی محمد شاه قاجار در کنفرانس ارزنة الروم
حاضر بود (اسناد و مکاتبات تاریخی ایران قاجاریه، ج ۲، ص

۲۰۲؛ عین‌الوقایع، ص ۱۸؛ امیر کبیر و ایران، ص ۱۳۳) و تجربیاتی از شرایط سیاست جهانی به دست آورد.

کنفرانس ارزنة الروم از ربیع‌الاول ۱۲۵۹ تا جمادى‌الثانى ۱۲۶۳ برای حل و فصل اختلافات مرزى و مسائل حقوقى فى مابین ایران و عثمانى تشکیل شد و در آن نمایندگان کشورهای روسیه و انگلستان نیز به عنوان واسطه و نظارت‌کننده بر روند مذاکرات حضور داشتند؛ این کنفرانس نقطه‌ی پایانی بر سیاست‌های گذشته دو دولت ایران و عثمانی تا آن تاریخ بود و مسائل مورد اختلاف را تا نزدیک به هفتاد سال بعد - زمان تشکیل کشور عراق پس از جنگ جهانی اول - حل نمود. مذاکرات ارزنة الروم دو مرحله به هم پیوسته داشته است که آن دو مرحله ناظر بودند به مسائل مقدماتی که میان دو کشور اتفاق افتاده بود؛ غارت کاروانی از تجار ایرانی در سال ۱۲۵۰ - چپاول ایلات مرزنشین در سال ۱۲۵۱ - یورش علیرضا پاشا - حاکم بغداد - به محمره در سال ۱۲۵۳ از جمله مسائلی بودند که نمایندگان دو کشور را به پای مذاکرات طولانی برای حل آنها کشاند. دوره‌ی اول کنفرانس در اوایل محرم

۱۲۵۸ق/فوریه ۱۸۴۳م در ارزنة الروم تشکیل گردید. در این دوره، میرزا جعفرخان مشیرالدوله سمت نمایندگی ایران را بر عهده داشت که به واسطه‌ی بیماری نتوانست از تبریز حرکت کند. به جای او، میرزا تقی خان وزیر نظام که در آن موقع منصب سرتیپی و مقام وزارت آذربایجان را در امور کشوری و لشکری داشت، معین شد. (امیر کبیر و ایران، ص ۷۰؛ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۶۹؛ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران قاجاریه، ج ۲، ص ۲۰۲؛ اسناد و نامه‌های امیر کبیر، ص ۱۸۹)

این کنفرانس در محل اقامت هیئت نمایندگی ایران در ارزنة الروم برگزار می‌شد. (اسناد و نامه‌های امیر کبیر، ص ۱۹۳ به نقل از: گزارش میرزا حسن خان منشی و مترجم امیر در ارزنة الروم، بررسی‌های تاریخی، ص ۶۹) اعضای هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس ارزنة الروم به غیر از میرزا تقی خان امیر نظام (امیر کبیر بعدی) عبارت بودند از: میرزا احمدخان وقایع نگار شیرازی - مصلحت گذار اسلامبول و شارژدافر (کاردار) ایران، میرزا محمد حسین فراهانی (دبیر الملک بعدی) - منشی

مخصوص میرزا تقی خان - چراغعلی خان زنگنه - از
کارگزاران حکومت آذربایجان و معتمدان امیر نظام - ژان
داود مسیحی - مترجم هیئت نمایندگی - نمایندگی دولت
عثمانی را نخست نوری افندی - سفیر سابق عثمانی در لندن و
وین - به عهده داشت و پس از مرگ وی، سعدالله نوری افندی
- عضو شورای عدلیه - به جای او آمد. مأمورین انگلستان در
ارزنه‌الروم عبارت بودند از: کلنل ویلیامز، ربرت کرزن - منشی
مخصوص کانینگ سفیر انگلیس در اسلامبول، ردهاوس -
منشی و مترجم فارسی و ترکی - دکتر جوزف دیکسو - طبیب
سفارت انگلیس در ایران - سهراب - مترجم سفارت انگلیس
در اسلامبول - مأمورین واسطه روسیه را هم کلنل دینز،
پرسریاکف - منشی - موخین - مترجم - تشکیل می‌دادند. (امیر
کبیر و ایران، ص ۷۲؛ ایران در دوره سلطنت قاجاریه، ص ۲۰۷؛
تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان
جنگ جهانی دوم، ص ۲۵۹)

نخستین جلسه‌ی رسمی کنفرانس - دوره‌ی اول - با
حضور نمایندگان چهار دولت در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ق/ ۱۵ مه

۱۸۴۳م تشکیل شد. در ابتدای جلسه، اختیارنامه‌ی نمایندگان مختار ایران و عثمانی طرح و تأیید شد. جلسات دوم و سوم، بحث از تنظیم دستور کار کنفرانس و آئین مذاکرات بود.

در کنفرانس، نخست انور افندی به مساله‌ی سلیمانیه پرداخت؛ او از امیر نظام پرسید: آیا آماده هست که نسبت به «تعرض» دولت ایران نسبت به خاک سلیمانیه ترضیه رسمی بدهد و غرامت آن را به گردن گیرد؟ دیگر اینکه آیا موافقت پیشین صارم افندی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را راجع به عمل تعرض می‌پذیرد؟ - انور افندی با پرخاش - گفت: تا تکلیف این دو مطلب روشن نشود، مذاکرات را ادامه نخواهد داد.

امیر نظام - بدون توجه به دو مساله‌ی مطرح شده از طرف انور افندی - گفت: برای گفتگوی کنفرانس، طرح خودش را شامل همه‌ی موضوعها عرضه خواهد داشت.

جلسه‌ی اول به این ترتیب خاتمه یافت و میرزا تقی خان طرح خود را به نمایندگان روسیه و انگلستان که در حقیقت

موضوعات کنفرانس بودند، ارائه داد؛ این موارد عبارت بودند از: ابرام اصول عهدنامهٔ ارزنة الروم ۱۲۳۸، برقراری صلح، حق حاکمیت تاریخی و بالفعل ایران بر محمره و متعلقات آن، آزادی کشتیرانی در شطالعرب، تقسیم زهاب، گماشتن کمسیون سرحدی برای تعیین مرزها از منطقه‌ی خوی تا شطالعرب، تعیین رسوم ییلاقی و قشلاقی ایلات سرحدی، پرداخت خسارت حمله به محمره، پرداخت غرامت حمله به کربلا در ۱۲۵۸، تعیین وضعیت فراریان و تسهیل مسافرت حاجیان و زوار به عتبات. با عرضه‌ی عناوین پیشنهادی امیر نظام به انور افندی، او به توجیه آنها پرداخت و در آنها خدشه آورد.

در مسالهی تأکید بر سفارت صارم افندی از سوی انور افندی، امیر نظام گفت: بنابراین دولت متبوع من بی خود مرا به اینجا فرستاده، اگر آن جوابها دولت ایران را قانع کرده بود، پس چرا این انجمن تشکیل یافته و این مأموریت به من محول گردیده است؟

امیر نظام - رو به مأموران میانجی روس و انگلیس :-
آیا حق با من هست یا نه؟ اگر هست پس چرا نمایندگان واسطه
دو کشور معظم سکوت کرده‌اند و از دولت عثمانی اجرای
عدالت را نمی‌خواهند؟ این حقیقت بر همه معلوم است که
دولت عثمانی خاک ایران را مورد تجاوز نظامی قرار داده،
خسارتهای مالی زیاد وارد ساخته و خون مردمی را ریخته، و
تازه حالا ترضیه خواهی و عدالت‌طلبی می‌نمایند. (امیر کبیر و
ایران، ص ۸۲ به نقل از: نامه مورخ ۱۲ مه ۱۸۴۳ و یلیامز به
کانینگ) با این حال برای پیشرفت جریان گفتگوها، امیر نظام
با هوشیاری و آگاهی که از شرایط جدید دیپلماسی داشت،
گفت: فعلا از تهیه دستور کامل درگذریم و در عوض
نمایندگان مختار باشند مسائل مورد علاقه خود را مطرح کنند و
جداگانه به بحث آن پردازند. مأموران میانجی هم این پیشنهاد
امیر نظام را پذیرفتند و کنفرانس از بن بست خارج شد.

جلسات بعدی با طرح مساله‌ی محمره از طرف امیر
نظام شروع شد؛ انور افندی - با واکنش تندی - گفت: محمره
جزو خاک عثمانی است و ایران را بر آن هیچ حقی نیست.

(امیر کبیر و ایران، ص ۸۶ به نقل از: نامه مورخ ۸ دسامبر ۱۸۴۳
ویلیامز به کانینگ)

امیر نظام در جواب گفت: نه تنها محمره به ایران تعلق دارد، بلکه دولت ایران بر شهرهای قارص، بایزید، وان و سلیمانیه حقوق مسلم دارد. پاره‌ای از آنها از توابع خوی و برخی دیگر جزو سرزمین کردستان و کرمانشاهانند. (امیر کبیر و ایران، ص ۸۷ به نقل از: نامه مورخ ۲۷ دسامبر ۱۸۴۳ ویلیامز به کانینگ) این در حالی بود که امیر نظام سند رسمی معتبری را در جیب خود داشت که در آن، دولت عثمانی حق حاکمیت ایران را بر محمره به رسمیت شناخته بود. امیر نظام در جلسات بعدی، متن فرمان سلطان محمود ثانی را که در مورخ محرم ۱۲۵۴ق خطاب به علیرضا پاشا - حاکم بغداد - نوشته بود و در آن علناً محمره را از توابع ایالت فارس خوانده بود، برای اعضای کنفرانس خواند و با این کار، بر همگان روشن شد که محمره جزو خاک ایران و بحث درباره‌ی آن بی‌مورد است.

موضوع بعدی کنفرانس، قضیه‌ی زهاب و سلیمانیه بود؛ در این خصوص انور افندی گفت: شرکت او در مذاکره منوط به آن

است که آیا دولت ایران آماده هست نسبت به تعرض ارضی بر سلیمانیه ترضیه رسمی بدهد و غرامت بپردازد؟

امیر نظام - رو به نماینده عثمانی - به اینجا نیامده‌ام که بابت سلیمانیه به کسی ترضیه بدهم. بر عکس، از دولت عثمانی ترضیه غارت اردوی والی کردستان را مطالبه می‌کنم. (امیر کبیر و ایران، ص ۸۹ به نقل از: نامه مورخ ۲۶ مه ۱۸۴۳ ویلیامز به کانینگ)

امیر نظام که با این حرف خود، فضای کنفرانس را متوجه خود ساخته بود، با آمادگی که حکایت از حقانیت حرفهایش داشت، ادامه داد: امنای دولت علیه ایران را حرف این است که سرحداران دولت علیه عثمانی رعایت شرط و عهد را نکرده، در ایام فترت و انقلاب که گاهی در ایران واقع شده - چنانکه در هر دولت اتفاق می‌افتد - تجاوز از حدود نموده، اکثری از ولایات و اراضی ایران را به خلاف حق ضبط نموده‌اند. امیر نظام برای تأیید حرفهای خود - حاضرین در کنفرانس را به کتاب «تاریخ جغرافیای دولتی» از کاتب افندی ارجاع داد.

انور افندی در رد استدلال امیر نظام گفت: اولاً آن کتاب جغرافی سهو و سقطات دارد. ثانیاً اگر این کتاب نزد شما معتبر است، ناحیه اورامان در همان کتاب جزو خاک عثمانی ثبت گردیده است و حال آنکه اکنون در تصرف ایران می‌باشد.

امیر نظام در جواب این حرف انور افندی گفت: اولاً اینکه هرگونه کتاب که در دولت عثمانی تصنیف و طبع شده باشد، بدیهی است که سند دولت مشارالیها نخواهد بود، چرا که مصنف و طباع هر دو ملاحظه نفع دولت متبوع خود را بالضروره می‌کنند. اما هر چه دولتی که مدعی است در اینگونه کتب دولت مشارالیها، سند برای مدعای خود پیدا کند و به دست آورد، لامحاله بسیار مناط و معتبر خواهد بود...» (امیر کبیر و ایران، ص ۹۲ به نقل از: روزنامه ایران، گزارش دهمین جلسه مذاکرات ارزنة الروم)

تعیین خسارات و ماجرای غرامت یورش به محمره و غارت کربلا، موضوع بعدی مطرح در کنفرانس بود؛ امیر نظام

در این خصوص گفت: دولت عثمانی باید برای تأمین خسارات وارده، معادل یک میلیون لیره پرداخت نماید.

انور افندی که در برابر پشتیبانی نمایندگان ناظر دولتی روس و انگلیس از سخنان امیر نظام در ماجرای غارت کربلا و حادثه‌ی محمره قرار گرفته بود، با تندی در پاسخ گفت: حاضر نیستم تا دقیقه‌ی آخر کنفرانس راجع به این قضیه مذاکره کنم و اگر لازم افتاد آن وقت صحبت خواهم کرد. این برخورد انور افندی با هشدار میانجیان روس و انگلیس مواجه شد و آنان نسبت به عواقب اینگونه برخوردهای طرفه‌آمیز به او مطالبی را خاطر نشان کردند.

در آخرین جلسه از دور اول مذاکرات ارزنة‌الروم، امیر نظام گفت: بحث در همه‌ی مسائل تمام شد مگر یک موضوع که موافقت شده بود به آخرین مجلس موکول گردد؛ و آن قضیه‌ی غرامت و خسارت است.

انور افندی در جواب خود - از روی نوشته‌ای که از پیش تهیه کرده بود و با لحنی آمرانه - گفت: دولت عثمانی همه‌ی دعاوی

ایران را بر محمره و زهاب بکلی بی‌معنی و نادرست می‌داند و استرداد فوری همه آن زمینهای مورد اختلاف را که تحت تصرف ایران می‌باشند، مطالبه می‌کند... دولت عثمانی مصمم است که از حقوق مسلم خود نسبت به اراضی مزبور به اندازه سرسوزنی گذشت نکند. و هر آینه آنها را مسترد ندارند، در مقام اخذ آنها برخواهد خواست. به علاوه خسارت‌هایی که به دولت عثمانی وارد آمده به مراتب افزونتر از خسارت وارده به ایران می‌باشد... (امیر کبیر و ایران، ص ۹۶ به نقل از: نامه مورخ ۴ مارس ۱۸۴۴ ویلیامز به کانینگ)

انور افندی در پایان سخنان خود، نسخه‌ای از مطالبش را خواست به امیر نظام بدهد، اما او دستش را عقب کشید. انور افندی از این برخورد سخت به خشم آمد. امیر نظام در پاسخ حرفهای انور افندی گفت: رسماً اعلام می‌کنم که هیچ قدم دشمنانه‌ای نسبت به آنچه امروز در این مجلس روی داد، برنخواهم داشت و تا وصول دستور از دولت متبوع خود و آگاهی یافتن از عقیده دو کشور میانجی صبر خواهم کرد.

در دوره‌ی فترت میان دور اول و دوم کنفرانس ارزنة‌الروم، حادثه‌ای اتفاق افتاد که در آن صدماتی به بعضی از اعضای سفارت ایران وارد شد که عذرخواهی رسمی دولت عثمانی را در پی داشت. در دور دوم مذاکرات هم مسائلی چون تعیین حدود مرزی - که تا مدتها بعد انجام نشد - وضع شاهزادگان فراری ایران در خاک عثمانی - مبادلات تجاری میان دو کشور و... به بحث گذاشته شد؛ سرانجام در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ق/۲ ژوئن ۱۸۴۷م عهدنامه ایران و عثمانی تنظیم و با مهر و امضای میرزا تقی خان و انور افندی منعقد شد. نمایندگان انگلیس و روسیه هم به عنوان ناظر و ضامن اجرای مفاد قرارداد، آن را امضا کرده و متن قرارداد برای امضای نهایی محمد شاه قاجار و سلطان عبدالمجید اول به پایتخت‌های طرفین رسانده شد. (روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۵، ص ۸۳۳۱؛ ایران در دوره سلطنت قاجاریه، ص ۲۰۹)

از نتایج این کنفرانس و عهدنامه‌ای که با سعی و بردباری امیر کبیر منعقد شد، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱) تشکیل کمیسیون مرزی ایران و عثمانی برای تعیین حدود.
- ۲) تنظیم روابط تجاری میان ایران و عثمانی بر اساس رعایت حقوق طرفین.
- ۳) حل اختلافات چندین ساله میان دو کشور در خصوص محمره - سلیمانیه و دیگر مناطق آشوب‌زده مرزی.
- ۴) تعیین مسائل مربوط به ایلات مرزنشین و چگونگی رفت و آمد آنها در ییلاقات و قشلاقات.

امیر کبیر بعد از انجام موفقیت‌آمیز مأموریت خود در ارزنة الروم به ایران بازگشت و بعد از استقرار در تبریز، با مرگ محمد شاه، به همراه ولیعهد - ناصرالدین شاه بعدی - به تهران آمده و به سمت صدارت عظمی رسید. سرانجام امیر کبیر با توطئه‌ی درباریان و همدستی مادر شاه - مهد علیا - (منتظم ناصری، ج ۳، ۲۱۵؛ مرآة البلدان، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۱۵۵؛ روضة‌الصفای ناصری، ج ۱۵، ص ۸۵۶۸؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰۵؛ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، ص ۱۰؛ امیر کبیر و ایران، ص ۷۲۶؛ میرزا تقی

خان امیر کبیر، ص ۳۴۴؛ مهد علیا به روایت اسناد، ص ۳۹) در
باغ فین کاشان مقتول شد.

تجزیه‌ی هرات و معاهده‌ی صلح پاریس

در شرایطی که ایران زیر بار فشارهای تجاوزکارانه‌ی روسیه، تسلیم قرارداد ترکمنچای می‌گردید، از سوی دیگر نیروهای محلی به تحریک و با همراهی قوای نظامی بریتانیا، اقدام به تصرف بخش‌هایی از سرزمین افغانستان - که قسمتی از خاک ایران به شمار می‌رفت - کردند؛ عباس میرزا به دستور فتحعلی شاه لشکری فراهم نموده و برای مقابله با قوای متجاوز عازم آن دیار گردید. او در این مأموریت چشم از جهان بست و دیگر سرداران ایرانی نیز نتوانستند این خطه را از دشمن بازپس بگیرند و به همین خاطر بعد از جنگ‌ها و کشمکش‌های سیاسی و دیپلماتیک، هرات از ایران تجزیه و ضمیمه‌ی خاک تحت تصرف انگلیسیان حاضر در هند گردید. (ناسخ‌التواریخ، ج ۱ - ۲، ص ۵۰۱؛ حقایق‌الاجبار ناصری، ص ۲۲؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۳۸؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، ج ۲، ص ۶۹۳) در جریان انفصال هرات از ایران، روابط چندجانبه‌ی دیپلماتیک جهانی در ایران استحکام یافت و از طرفی مردان صاحب نامی چون قائم مقام فراهانی به فراست

از دگرگونی شرایط سیاسی و اقتصادی دنیا آگاه شدند. «از آن تاریخ به بعد تا ۱۸۵۷ یعنی تا امضای معاهده پاریس زمامداران دولت ایران بر سر مسئله هرات و افغانستان که از طرف دولت روسیه پشتیبانی می‌شد با سیاست دولت انگلستان مشغول مبارزه بودند و به این ترتیب سلاطین سلسله قاجار و زمامداران ایران چه در جنگ بر علیه روسها و چه در حین مبارزه با انگلستان بر سر مسئله هرات بلااراده و مانند مهره‌ای در دست سیاستمداران دو دولت نیرومند روس و انگلیس هدف و مسیر خود را تغییر می‌داد.» (تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۲، ص ۲۷۱)

سالها بعد برای حل اختلاف فی‌مابین ایران و انگلیس - خصوصاً در مسأله‌ی هرات - که با ماجرای پناهنده شدن میرزا هاشم خان به سفارت انگلیس و انتشار اخباری در رابطه با روابط نامشروع زن او - که از درباریان بود - با کاردار و وزیر مختار انگلیس، بهانه لازم را برای پیش دستی انگلیس در قطع روابط خود با ایران فراهم ساخته بود، (ر.ک: ماجرای دولت انگلیس و میرزا هاشم خان؛ ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۶۳؛ سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله - مخزن‌الوقایع، ج ۱، ص ۶۷؛

جنگ ایران و انگلیس، ص ۴۵؛ جنگ ایران و انگلیس -
 جدایی هرات، ص ۷۴) فرخ‌خان امین‌الدوله (امین‌الملک قبلی)
 غفاری - متولد ۱۲۳۰ق/۱۸۱۴م فوت ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م - با دستور
 ناصرالدین شاه به عنوان سفیر کبیر ایران در ۴۲ سالگی از طریق
 عثمانی راهی پاریس شد تا در ضمن مأموریت خود، مسالهی
 هرات را نیز فیصله دهد؛ (برای چهره‌ی امین‌الدوله هم، ر.ک:
 سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله - مخزن‌الوقایع، ج ۱، ص ۱۴۴؛
 تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان
 جنگ جهانی دوم، ص ۲۷۵) امین‌الدوله در ۱۷ صفر
 ۱۲۷۲ق/۱۸۵۶م وارد اسلامبول شد. همراهان امین‌الدوله در این
 مأموریت عبارت بودند از: حسین بن سرابی - منشی سفارت -
 حاجی میرزا زمان خان - با سمت مستشاری - میرزا ملکم خان
 ناظم‌الدوله - با سمت مستشاری - نریمان خان - نایب اول هیئت
 - میرزا رضا غفاری - سمت مترجمی اول - میرزا
 علینقی (حکیم‌الممالک بعدی)، - منشی مخصوص - مسیو
 نیکولا - به عنوان مهماندار - مسیو فوکتی - پزشک امین‌الدوله
 -؛ او پس از دیدار با وزیر مختار انگلستان، شرایط صلح را در

شش ماده از او دریافت کرد. (ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۴۷؛
سفرنامه فرخ خان امین الدوله - مخزن الوقایع، ج ۱، ص ۴۸)

در میان خواسته‌های وزیر مختار، مسائلی چون:
مراجعت قشون ایران از هرات و پرداخت غرامت به اهل هرات
- انعقاد عهدنامه‌ی تجارتی میان ایران و انگلیس برای آزادی
عمل قنصل‌های انگلیسی در ایران و عزل صدراعظم از صدارت
بود که بالتبع امین الدوله نمی‌توانست بدون دریافت نظر تهران،
با آنها موافقت نماید. او بعد از ارسال شرایط صلح وزیر مختار،
به دستور تهران راهی فرانسه شد تا در آنجا بعد از گفتگو با
مقامات فرانسوی و درخواست میانجیگری از آنها در مساله‌ی
صلح هرات، مأموریت خود را خاتمه دهد.

گفتگوهای اولیه که در مراحل بعدی سفر فرخ خان
امین الدوله به پاریس، به صورت معاهده‌ی صلح میان دولتهای
ایران و انگلیس درآمد، در استانبول به صورت نامه‌نگاری میان
امین الدوله و سفیر انگلیس در آن شهر - لرد استراتفورد
رادکلیف - انجام گرفت؛ سفیر انگلیس چون از طرف دولت

خود اجازه‌ی مذاکرات رسمی و حضوری را نداشت، با جوابهایی که به نامه‌های امین‌الدوله می‌داد، به توضیح مسائل اختلافی مابین ایران و انگلیس می‌پردازد. (ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۱۲۲۲؛ جنگ ایران و انگلیس، ص ۴۰؛ معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، ص ۲۱۲؛ حقایق‌الاجبار ناصری، ص ۱۹۴؛ جنگ ایران و انگلیس - جدایی هرات، ص ۱۵۴؛ تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ص ۲۷۵؛ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۲، ص ۲۶۲)

امین‌الدوله پس از ورود به استانبول در نامه‌ای ابتدا به اختیارنامه خود راجع به مذاکرات صلح و حل مسالهای هرات اشاره می‌کند: آن جناب مراتب اختیارات دوستدار را به موجب نوشته خواسته بودید. اینک زحمت‌افزا می‌گردد که من از جانب دولت ایران اختیار تمام دارم که در باب برودت فیما بین دولتین ایران و انگلیس با آن جناب گفتگو نمایم. با کمال شو حاضر هستم که به جهت حفظ و بقای دوستی دولتین، هر

قراری که شایستهٔ حالت طرفین باشد به استصواب آن جناب به امضاء برسانم.

رادکلیف: به جناب جلالتمآب ایلچی کبیر که نوشتهٔ ایشان به هیچوجه شامل آنچه ایشان و جناب شارژدافر قرار داده و فی الحقیقه وعده کرده‌اند، نیست. من اعلان نامهٔ نوشته و مهور و ممضی به امضای خود او خواسته‌ام، بر مضمون اینکه دستورالعمل از دولت ایران دارد که صعوبات واقعهٔ فیما بین دولتین انگلیس و ایران را تسویه و اصلاح بدارد و به دولت انگلیس بلادرنگ کمال ترضیه را بدهد.

امین‌الدوله: از تفصیل پیغامات جناب ایلچی کبیر اطلاع یافتم. اولاً آنچه در باب اختیار خودم پریروز نوشته‌ام کافی و به اعتقاد من شامل لازمهٔ اختیار خود می‌دانم. ثانیاً هیچ مضایقه ندارم که نوشتهٔ علیحده موافق یادداشت شما بنویسم.

رادکلیف: چون در مقابل سؤال من که در باب صاحب اختیار بودن ایشان کرده بودم، جواب ایشان برسد، من حاضر هستم که از ایشان قبول بکنم، به موجب نوشته هر

اظهاری که بخواهد کند در خصوص ترضیه دولت انگلیس،
پس از وصول آن اظهار، من رد نخواهم کرد.

امین الدوله: از بدو ورود به استانبول، به واسطه‌های
متعدده مأموریت و شوق شخص خودم از برای اصلاح این کار
و حفظ دوام دوستی دولت انگلیس برای دولت ایران، به جناب
ایشان اظهار داشته‌ام.

رادکلیف: ملاقات جناب ایشان هیچ حسنی نخواهد داشت،
مادامی که ایشان اصرار دارند که حرف خود را اینقدر مبهم
بگویند... آیا حاضر هستید که دولت خود را رسماً متعهد سازید
که بلادرننگ عساکر ایران را از هرات پس بخواهند؟ همچنین
از خاک هرات بدهند تلافی نقدی به جهت آن خسارتی که
عساکر ایران در آن ملک وارد آورده‌اند؟

امین الدوله: مقصود دوستدار این است که به خواست
خدا در باب رفع برودت فیما بین دولتین هر قراری که با آن
جناب بگذارم، مصون از تغییر و تبدیل بوده باشد. به این
ملاحظه لازم دانستم از آن جناب استفسار نمایم که آیا اولیای

دولت انگلیس تکالیف خود را به اولیای دولت علیّه ایران
نموده جواب از اولیای دولت ایران خواسته‌اند یا نه؟

رادکلیف: من اعلام می‌کنم که هیچ سؤال یا اظهار
که مقتضی جواب باشد، به استحضار من از جانب دولت
انگلیس به دولت ایران اظهار نشده، مگر کاغذی از لرد
کلارندون - وزیر امور خارجه انگلستان - به صدر اعظم - میرزا
آقا خان نوری - که جواب آن رجوع شده بود به اختیار و
دستورالعمل که موافق نوشته به جناب امین‌الملک داده شده
است.

امین‌الدوله: اینک به طور صریح اعلام می‌کنم که
حاضر هستم در باب تخلیه هرات به آن جناب اطمینان کامل
بدهم و در این خصوص با آن جناب چنان قراری بگذارم که
هم متضمن به رضایت دولت انگلیس و هم موجب بقای امنیت
سرحدات ایران شود و در تلافی خسارت اهل هرات چون این
مساله تا به حال به هیچوجه به میان نیامده و دولت ایران هرگز

گمان نمی‌کرد دولت انگلیس اظهار چنین تکلیف نماید، لهذا من در این باب دستورالعملی ندارم.

امین‌الدوله بعد از چند مکاتبه با تهران، موفق می‌شود که موافقت آقا خان نوری را در قبول تخلیه هرات و تأمین خسارت وارده به نیروهای انگلیسی و اهالی هرات، به دست آورد و به این ترتیب بهانه‌ی عدم گفتگو را از طرف مقابل خود - ایلچی انگلیس - می‌گیرد.

او در آخرین نامه‌ی خود به رادکلیف، با تأکید بر موارد فوق می‌نویسد: «... ولی رسماً به آن جناب اظهار می‌دارم که اگر اولیای دولت انگلیس تعهدات مرا کافی ندانند و اقدام به کاری بکنند که منافی عهدنامه‌ی دوستی فیما بین باشد، یا خللی به سرحدات ایران برساند، آن وقت جمیع تعهدات و گذشتهائی که در باب هرات و سایر مواد نموده‌ام، باطل و کان لم یکن خواهد بود...» (مخزن الوقایع، ج ۱، ص ۱۴۰) بالاخره امین‌الدوله بعد از ناکامی در مذاکرات استانبول، در ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ قمری با کسب اجازه از تهران، راهی پاریس می‌شود تا با

وساطت امپراتور فرانسه به صلحی میان ایران و انگلیس دست یابد.

مذاکرات صلح ایران و انگلیس در پاریس با حضور نمایندگان از دولت فرانسه در مدت چندین ماه جریان داشت و سرانجام در ۱۴ فوریه ۱۸۵۷ وزیر مختار فرانسه ضمن نامه‌ای به وزیر مختار خود در تهران - کنت دو گوینو - اطلاع داد که مذاکرات به طرف صلح و انعقاد قرارداد مصالحه پیش می‌رود. در تاریخ ۲ رجب ۱۲۷۳ ق/ ۴ مارس ۱۸۵۷ م پیمان صلح در پاریس به امضای امین‌الدوله و لرد کولی از طرفین رسید. (معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، ص ۲۸۲؛ تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۷۹۵؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، ج ۲، ص ۶۹۴؛ سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۳۱؛ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج ۲، ص ۲۶۷)

به گزارش لسان‌الملک سپهر راجع به این قرارداد می‌نویسد: «چون این عهدنامه تا خاتمه پرداخته شد و هر دو تن

سفیر کبیر ایران و انگلیس خط و خاتم بزدند، امین‌الملک
نریمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته، عهدنامه بدو
سپرد و او را روانه دارالملک ایران داشت.» (ناسخ‌التواریخ،
ج ۳، ص ۲۵۷)

به این ترتیب اختلافات چندین ساله‌ی ایران با انگلیس
در مناطق شمال شرقی با از دست رفتن منطقه‌ی حساس هرات
و تجزیه‌ی افغانستان - که مرحله به مرحله از سوی عمال
انگلستان به پیش برده شده بود - با انعقاد قرارداد صلح در
پاریس به فرجام خود رسید.

با انعقاد قرارداد صلح در پاریس و تجزیه‌ی هرات از

ایران:

۱) دولت انگلستان از در دوستی با ایران در آمد.

۲) با تحمیل امتیازات تجاری و سیاسی به ناصرالدین شاه، امور
تجاری ایران را به طرف وابستگی به کشورهای بیگانه کشاند.

۳) وزیر مختار انگلیس - ماری - که به قهر از ایران خارج شده بود، پیروزمندانه بازگشت.

۴) صدر اعظم ایران - میرزا آقاخان نوری - رسماً از انگلیس عذرخواهی کرد و سپس از سمت خود معزول شد.

۵) در این راستا نخستین حرکت‌های مردمی در مقابله با واگذاری امتیازات تجاری به بیگانگان در جریان جنبش تنباکو شکل گرفت و اولین جوانه‌های ورود مردم به تعیین سرنوشت خویش روئید.

میرزا رضا کرمانی و توطئه چینی کامران میرزا

در پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه، میرزا رضا کرمانی (برای چهره‌ی میرزا رضا، ر.ک: تاریخ بیداری ایرانیان) که چندی قبل مورد تعدی حاکم تهران قرار گرفته و پس از تحمل زندان و ظلم حکومت، در جستجوی کار به استانبول رفته بود، در آنجا با سید جمال‌الدین اسدآبادی دیدار کرده و تحت تاثیر افکار او، به ایران بازگشته و مبادرت به ترور ناصرالدین شاه در حضرت عبدالعظیم نمود. کشته شدن ناصرالدین شاه، حاکمیت قاجاریه را از حالت صلب و بسته‌ی آن خارج ساخت و با حکومت مظفرالدین شاه، راه برای جنبش مشروطیت و تحول در نظام سیاسی ایران فراهم شد.

میرزا رضا کرمانی زمانی که پسر بچه‌ای نابالغ بود، با از دست دادن پدر خود رو به دست فروشی آورد و با رشد سن و کسب و کارش، در میان پارچه‌فروشان اعتباری پیدا کرد. او در یکی از معاملات خود، شال ترمه‌ای را به صورت نسیه از حاج ملا حسین ناظم‌التجار خریده و به کامران میرزا -

نایب‌السلطنه - فروخت. روزی میرزا رضا برای دریافت بدهی‌اش به دیوانخانه رفته و در طلب خود به نایب‌السلطنه گفت: «آقا این خرقه‌هائی که به دوش دارید، پوست و شالش را بنده نسیه آورده‌ام و هر روز صاحبش طلبکاری می‌کند.

نایب‌السلطنه به آقا بالا خان - سردار افخم - گفت: این مرد که را بیر پولش را بده؛ میرزا رضا را بردند هزار و دویست تومان بابت قیمت خز و شال به او دادند و آقا بالاخان سردار افخم حکم کرد تا زمانی که پول را شماره می‌کردند، به میرزا رضا توسری می‌زدند. این حرکت و حرف درشت، اسباب دشمنی و عدوات نایب‌السلطنه به میرزا رضا شد.» (خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۸؛ تاریخ بی‌دورغ در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، ص ۲۶؛ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، ص ۱۲۴) از طرفی حاج محمد حسن امین‌الضرب که این جرئت و جسارت میرزا رضا را دید، او را به پیش خود برده و برای انجام امور تجاری استخدامش کرد؛ این جریان باعث شد که میرزا رضا با سید جمال‌الدین اسدآبادی که مدتی مهمان در خانه‌ی امین‌الضرب بود، آشنا شود. در همین حال،

مسالهی بیرون راندن سید جمال‌الدین پیش آمد و میرزا رضا که شیفته‌ی او شده بود، صدا به اعتراض بلند کرد؛ این خبر که به نایب‌السلطنه رسید و او منتظر فرصتی بود تا از میرزا رضا زهرچشمی بگیرد، با طرح توطئه‌ای و اجرای مقدمات آن، میرزا رضا را به خانه‌ی خود کشاند.

ماجرا - به روایت ظهیرالدوله و حاج سیاح - از این قرار بود که: وقتی این خبر به نایب‌السلطنه رسید، خوشوقت شد. به آقا بالا خان گفت: می‌خواهم ترا به رتبه‌ی امیر تومانی برسانم و هیچ اسبابی برای اینکار بهتر از میرزا رضا نیست. هم تو امیر تومان می‌شوی، هم پدر میرزا رضا سوخته می‌شود. آقا بالاخان هم به دستورالعمل نایب‌السلطنه، میرزا آقا نام درویش را گفت: میرزا رضا را بفرست پیش من با او کاری دارم. چون حکومت تهران با نایب‌السلطنه بود، چند کاغذ نویسانده به توسط آقا بالاخان به خط میرزا رضا شکایت از دست ظلم و تعدیاتی که به مردم می‌شود و هم از مساله رژی و تنباکو چیزها نوشت محرمانه به اعلیحضرت شاه عرض کرد که مردم می‌خواهند جمهوری بشوند و اعلیحضرت شاه را هراسان کرد.

باز کاغذها به توسط میرزا آقای درویش به اطراف فرستاد که از اطراف به تهران بیایند و چنان جلوه داد که تمام ایران می‌خواهند جمهوری بشوند. این سخنان در شاه اثر کرده و بر نگرانی‌اش افزود.

چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که میرزا رضا - که در این زمان مردی نزدیک به ۳۶ ساله بود - به منزل میرزا آقای درویش رفت. میرزا آقا از او پرسید: منزل آقا بالا خان رفتی؟ گفت: نه، آنها با من خوب نیستند، می‌ترسم. میرزا آقا گفت: برو، نترس. چه غرضی با تو دارند، البته کاری دارند. میرزا رضا از همانجا به منزل آقا بالا خان رفت.

آقا بالاخان با او خلوت کرد و از هر طرف سخن به میان آورد. از سخنان او دریافت که میل زیادی به آمدن سید جمال‌الدین دارد. گفت: اگر تو گوش به حرف من بدهی ترا می‌برم خدمت آقای نایب‌السلطنه و او را تحریک به مراجعت سید جمال‌الدین می‌کنم. در این باب قسم زیادی یاد کرده میرزا رضا را خاطر جمع کرد. گفت: حالا برو فردا سه ساعت

به غروب مانده بیا که با هم برویم خدمت آقای نایب‌السلطنه. بعد آقا بالاخان شرح حال را به نایب‌السلطنه گفت و او را خاطر جمع کرد.

وقت موعود میرزا رضا آمد پیش آقا بالاخان و با هم رفتند خدمت نایب‌السلطنه در حالتی که محل استقرار او خلوت بود؛ چشم نایب‌السلطنه که به میرزا رضا افتاد، جواب سلام گرمی داده، فوالعاده بنای مهربانی گذارد و به آقا بالاخان گفت: واقعاً میرزا رضا را دوست دارم، بلکه دوست عزیز خودم می‌دانم.

میرزا رضا از این اظهار محبت زیادی از اندازه خود را گم کرده، بعض حقایق را درباره‌ی افکار سید جمال‌الدین گفت و در ضمن بیان کرد که: اگر قصد سلطنت دارید، اسباب کار سید جمال‌الدین است که روی مردم را می‌تواند به سوی شما کند.

نایب‌السلطنه گفت: کیست که چشم به سلطنت نداشته باشد، بخصوص من که پسر پادشاه و نایب‌السلطنه و وزیر

جنگ و حاکم تهران هستم. بعد از گفتگوهای زیاد، نایب‌السلطنه به قرآنی که در بازو داشت، برای میرزا رضا قسم خورد که همه نوع به تو همراهی خواهم کرد و اسباب آمدن سید جمال الدین را هم به زودی فراهم خواهم کرد، به شرطی که کاغذی به عنوان دلتنگی از دولت بنویسی که من به شاه بنمایم و بگویم که مردم از نفی سید جمال‌الدین رنجیده‌اند، خوب است او را برگردانید. باز هم به قرآن قسم خورد و با این کار خود، میرزا رضا را مطمئن تر کرد.

میرزا رضا بعد از این دیدار، به خانه‌ی حاج سیاح می‌رود و جریان را به او می‌گوید. حاج سیاح او را به خطرناک بودن این ماجرا آگاه ساخته و از نوشتن نامه باز می‌دارد، اما میرزا رضا قبول نمی‌کند. میرزا رضا از آنجا به خانه‌ی میرزا آقای درویش می‌رود و مآوقع را به او بازگو می‌کند. میرزا درویش او را به قول و قرار نایب‌السلطنه تشویق می‌کند.

عصر روز بعد، میرزا رضا به منزل آقا بالاخان می‌رود تا با هم به خدمت نایب‌السلطنه بروند. به محض ورود به خانه،

نایب‌السلطنه از میرزا رضا می‌پرسد: نامه را نوشتی؟ میرزا رضا در جواب می‌گوید: هنوز ننوشته‌ام، شما هر چه بفرمائید بنویسم. نایب‌السلطنه بعد از اطمینان بخشی به میرزا، او را به همراه آقا بالاخان و عبدالله خان والی روانه‌ی منزل آقا بالاخان می‌کند که با در اختیار گذاشتن کاغذی، برای تظلم به شاه عریضه‌ای بنویسد.

در خانه‌ی آقا بالاخان، هر چه آنها گفتند و می‌خواستند، میرزا رضا نوشت. چند کاغذ هم به عنوان‌های مختلف از او گرفتند و بعد از او پرسیدند: میرزا رضا کسانی که به این حرفها معتقدند، کیانند؟ میرزا رضا از شنیدن این حرف، تند شده و گفت: این کاغذها را شما گفتید و من نوشتم. کدام بیگناه را متهم کنم؟

آقا بالاخان گفت: تو به رضایت نخواهی گفت. بعد یک سه پایه و شلاق خواست که او را بزند. میرزا رضا مقراض قلمدان را که در پیش زانو داشت برداشت و به شکم خود فرو برد، آن چنان که چهار انگشت از پوست شکمش دریده شد و

خون بسیار از زخم آمد. فوراً جراح آوردند و محل زخم را بخیه زدند؛ چون خون زیادی از او رفته بود، جراح گفت: برای آرام کردنش به او گنه گنه و شراب بدهید. نیم ساعت بعد که میرزا رضا در اتاق افتاده بود، مستی شراب در او اثر کرده و مطالبی را به زبان آورد که به زیان او و دیگران تمام شد؛ میرزا رضا در عالم مستی گفت: حاج سیاح حق داشت که می گفت نایب السلطنه اعتقادی به قسم ندارد و ترا گرفتار خواهد کرد تا کار خودش را به پدرش جلوه بدهد. (تاریخ بی دروغ در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، ص ۳۰؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۱۲؛ گزارش ایران، ص ۱۳۸؛ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۸۱؛ تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۹۵؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۱۰۴؛ مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۶۰؛ پنجاه سال تاریخ ناصری، ج ۱، ص ۶۹۰)

آقا بالا خان و عبدالله خان والی که از پشت در این سخنان را می شنیدند، آنها را به همراه کاغذهایی که از میرزا رضا گرفته بودند، به نایب السلطنه فرستاده و او هم آنها را برای

ناصرالدین شاه برد. به دنیا این توطئه‌چینی، میرزا رضا به همراه حاج سیاح و چند نفر دیگر به زندان افتاده و نزدیک به چهار سال در کنده و زنجیر در زندانهای تهران و قزوین سرگردان بودند، تا این که با پرداخت جریمه‌ای هر کدام در مقاطع مختلف آزاد شدند. (خاطرات حاج سیاح، ص ۳۴۳)

میرزا رضا کرمانی بعد از آزادی از زندان، برای کسب و کار روانه‌ی استانبول شد و در آنجا بعد از دیداری با سید جمال‌الدین اسدآبادی، به ایران بازگشت و به تلافی ظلم‌هایی که از حکومت دیده بود، در روز جمعه هفدهم ذی‌عقده سال ۱۳۱۳ قمری / اول مه ۱۸۹۶ میلادی ناصرالدین شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم به قتل رسانده و خود او را بعد از چندین ماه شکنجه و زندان در روز دوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ قمری / دوازده اوت ۱۸۹۶ در میدان مشق تهران به دار آویختند. (انقلاب مشروطیت ایران، ص ۷۲؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۹۸؛ خاطرات و خطرات، ص ۷۷؛ گزارش ایران، ص ۱۳۷؛ تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۸۷؛ عین‌الوقایع،

ص ۱۱۱؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۱، ص ۹۳۰؛ ایران
در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۹۹؛)

با کشته شدن ناصرالدین شاه، اقتدار و صلابت
حکومت قاجار از هم فرو پاشید و با استقرار مظفرالدین شاه در
تخت حکمرانی که آدمی ضعیف‌النفس و ترسو بود، مردم در
بیان خواسته‌های سرکوب شده‌ی خود جسارت پیدا کرده و با
درخواست عدالتخانه، به نظام مشروطه و ایجاد پارلمان و تنظیم
قانون در ایران دست یافتند.

بخش دوم

از جنبش مشروطیت تا کودتای سوم اسفند

فلک کردن تجار قند و مقدمات جنبش مشروطیت

در جریان جنگ‌های ژاپن و روسیه، وضعیت قند در تهران دچار بحران شد و علاءالدوله برای مقابله با گرانی قیمت قند مصرفی تهرانیان، به تهدید تجار دست اندرکار پرداخت؛ در این بین او چند نفر از معتمدین بازار چون حاج سید هاشم هفتاد ساله را به خانه‌ی خود خوانده و آنها را برای پایین آوردن قیمت قند، به چوب و فلک بست. (انقلاب مشروطیت ایران، ص ۸۲؛ عین‌الدوله و رژیم مشروطه، ص ۹۸؛ انقلاب مشروطه ایران، ص ۷۸؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۶۴)

محمد هاشم محیط مافی در گزارش از مقدمات جنبش مشروطیت، به چوب خوردن تجار قند فروش تهرانی اشاره کرده و می‌نویسد: «در این موقع نان تهران روبه سختی گذاشت. هیاهوی جماعت بلند شد. این ایام سیاست مهم، عمل کمی نان است. هر حکومتی که نان را ارزان و فراوان می‌نمود اسباب دلخوشی جماعت بود. در موقع سختی نان عزل حکومت را خواستار می‌شدند. عین‌الدوله نیز از قضیه مطلع بود.

خود را در فشار و مضيقه ديد. حكومت تهران را به علاءالدوله واگذار نمود. زيرا سفاک و بی‌باک‌تر از او در رجال کمتر يافت می‌شد که بتواند خبازها را تنبيه کرده جلوگيری از تعديت آنها بنمايد و نان تهران را اداره کند. ولی موقعی به دست علاءالدوله نيامد سياست ديگری پيش آمد نمود و او اين بود که سيد هاشم که یکی از تجار معروف بود با چند نفر از تجار متحد شده و با چند نفر دلال‌های روس‌ها ساخته، قند زيادی خريداري و انبار کرده بودند. مظنهٔ قيمت قند را به دست خودشان گرفته بودند. قند را به قيمت گران به اهالی می‌فروختند. اين مسئله نیز اسباب شکايت مردم را فراهم نموده به حكومت تظلم می‌کنند. علاءالدوله سيد هاشم را احضار و امر می‌دهد که بايد قند را به قيمت عادله بفروشی. جواب می‌دهد ضرر می‌کند. علاءالدوله حکم می‌کند چوب و فلک بياوريد. چون سيد هاشم سيد معمر و ريش سفیدی بود اشخاصی که حضور داشتند چنين پنداشتند که می‌خواهد او را تهديد کند. تا آنکه چوب و فلک را جلو اطراف حكومت ريختند. فوراً پاهای سيد را به فلک گذاشته چوب و افري می‌زنند. بعد

حبس می‌کنند. این خبر به بازار می‌رسد. حاج احمد قیصریه پسر حاج عبدالصمد قزوینی، آقا سید اسمعیل خان معروف به چرم‌فروش قزوینی که از تجار معتبر و معروف بودند برای شفاعت به اداره حکومتی رفته که علاءالدوله را تهدید نمایند. ضمناً سید هاشم را هم مستخلص سازند. به محض ورود که عنوان مطلب می‌کنند، آنها را هم چوب زیادی زده توقیف می‌کنند.» (تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۱۴۵)

به روایت شریف کاشانی، علاءالدوله در روز پانزدهم شوال ۱۳۲۳ قمری (واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۲۸) هفده نفر از معتمدین تجار بازار تهران - از جمله حاج سید هاشم معروف به قندی، حاج سید اسماعیل خان سرهنگ توپخانه - را به دارالحکومه فرا می‌خواند و به آنها می‌گوید: قند را باید به قیمتی که دولت تعیین کرده است، بفروشید. به نوشته‌ی احمد کسروی، در آن دوران قیمت قند از پنج قران به هفت قران افزایش یافته بود. (تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۸)

تجار در پاسخ حاکم تهران می‌گویند: ما نه قند می‌خریم و نه می‌فروشیم.

علاءالدوله با شنیدن پاسخ تجار، خشمگین شده و دستور می‌دهد که چند تن از آنها را برای ترساندن دیگران، به چوب و فلک ببندند؛ وسایل چوب و فلک آماده شده و دو نفری از تجار را به فلک بستند. در این حین حاکم تهران خطاب به حاج سید هاشم که پیرمردی شصت و پنج ساله با ریشی بلند و قیافه‌ای دوست داشتنی بود، رو کرده و می‌گوید: چرا قند را گران کرده‌اید؟

سید هاشم پاسخ داد: ما قند را گران نکرده‌ایم، به واسطه پیشامد جنگ روس و ژاپن، قند کمتر به ایران وارد می‌شود.

علاءالدوله گفت: باید التزام بدهید که قند را به قیمت سابق بفروشید.

سید هاشم در جواب گفت: چنین التزامی نمی‌دهم، اما صد صندوق قند دارم که به جنابعالی پیشکش می‌کنم و دست از تجارت برمی‌دارم.

در این هنگام حاج سید اسمعیل که به واسطه عجله بعد از سلام، بدون تعظیم به حاکم وارد مجلس شده بود، علاءالدوله که دنبال بهانه برای اذیت تجار می‌گشت، مورد عتاب قرار گرفته و به او می‌گوید: تو چه داخل آدم هستی که سلام می‌کنی و تعظیم نمی‌کنی؟ آهای بچه‌ها بیاید یک پای سید و یک پای این سرهنگ را به فلک ببندید.

فراشان دو سید بیچاره را به میان منزل بردند و به فلک بستند. در این بین حاج علی‌نقی پسر ۲۷ ساله آقا سید هاشم سر رسید. چون پدر را بدان حال دید، خود را به پاهای او انداخت و گفت: تا زنده‌ام نخواهم گذاشت پدرم را چوب بزنید.

فراشا او را عقب کشیدند، اما او دوباره خود را روی فلک انداخت. علاءالدوله به فراشان فرمان داد: پدر را رها کنید و پسر را فلک کنید.

فراشان به فرمان عمل کردند و چوب زیادی به پاهای پسر بیگناه سید هاشم زدند.

در این حال پیشخدمت علاءالدوله وارد شده و گفت:
نهار حاضر است.

علاءالدوله بر سر سفره نشست و آقا سید هاشم را که تازه از
بند فلک باز کرده بودند، احضار کرده و گفت: آقا وقت چوب
باید چوب خورد و وقت نهار باید نهار خورد، فعلاً مشغول نهار
شوید.

بعد از نهار باز هم علاءالدوله رو به تجار کرده و
گفت: باید التزام بدهید که قند را ارزان بفروشید.

آقا سید هاشم باز هم همان جواب خود مبنی بر پیشکش
قندهای خود در انبار و کناره گیری از تجارت را تکرار کرد.

در این حال یکی از افراد حکومتی وارد مجلس شده
و در گوش علاءالدوله به نجوا خبر اعتراض در شهر و بسته
شدن دکانها را به واسطه‌ی چوب و فلک کردن محترمین و
معتمدین تجار، به او گفت. علاءالدوله هم وسایل چوب و
فلک را جمع کرده و تجار را برای دلجویی پیش مشیرالدوله -
وزیر امور خارجه - فرستاد. (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص

۳۳۲؛ تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۱۴۶؛ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۱۷؛ مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۴۵؛ حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۰)

با آگاهی مردم و علما از این جریان، اعتراضات مردمی در تهران شکل گرفت و مردم خواستار عزل علاءالدوله از حکومت تهران شدند. در آن فضای ملتهب، مردم و رهبران آنها خواستار ایجاد عدالتخانه برای رسیدگی به امور مالی و قضایی کشور می‌شوند.

مهاجرت کوچک به حضرت عبدالعظیم

در اعتراض به ماجرای مسجد شاه - که در آن عده‌ای از اوباش به مجتهدان بزرگ تهران اهانت کرده بودند - و عمل حاکم تهران در فلک کردن تنی چند از تجار معتبر تهران و در پشتیبانی از خواسته‌های صنفی و سیاسی، علمای تهران معترضانه به سوی شهر ری روان شده و برای تحقق خواسته‌های خود در صحن حضرت عبدالعظیم دست به تحصن و گردهمایی زدند؛ مهاجرت به شهر ری فرصت مناسبی برای رهبران جنبش چون آیت الله بهبهانی - آیت الله طباطبایی و آیت الله نوری فراهم ساخت تا در آگاهی بخشی به توده‌های معترض بکوشند.

بست نشینی علما و عده‌ای از مردم تهران در حضرت عبدالعظیم، که روز چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۳ق/۱۳/ دسامبر ۱۹۰۵م شروع و در ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۳ق/۱۲/ ژانویه ۱۹۰۶م پایان یافت، بخش گسترده‌ای از تجار تهرانی را نیز به اعتراض کشاند و آنان با بستن حجره‌های خود، همبستگی با معترضین بست

نشین را به نمایش گذاشتند؛ در روایت‌های مورخان، آیت الله بهبهانی روز بعد از جریان مسجد شاه در نامه‌هایی به آیت الله طباطبایی - آیت الله آشتیانی - صدرالعلما و آقا سید جمال افجه‌ای عزیمت خود را به حضرت عبدالعظیم اعلام و خواستار همراهی آنان شد. (انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتابهای آبی)، ص ۱۵؛ گزارش‌های سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران (کتاب نارنجی)، ج ۱، ص ۱۵؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۱۷۹۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۶۱؛ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۸۹؛ مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۵۰)

روز اول تنها آیت الله طباطبایی و صدرالعلما و آقا میرزا محسن به آیت الله بهبهانی ملحق شدند؛ در روزهای بعد کم کم به تعداد معترضین افزوده و تجار و مردم عادی نیز رهسپار شهر ری گردیدند. با افزایش افراد معترض در حضرت عبدالعظیم، علما در سخنرانی‌های خود به ظلم و تعدی حکام و

لزوم ایجاد مرکزی برای رسیدگی به تظلمات می‌پرداختند و مردم را برای دستیابی به حقوق خود آگاه می‌گرداندند. در همان حال، ادارهٔ شام و نهار و منزل و مسکن برای مردم حاضر در صحن، به عهدهٔ صدرالعلما بود و حاج محمد تقی بنکدار با برادر خود حاج حسن در تهیهٔ پول و مخارج آن جمع معترض می‌کوشیدند.

سخنرانان در بیانات خود به این نکته معترف بودند که: آقایان با هیچ کس غرض و مرضی ندارند و با هیچ کس طرف نیستند. فقط اجرای قانون اسلام را می‌خواهند و می‌گویند قانون اسلام باید مجری گردد؛ آنان همچنین در سایر ایام اغلب اشتغال به نوشتن کاغذ برای علمای ولایات داشتند؛ این نامه‌ها به این مضمون نوشته می‌شدند: ما به واسطه آنکه امنیت از دولت نداریم به حضرت عبدالعظیم متحصن شده و از شما استمداد می‌طلبیم و بدیهی است آقایان سایر بلاد هم برای حفظ و حراست خود موجبات انقلاب را فراهم می‌ساختند.

چون دولت مشاهده کرد که باید به هر نحوی است مهاجرین را به تهران بازگرداند، امیر بهادر جنگ را با تصویب شاه برای استمالت آقایان به آنجا فرستاد و وی با دوستان غلام کشیک خانه شاهی، در سر مقبره ناصرالدین شاه با رهبران معترض ملاقات و استفسار از مقاصد آنان نمود.

در طی مذاکرات آقا سید جمال افجه‌ای با یک حالت افسرده و بی‌نزاکتی گفت: چون خری می‌خواست دختر... را بگیرد، ما باید از خانمان دور و در بدر بشویم. (مراد دختر مظفرالدین شاه بود که قرار بود با امام جمعه ازدواج کند.) چون امیر بهادر این سخن را شنید، از حال طبیعی خارج و به حالت غشوه افتاد. غلامهای حاضر با شنیدن این جریان، به حاضرین حمله نموده و آنان را متفر کردند. بعد از لحظه‌ای امیر بهادر به هوش آمده و به ادامه گفتگو مشغول شده و آخر سر علما را به بازگشت به تهران راضی نمود.

هنوز امیربهادر از صحن خارج نشده بود که آیت الله بهبهانی ناگهان با صدای گریه سخت حاج مرتضی آشتیانی مواجه شده و از او علت گریه‌اش را پرسید.

حاج مرتضی آشتیانی در پاسخ گفت: من از رفتن به تهران می‌ترسم و از این حرکت خائفم.

آیت الله بهبهانی هم در جواب گفت: حال که چنین است، من هم به تهران نخواهم رفت. و متوجه حرم شد. (واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۳۹؛ تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۲۲۰؛ انقلاب مشروطه ایران، ص ۱۲۶؛ تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۴؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۳۴۰؛ حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹؛ انقلاب مشروطه ایران، ص ۷۸؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۴۸؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۳۶۴)

با شکست مذاکرات نماینده دربار و رهبران معترض، در شهر ری علما با سخنرانی‌های روشنگر خود به احقاق حق مردم ادامه داده و طی بیانیه‌ای خواستار ایجاد «عدالتخانه» ای

برای رسیدگی به تظلمات مردم و جلوگیری از ظلم حاکمان و مقابله با برخوردهای غیر انسانی نظیر فلک کردن تجار قند شدند؛ بست نشینان در اعلامیه خود خواسته‌هایشان را در هشت مورد مطرح کردند؛ این خواسته‌ها عبارت بودند از:

۱- تأسیس عدالتخانه در تمام شهرهای ایران برای جلوگیری از ستمگری حکام.

۲- اجرای قوانین اسلام دربارهٔ مردم به طور یکسان.

۳- عزل مسیو نوز.

۴- عزل علاءالدوله از حکومت تهران.

۵- برداشتن عسکر گاریچی از راه قم.

۶- بازگرداندن حاجی میرزا محمد رضا از تبعید رفسنجان به کرمان.

۷- بازگرداندن تولیت مدرسهٔ خان مروی به حاج شیخ مرتضی.

۸- کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمریات.

این بیانیه توسط وزیر مختار عثمانی به وزیر امور خارجه - مشیرالدوله - تسلیم شد تا آن را به مظفرالدین شاه عرضه کند؛ با رسیدن صورت خواسته‌های بست‌نشینان به شاه، او به عین‌الدوله دستور داد تا ضمن عملی کردن خواسته‌های آنان، علما را با احترام به تهران برگرداند؛ شاه در دستخط خود نوشت: «به سفیر عثمانی بنویسید که خواسته‌های آقایان پذیرفته شده و خود آنان با شکوه و پاسداری به تهران بازگردانیده خواهند شد.»

رهبران حرکت اعتراضی حضرت عبدالعظیم برای

تأکید بر خواسته‌های خود در نامه‌ای به شاه نوشتند:

به شرف عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند که این یک مشت دعاگویان از علما و قاطبه سلسله جلیله علما و کلیه اصناف و رعیت از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریاری که پاسبان ملت و حامی شریعت است، استدعا داریم که مقرر فرمایند مزیدالعمر و رضاء لخاتم النبیین صلی‌اله علیه و اله الطاهرین قانون معدلت

اسلامی بر طبق مذهب شیعه جعفریه در تمام اقطار و بلاد مملکت علیه ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شود که احدی خارج از آن قانون احکاماً و حدوداً (مراد حقوقی و جزایی است) نباشد و موجب مباحات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری بر تمام سلاطین وجه الارض باشد. به منظور دلجویی، مظفرالدین شاه چندین کالسکه سلطنتی را روانه حضرت عبدالعظیم کرد. علمای معترض با شکوه فراوان در حالی که سراسر راه را مردم چراغانی کرده بودند، وارد تهران شدند.

با گذر زمان و در پی بی‌اعتنایی حکومت به خواسته‌های مردم و شدت عمل در برابر خواسته‌های برحق آنان، علمایی که در مقام رهبری جنبش قرار گرفته بودند، برای مقابله با خودسری حکومت، این بار دست به مهاجرت به قم زده و با استقرار در آنجا، به رهبری مردم و پیشبرد اهداف و خواسته‌های خود می‌پردازند. (خاطرات و خطرات، ص ۱۴۰) با دستیابی به خواسته‌ها، علما از قم با احترام خاص دربار و با استقبال مردمی، وارد تهران می‌شوند. این مهاجرت در کنار

دیگر عوامل معترضانه، سبب می‌شود که مظفرالدین شاه فرمان اولیه‌ی مشروطیت و تشکیل عدالتخانه‌ای برای نظم‌دهی به امور حقوقی و مالی را صادر کند.

همزمان با مهاجرت عده‌ای از رهبران مذهبی جنبش به قم، عده‌ای از آن‌ها و تجار بزرگ تهران، به شیوه‌ی بست‌نشینی به سفارت انگلیس روی آورده و برای تحقق خواسته‌های عدالتخواهان‌ی خود در آنجا به تحصن می‌نشینند؛ برای اولین بار در این اجتماع خواسته‌هایی چون: افتتاح دارالشورا و ایجاد مشروطیت مطرح می‌شود.

صدور فرمان مشروطیت در ایران

مظفرالدین شاه تحت فشار اعتراضات رو به گسترش مردم و تاثیر مهاجرت روحانیون به قم و اقدامات متحصین در سفارت انگلیس، در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ش/۴ اوت ۱۹۰۶ م برابر با ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ قمری، فرمان مشروطیت ایران را در حالی که عده‌ای از درباریان با این عمل وی مخالفت می‌کردند، برای بقای حکومت و تحقق خواسته‌های فزاینده‌ی مردم صادر کرد. از این تاریخ ایران جزو ممالک صاحب قانون اساسی وارد و روش کشورداری بر پایه‌ی مشروطیت نظام سیاسی و تفکیک قوا و ایجاد پارلمان سازمان یافت. (خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۶۲؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۵۷؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۴۱؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۳۷۹؛ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۰۵؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۱۸۰۰؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۸۵)

در چندین جلسهٔ مقدماتی که با حضور شاه میان برخی از مردان سیاسی آگاه از تغییرات زمان تشکیل شد، مظفرالدین شاه خطاب به صدراعظم - میرزا علی خان امین‌الدوله - گفت: «سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام خود، به مقتضای وقت و زمان، بسیار عقب افتاده. خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به همسایگان و دول همجوار خود برسیم. لذا تعویق در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها، ابداً روا نیست؛ چه هر قدر زودتر به اصلاحات پردازیم، دیر است. باید دو اسبه تاخت تا به منزل رسید. جناب امین‌الدوله ما خود سبب تعلل و تأمل شما را در اجرای اصلاحات می‌دانیم که به ملاحظهٔ اختیارات مطلقهٔ ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته‌ایم و هر گاه رضا به محدودیت نبودیم، چنین تکلیفی نمی‌نمودیم. شما را با کمال اطمینان امر می‌نماییم که با قوت قلب و استقامت رأی، به اصلاحات لازمه ولو آنکه منافی با اختیارات مطلقهٔ ما باشد، سریعاً و عاجلاً پردازید. از این به بعد، هیچ عذری پذیرفته نخواهد بود؛ ترتیب اصلاحات را بدهید، به حضور آورده، امضا فرماییم.»

مظفرالدین شاه بار دیگر - بعد از بازگشت از مسافرت
فرنگ - به مسأله ضرورت قانون و ایجاد عدالتخانه‌ای در ایران
اشاره نموده بود؛ او خطاب به هیأت وزرا گفت: «محققاً آنچه
از دولت خواهش شده، کافی از اصلاحات ملکیه و سیادت ملیه
نتواند بود. در این موضوع آنچه شما هم بحث نموده و
می‌نمایید، کفایت از سعادت ابدی ملت و دولت نخواهد کرد.
چون می‌دانیم شما نکته اصلی را به گمان عدم قبول ما و یا به
ملاحظات دیگر، موضوع بحث قرار نمی‌دهید، خودمان
بالصراحه تشریح می‌نماییم: افتتاح عدالتخانه و اجرای قانون
اساسی، فرع انتظام وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی، از جزیی و
کلی است. باید جمیع وزرا مستقل در امر خود و مسئول از
وظیفه خویش باشند و هیچ یک در کار دیگری نتواند تصرف
نموده و امور هر وزارتخانه به مشورت مجلس وزرا، به اکثریت
آرا فیصل شود و خدمات را باید به اندازه‌ای به رجال سپرد که
با کمال تسلط از عهده انجام آن بیرون توانند آمد. البته قانون
اساسی و عدالتخانه تا درجه‌ای حاوی بر این امور هم تواند شد،
ولی کافی از جمیع مهمات نخواهد بود. اینک که ذات اقدس

ما مصمم در اصلاحات ملکیه و ملیه است، به این قناعت نخواهیم کرد و با تجربیاتی که ما را از ایام ولیعهدی تا امروز در داخله و خارجه حاصل گردیده، فقط این مراتب را کافی از ترقیات معنویه و روحانیه یک ملت و دولت نتوانیم قرار داد و تا وقتی که ما اختیارات ملوکانه خودمان را محدود ننموده، خویشان را پایبند قرار ندهیم، ترقی واقعی برای سلطنت حاصل نخواهد شد و تا زمانی که اختیارات خودمان را محدود ننماییم، صاحبان امر و ارباب نفوذ تامه، اختیارات خود را محدود تصور نخواهند نمود و استقلال و استحکام در کارهای دولتی پیدا نخواهد شد. لذا با کمال طیب خاطر، شما را اجازه می‌دهیم که در خیر ملت و دولت و آبادی مملکت، ملاحظه اختیارات مطلقه ما را ننمایید، چه ذات اقدس ما را در قبول شرایطی که ترقیات روحانی سلطنت و رفاهیت تامه ملت و آبادی مملکت را حاوی باشد، انکار نبوده و نیست. همین فرمایشات را از آغاز جلوس میمنت مانوس خودمان، بارها در ملأ و خلأ به هر یک از شما القا نموده‌ایم. اکنون به شما امر می‌نماییم که با اطمینان کامل نشسته، مشورت نموده، مراتب خودتان را به حضور

رسانیده، تا به خواست خداوندی، در موقع اجرا گذاریم.»
(هفتگی جبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۴۵ و ۱، ۱۲ و ۱۳
جمادی‌الاول ۱۳۲۴؛ کتابهای آبی، ص ۳؛ کتاب نارنجی، ج ۱،
ص ۱۷؛ مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب
مشروطیت ایران، ص ۲۰۰)

با این حال مظفرالدین شاه تحت فشار
مشروطه‌خواهان، در فرمان خود رسیدگی به درخواست‌های
مشروطه‌خواهان و ایجاد مجلسی برای قانونمند کردن اداره‌ی
کشور را خواستار شد و برای تهیه‌ی مقدمات این امور، قاطبه‌ی
اهالی ایران را به همکاری دعوت کرد؛ بالاخره مظفرالدین شاه
در حالی که از ناراحتی جسمی و مریضی رنج می‌برد، فرمان
خود را دایر بر تشکیل مجلس قانونگذاری و اعلام مشروطیت
در ایران به این صورت تدوین کرد: «جناب صدر اعظم - از آن
جا که حضرت باریتعالی جل شانہ سر رشته ترقی و سعادت
ممالک محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص
همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق
خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما

بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشدید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده شود. چنان که مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافت تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحنه همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود؛ بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحنه ملوکانه رسیده و به عون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که

نگهبان عدل ماست، افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع نماید و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است، کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشد.»

در قصر صاحبقرانیه

به تاریخ چهاردهم شوال شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری

در سال یازدهم سلطنت ما

(مجموعه قوانین - عهدنامه‌ها - کنتراتها - امتیازات - خلاصه تصویبات مالی - خلاصه تصمیمات و مطالب متفرقه مصوبه مجلس مقدس شورای ملی در چهار دوره تقنینیه از شعبان‌المعظم ۱۳۲۴/میزان ۱۲۸۵ شمسی الی ذیقعدۀ‌الحرام ۱۳۴۱/جوزای ۱۳۰۲ شمسی به ضمیمه فرمان مشروطیت - قانون اساسی و متمم آن...، تهران، مطبعه مجلس شورای ملی (میکروفیلم شماره‌ی ۱۰۳۱۸۷ کتابخانه‌ی مجلس)، صص ۲

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، ص ۵۵۱؛ تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۱۷۵؛ تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۱۸؛ حیات یحیی، ج ۲، ص ۸۲؛ انقلاب مشروطه ایران، ص ۸۵

با صدور فرمان مشروطیت و برپایی انتخابات دو درجه‌ای و صنفی، نخستین پارلمان ایران در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۲۸۵ به طور رسمی و بعد از جشن افتتاحی که دو ماه قبل برای انجام انتخابات در تهران انجام گرفته بود، گشایش یافت و با حضور نمایندگان تهران و عده‌ای از نمایندگان دیگر شهرها، اولین پارلمان ایران به تهیه‌ی نخستین نظام‌نامه‌ی انتخابات و بنیاد نظام‌نامه‌ی اساسی یا قانون اساسی پرداخت.

بعد از رسمیت یافتن مجلس، نخستین اقدام نمایندگان تنظیم قوانین مربوط به انتخابات و رد استقراض از خارجه بود که توسط صدراعظم - مشیرالدوله و توسط مخبرالسلطنه - از مجلس خواسته شد و تمامی نمایندگان مجلس با رد این درخواست، تأسیس بانک ملی ایران را پیشنهاد کردند.

با صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین نخستین قانون اساسی ایران، که نتایج رفع ظلم و اولین نطفه‌های مدرن‌سازی سیاسی - حقوقی ایران را در خود جای داده‌اند، هم نظام مالی و هم سیستم قضایی تازه‌ای در کشور نهادمند شد و هم جایگاه آن‌ها بر پایه قانون اساسی معین شد. (انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۲۸؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۳۸۳؛ مجلس اول و نهادهای مشروطیت - صورت مذاکرات، مصوبات، اسناد، خاطرات و تاریخ نگاری دوره اول مجلس شورای ملی، ص ۵۵)

به دنبال صدور دستخط مشروطیت، متحصنین در قم و سفارت دولت انگلیس در تهران، به تجمع و مهاجرت خود پایان داده و عده‌ای از رهبران جنبش، برای انعقاد جلسه‌ی مقدماتی مجلس که وظیفه‌ی تدوین نظامنامه انتخابات و تنظیم قانون اساسی و تعیین حدود حکمرانی در ایران زمین را بر عهده داشت، به عمارت مدرسه‌ی نظام پای نهادند.

همان طور که اشاره شد، روز ۲۶ مرداد ۱۲۸۵ سنگ بنای استقرار مشروطیت ایران با تهیه‌ی نظامنامه‌ی انتخابات و شروع بحث در چگونگی تنظیم قانون اساسی، پایه‌گذاری شد. اسپرینگ ریس در گزارشات خود به لندن می‌نویسد: «سال ۱۹۰۶ مبدأ مهم تاریخی ایران شمرده می‌شود، چه در این سال اساس مشروطیت بر پا و مجلس مبعوثان منعقد و این مملکت در عداد ممالک مشروطه معرفی گردید...» (انقلاب مشروطیت ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، ص ۱۵؛ گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، ص ۱۵)

حکایت فروش دختران قوچان در مجلس اول شورای ملی

در زمان حکومت حاج غلامرضا خان آصف‌الدوله در خراسان و ولایت پسر او - امیر حسین خان - در قوچان و حکمرانی سالار مفخم در بجنورد، عده‌ای از مردم قوچان برای تأمین مالیات درخواستی و ناعادلانه‌ی حکومت، مبادرت به فروش دختران خود به ترکمانان کردند. این حادثه که در ۱۲ رمضان ۱۳۲۳ قمری اتفاق افتاده بود، در زمان برپایی مشروطیت مورد توجه عده‌ای از نمایندگان قرار گرفت و برای اولین بار یکی از حکام محلی قاجاریه، به دادگاه احضار شد.

دو روایت از این واقعه در تاریخ‌نگاری که تحت تاثیر ایده‌های فمینیستی هستند، گزارش شده و این حادثه را به عنوان یکی از پایه‌های جنبش مشروطیت ایران مورد توجه قرار داده‌اند؛ افسانه نجم آبادی در تحلیل جریان، از آن تحت اسم «از یاد رفته‌گان انقلاب مشروطیت» سخن گفته و به ماجرای طرح آن در مجلس و تحت پیگرد قرار دادن عاملان آن اشاره

دارد. (حکایت دختران قوچان - از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه، ص ۲۹۱) ژانت آفاری نیز که بخشی از تاریخ‌نگاری خود را به شرح و تحلیل نقش زنان در جنبش مشروطیت اختصاص داده است، از جریان فروش دختران قوچانی به ترکمانان سخن گفته است. (انقلاب مشروطه ایران، ص ۲۳۷) در تاریخ‌نگاری مشروطیت، مفصل‌تر از همه مورخان، محمد هاشم محیط مافی در «تاریخ انقلاب ایران» به این جریان پرداخته است. (تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۳۶۰)

در جریان محاکمه‌ی آصف‌الدوله و سالار مفخم وضعیت غیر اخلاقی و ناهنجار ولایات نیز مورد نظر قرار گرفت و به تعبیر عده‌ای از مورخان مشروطیت، این حادثه یکی از پایه‌های استقرار نظام حقوقی و قضایی جدید در ایران را در خود جای داده است.

در جریان مذاکرات روز شنبه ۱۵ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵ دارالشورای ملی مسأله فروش دختران قوچانی به ترکمانان مورد بحث قرار گرفته و تصمیمات قانونی در رابطه با

عاملان آن حادثه ملی اتخاذ می‌شود: (روزنامه مجلس، جلد اول، ص ۲۵۵ و ۲۵۶) چاپ جدید؛ صورت مذاکرات دوره اول مجلس شورای ملی، ص ۱۲۰؛ مجلس اول و نهادهای مشروطیت - صورت مذاکرات، مصوبات، اسناد، خاطرات و تاریخ‌نگاری دوره اول مجلس شورای ملی، ص ۴۸۸)

مذاکرات روز پنجشنبه ۱۳ صفر را آقامیرزا طاهر قرائت کردند و قرار شد نظامنامه بلدی خوانده شود.

آقامیرزا ابوالحسن خان - عرض دارم در چند روز قبل در مسأله قوچان اینجا مذاکره‌ها شد گریه‌ها کردند رقت‌ها دست داد به وزارت داخله نوشتند هنوز اثری نبخشیده می‌گویند حکومت خراسان چهار روز است وارد شده اگر آقایان همراه هستند وزیر داخله را بخواهند و پرسند چه اقدامی در این خصوص کرده‌اند مسأله‌ای که در مجلس شورای ملی مذاکره می‌شود باید منتج نتیجه شود (در این باب از اهالی بجنورد عریضه به عنوان آقای سعدالدوله رسیده بود دادند که در مجلس قرائت

شود چون خیلی مفصل بود قرار شد در دفتر مجلس خلاصه
نموده بعد بیاورند در مجلس خوانده شود.)

وکیل‌التجار - این را باید دانست که بی‌نتیجه ماندن کارها
تقصیر خودمان است منحصر به مذاکرات نیست که بی‌نتیجه
می‌ماند بلکه سایر کارها هم که اخذ رأی می‌شود همین‌طور
بی‌نتیجه می‌ماند اگر آن قانون راشی و مرتشی که وضع شد
نوشته می‌شد به صحه همایونی می‌رسید امروز این‌طور باز
منصب فروشی و حکومت فروشی نمی‌شد.

سعدالدوله - همه روزه شکوه می‌شد که کارها تمام نمی‌شود
اجماع کردند حاکم تشنگان معزول شد اجماع کردند حاکم
اصفهان معزول شد اجماع نمودند حاکم خراسان معزول شد
اگر همین کافی است خیلی خوب والا اینها که آمدند آیا نباید
انجمن تحقیق معین شود که رسیدگی نمایند به کارهای این
حکومت‌ها با حضور مدعی‌های آنها خود حکومت‌ها هم
می‌گویند تقصیر ما چیست چه جواب خواهید داد.

آقاسید حسن تقی‌زاده - تکلیف مجلس دو چیز است وضع قانون و نظارت قانون نظارت اهم است اگر این‌طور نباشد مجلس می‌شود اطاقِ دفتر عرایض حکومت تنکابن را معزول کرده خواستند باید عقب می‌کردیم رسیدگی شود اگرچه می‌شود این را هم گفت که تقصیر وزارت داخله است که محکمه تحقیقی به جهت این معین نکرد همچنین در باب حکومت خراسان و مسأله فروختن دخترها وزیر داخله باید محکمه تشکیل نماید که تحقیق شده و مجازات داده شود به هیچ کدام اینها اقدام نشد.

سعدالدوله - اتصالاً رعایا اینجا هستند و جلوی وکلا را می‌گیرند رعایای عراق از دست حاج آقا محسن و رعایای شیراز از دست قوام‌الملک نه اینکه تعدی به رعایای شیراز شده بلکه می‌گویند قوام‌الملک مانع از مشروطیت و آمدن وکلا است آن روزی که در اینجا از وزرا و وکلا کمیسیونی شد قرار شد از طرف تمام وزرا یک نفر مأموری برود به حکومت‌ها که حکومت‌ها نتوانند مداخله به کارهای دیگر بکنند خصوص از طرف مالیه و به شاه هم عرض شد خیلی پسندیدند نمی‌دانم چه

شد آن رأی عمومی که آن روز در آن کمیسیون داده شد موقوف کردند علت همان است در اول مجلس گفته شد که چیزی که مذاکره می‌شود دیگر عقب او را نمی‌گیریم باید انجمن تحقیق منعقد شود که رسیدگی نماید. رعایا عارض و حکام خودشان عارض که ما مظلوم واقع شده‌ایم حالا که عدلیه منعقد است و خوب هم کار می‌کنند (گفت‌وگو درخصوص پول چوب‌دارها شد حاجی سیدنصرالله اظهار داشتند این اهمیت دارد خوب است در همین خصوص گفت‌وگو شده قرار داده شود آقای سعدالدوله جواب دادند که پول آنها نزد چند نفر است باید گرفته شود و وزارت عدلیه باید انجمن تحقیق برای رسیدگی به کارها معین نماید).

احسن الدوله - خیلی مزه دارد که بعد از این همه گفت‌وگو هنوز مشته است و نمی‌دانیم که این وزرا به این رنگ و روغن‌ها رنگ‌بردار نیستند چنانچه تا حال هرچه گفته شده نشنیده‌اند یعنی گوش شنوا ندارند در باب حساب موسیو نوز مکرر مذاکره شده و از قرار معلوم در این چند روزه خواهد

رفت معهدا وزیر مالیه حساب گذشته او را نرسیده و دورش را قلم کشیده مال امسال هم که مانده همین طور سایرین.

سعدالدوله - گمان نمی‌کنم به این زودی موسیو نوز برود در هر صورت شما به اساس کار برسید و آن ترتیب دادن کار این عارضین است تا اینها آسوده نشوند مجلس نمی‌تواند کار بکند خواندن این قوانین و نظامنامه‌ها و غیره حواس جمع می‌خواهد ثانیاً در باب وکلای ولایات و باقی وکلای اینجا باید فکری کرد همین وکلای شیراز تکلیف چیست.

آقامیرزا ابوالحسن خان - من نمی‌خواهم بگویم قوام‌الملک مستبد نیست ولی نمی‌دانم این خبرها از کجا می‌رسد نصیرالدوله مخصوصاً نوشته بود که وکلای شیراز تا پانزدهم صفر حرکت خواهند کرد حال باید تحقیق کرد که حرکت کرده‌اند یا نه.

سعدالدوله - خدا کند این اخبار صحیح باشد ما وکلا را می‌خواهیم حالا درخصوص وزرا یعنی حضور وزارت عدلیه و وزارت داخله چیزی نوشته شود که حاضر شوند.

آقاسید حسن تقی‌زاده - عرض می‌کنم تمام این مطالب را روی هم بگذارید یک کلمه می‌گویم و آن یک کلمه این است که درخصوص مسامحه وزرا یا مأمورین آنها یک حدی گذاشته شود مثلاً قوام‌الملک تا چندماه دیگر و کلا را می‌فرستد حدش معین شود همچنین حکومت تهران پول چوبدارها را تا چند ماه یا چند سال دیگر وصول خواهد کرد وزیر داخله و وزیر عدلیه کی حکومت خراسان را مجازات داده و اسرا را استرداد خواهند نمود باید حدی معین شود برای اینها اگر معین نشود نمی‌شود هروقت مجلس مطلبی اظهار کرد آنها به مسامحه گذارنده دست و پا می‌کنند که جواب صحیحی ندهند چنانچه آقای صدیق حضرت چند وقت قبل گفتند که چند مطلب نوشته شد و ابداً جواب صحیح ندادند.

سعدالدوله - علت این است که مجلس محض احترام به وزرا نگفت که شما همه روزه در مجلس حاضر شوید در امور مملکتی به شور همدیگر کار بکنیم در ممالک خارجه هم همین‌طور است وزرا مجبور در حضور نیستند ولی وزرای ما نباید این قدر ملاحظه نمایند که این مجلس، مجلس پولتیک

مملکت است ماها باید حاضر شویم و به اتفاق و مشورت یکدیگر امور مملکت را اصلاح نماییم فقط به همان معرفی شدن اکتفا کرده‌اند معرفی شدند چه شد و معرفی نشدند چه کردند. امیدواریم بعد از این رفتار جناب وزیر علوم سرمشق ایشان باشد.

آقامیرزا ابوالحسن خان - اینکه در باب اسرای قوچان و آصف‌الدوله عرض کردم در روزنامه (طیمس انگلیس) خوانده‌ام که عین مذاکرات این مجلس را تماماً نوشته حتی مسأله آن دخترهایی که در تفلیس فروخته شده و چهارصد و چیزی بالا دخترها که به ترکمانان فروخته‌اند و حتی نسبت نطقی هم به جناب رئیس معظم ما که ابدأ اصل ندارد داده و آن این است.

حکام بلاد از رعایا پول می‌خواهند و رعایا برای دادن پول باید اطفال خود را بفروشند. در این صورت همچو مطلب مهمی که در چنین روزنامه که در تمام دنیا مشهور است درج و منتشر شود ما او را مسکوت عنه بگذاریم محل ایراد و ملامت مردم

تمام ممالک دنیا خواهیم شد البته باید وزیر داخله را خواست و جداً مطالبه کرد که در این خصوص چه اقدامات کرده‌اند (گفت و گو شد که امروز تا حال چند فقره مذاکره به میان آمد خوب است نتیجه داشته باشد گفتند نتیجه حضور وزیر داخله و وزیر عدلیه است در مجلس برای هر روزی که معین بشود و آقای و ثوالدوله اظهار داشتند خوبست سؤالاتی که باید از وزیر داخله و وزیر عدلیه بشود یادداشت نمایند).

سعدالدوله - ما یک سؤال داریم مجلس می‌خواهد رسیدگی کند به تظلمات رعایای تنکابن و خراسان و تشکیات چوبدارها و سایرین و می‌خواهد طریق رسیدگی به این کارها را این دو وزیر بنمایند والا حکومت‌ها چند سال حکومت کرده و مردم را بچاپند و به یک کلمه معزول شده بیایند درخانه‌های خودشان آسوده بنشینند باز حال ایران مثل سابق خواهد شد.

با طرح مسالهی فروش دختران قوچانی در اولین مجلس شورای ملی، یکی از اصول اساسی توجه به حقوق شهروندی به صورت جدی در گذار از تکالیف قدیمی رعیت

که در آنها هیچ‌گونه حقی برای افراد ملت و آحاد مردم در نظر گرفته نمی‌شد، از صحنه‌ی اجتماعی و اخلاقی ایران خارج شد و راه را برای ایجاد قوانین حقوقی در سیستم سیاسی و اجرایی کشور باز کرد.

قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه و مشروطه خواهان

یکی از اقدامات مهم ملی پارلمان تازه تأسیس ایران مخالفت با قرارداد استعماری روس و انگلیس بود که در سال ۱۹۰۷ برای تقسیم کشور به مناطق سه گانه‌ی - شمال تحت نفوذ روسیه، جنوب تحت نفوذ انگلیس و مرکز بی طرف برای حکومت قاجاریه - بود که برای اولین بار پرونده‌ی این اهداف استعمارگرانه را بست. این قرارداد در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ در پترزبورگ میان وزیر خارجه روسیه - آلكساندر ایزولسكى - و سفير كبير بریتانیا در آن کشور - سر آرتور نیکلسن - به امضا رسید و متن آن تقریباً سه هفته بعد، از تصویب مجلس عوام انگلستان گذشت.

قرارداد ۱۹۰۷ را می توان مقدمه‌ای بر دیپلماسی انگلیس در ایران دوره‌ی مشروطیت دانست؛ این قرارداد از طرفی توانست دو رقیب جهانی را بر سر تقسیم مناطق نفوذ خود در ایران به توافق سیاسی و تجاری رساند و از طرفی بر غالب بودن سیاست روسیه در ایران، که با انعقاد قرارداد

ترکمانچای شدت گرفته بود، با تشریک مساعی انگلیس خط بطلان بکشد. کلیت قرارداد ۱۹۰۷ مربوط به تقسیم مناطق نفوذ روسیه و انگلیس در سه منطقه‌ی ایران و تبت و افغانستان بود و در بخش اول آن که مربوط به ایران می‌شد، فرمولی برای ایجاد تفاهم و پایان رقابتهای انگلستان و روسیه در نظر گرفته شده بود. بر اساس مفادی از این قرارداد، هر کدام از دولت‌های روسیه و انگلستان تعهد کرده بودند که در منطقه‌ی نفوذ دیگری به تحصیل امتیازات سیاسی و اقتصادی اقدامی صورت نگیرد و در عین حال مانع تحصیل این گونه امتیازات به وسیله‌ی دولتی که در آن منطقه صاحب حق شناخته شده بود، نگردد.

منطقه‌ی نفوذ روس کلیه‌ی ایالات واقع در شمال، شمال غرب، مشرق ایران و شهرهای ایران مرکزی را در برمی‌گرفت. در حالی که منطقه‌ی نفوذ انگلیس به کرمان، بلوچستان و سیستان و مناطقی از جنوب کشور محدود می‌شد و منطقه‌ی حائل میان این دو منطقه، به ظاهر از نفوذ تجاری و سیاسی دو قدرت خارجی آزاد بود. ایالات و شهرهای مهم

واقع در منطقه‌ی نفوذ روس عبارت بودند از: تمام آذربایجان - خراسان - گرگان - مازندران - گیلان - اراک - قم - ساوه - یزد - نائین - اصفهان - بروجرد - تهران - قزوین - زنجان - همدان - کرمانشاه - کردستان و قصر شیرین. ایالات و شهرهای مهم واقع در منطقه‌ی نفوذ بریتانیا نیز عبارت بودند از: کرمان - بیرجند - سیستان - بلوچستان - سواحل تنگهٔ هرمز - چاه‌بهار و بندر عباس. در این میان ایالات واقع شده در منطقه‌ی بی‌طرف نیز شامل قاینات - خوزستان - فارس - لرستان - چهارمحال و بختیاری و بوشهر می‌شد.

حراست از سرزمین حاصل‌خیز هندوستان، یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی و دیپلماسی انگلیس در خاورمیانه بود که پیش از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ همیشه از سوی روسیه مورد تهدید و دست‌اندازی می‌توانست قرار گیرد. لرد کرزن - نایب‌السلطنه هند - در گزارشی که به تاریخ ۱۸۹۹ به لندن فرستاد، فکر مقدماتی تقسیم مناطق نفوذ در ایران را مطرح کرد. (به نقل از: سیمای احمد شاه قاجار، ج ۱، ص ۵۹)

به محض انتشار علنی مفاد قرارداد، واکنش‌هایی از سوی سیاستمداران ایرانی و آزادیخواهان بروز کرد؛ میرزا حسن خان مشیرالملک که در آن وقت وزیر مختار ایران در روسیه بود، به دیدن سر آرتور نیکلسن رفت تا دربارهٔ مقاصد حقیقی این قرارداد که به دور از چشم ایرانیان منعقد شده بود، توضیحاتی از زبان سفیر انگلستان بشنود؛ به روایت نیکلسن از مذاکرات آن شب:

... مشیرالملک پس از طرح یکی دو سوال مقدماتی، آمد سر موضوع اصلی و از من سوال کرد: آیا ممکن است او را به طور محرمانه از عصارهٔ قراردادی که اخیراً با روسها بسته‌ایم آگاه سازم؟

جواب دادم: خلاصهٔ قرارداد همین چند روز پیش برای حکومت متبوع ایشان ارسال شده است و متن کامل آن نیز شاید امروز در تهران تسلیم وزارت امور خارجهٔ ایران گردد. بنابراین هیچ مانعی نمی‌بینم که رئوس و اهداف کلی قرارداد را برای شما روشن سازم.

سپس نیکلسن شروع به تشریح مفاد قرارداد ۱۹۰۷ کرده و خطاب به مشیرالملک می‌گوید: این قرارداد از هر حیث که تصور بشود، به نفع ایران است و مفاد آن نشان می‌دهد که شایعاتی که تاکنون در جریان بوده، به این مضمون که روسیه و انگلستان خیال دارند خاک ایران را میان خود تقسیم کنند، تا چه پایه پست و بی‌اساس و مغرضانه بوده است. دولتین روس و انگلیس - به موجب سند امضا شده - رسماً قول داده‌اند که در پاره‌ای از مناطق ارضی ایران که حدود و ثغور آن کاملاً مشخص شده است، اسباب زحمت و دردسر برای هم فراهم نکنند. در این ضمن، حقوق و مزایای ایران در سرتاسر خاک کشور به رسمیت شناخته شده است و در آتیه نیز به همین نحو ثابت و دست نخورده به جا خواهد ماند.

نیکلسون در ادامه سخنان خود برای روشن‌گری مشیرالملک می‌گوید: لذا درست نیست که مثل بعضی اشخاص معرض از تثبیت مناطق نفوذ در ایران صحبت کرد؛ زیرا چنین عبارتی ممکن است این طور معنی بدهد که دو دولت بزرگ عاقد قرارداد، خیال دارند آزادی عمل حکومت ایران را در

پارهای از مناطق کشور محدود سازند و خودشان در آن مناطق اعمال نفوذ کنند. قراردادی که با روسها بسته‌ایم به هیچ وجه چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. تنها توافقی که میان روسیه و انگلستان در چهارچوب این قرارداد صورت گرفته، تعهدی است که هر کدام از طرفین داده و بر گردن گرفته‌اند که در آتیه، در پارهای از نقاط ایران، تقاضای اخذ امتیازات اقتصادی و تأمین مزایای دیگر برای خود نکنند و به این ترتیب مانع از اصطحکاک منافع روس و انگلیس در این قبیل نقاط، یا ایجاد شدن رقابت بین آنها گردند. حکومت ایران مسلماً با یک چنین توافقی که میان روسیه و انگلستان حاصل شده مخالفت نخواهد کرد که هیچ، به حقیقت شکرگزار هم باید باشد که دولتین امضا کنندهٔ قرارداد، یک چنین محدودیتی را ابتکاراً برای آزادی عمل خود در ایران قایل شده‌اند. و چنانکه خود عالیجناب - مشیرالملک - خواهند دید، مادهٔ اول قرارداد استقلال و تمامیت ارضی ایران را به صراحت هر چه تمامتر تضمین می‌کند.

مشیرالملک در جواب گفت: اگر منظور و هدفهای قرارداد همین باشد، من نیز با آن موافق هستم؛ چرا که مفاد آن از نظر گاه مصالح ایران کاملاً رضایت بخش است و شخصاً از اینکه دولتین روس و انگلیس سیاست سابق خود را در ایران که به تعبیری - سیاست ترازو - به معنای حفظ موازنه سیاسی و اقتصادی در ایران با گرفتن امتیازهای پی در پی بوده است، رها کرده‌اند خوشحال هستم.

با این حال مشیرالملک نمی‌توانست نگرانی باطنی خود را پنهان کند و به صورت خودمانی به نیکلسن گفت: امیدوارم که روسها روح قرارداد را با حسن نیت و بی‌غرضی اجرا کنند و تنها حروف و جملات آن را مدرک حسن نیت خویش قرار ندهند. این خواسته ایرانیان عملی نخواهد شد مگر اینکه نوعی تصفیه و خانه‌تکانی حقیقی در داخل سفارت روسیه در تهران صورت گیرد و وزیر مختاری جدید به جای مسیو دوهارتویش تعیین گردد که به عکس او، از پیروان مکتب زینوویف که خواسته‌های توسعه‌طلبانه در شر دارند، نباشد.

نیکلسن در مقابل این صمیمیت و خوش‌باوری
مشیرالملک اظهار می‌دارد: امیدوارم حکومت ایران هرگز
دست به عملی نزند که بهانه شکایت موجه به دست روسها
بیفتد. صلاح حکومت ایران در این است که هر آنچه را از
عهده‌اش برمی‌آید برای حفظ روابط حسنه با همسایه مقتدرش
به کار برد و روسها را از خود نرنجانند. (اسناد راکد وزارت
امور خارجه انگلیس، ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۷، به نقل از سیمای احمد
شاه قاجار، ج ۱ ص ۶۲)

اما در داخل ایران مخالفت‌ها با قرارداد ۱۹۰۷ روس و
انگلیس بر هم‌رایی‌ها غلبه داشت و روحیه ملی‌گرایی که از
میانه جنبش مشروطیت سر بر آورده بود، در این جریان خود را
پر حرارت‌تر نشان می‌داد.

مشروطه‌خواهان ایرانی که حفظ تمامیت ارضی ایران
جزو اهداف محوری جنبش آنان را در ایجاد پارلمان و تعیین
حدود سلطنت و بنیان نظام سیاسی مشروطه تشکیل می‌داد، در
مقابل این قرارداد واکنش‌های مختلفی از خود نشان دادند؛ در

مقابله با آن، عده‌ای از نمایندگان در جلسات مجلس به ابراز مخالفت پرداخته و عده دیگری از مردان کاردان سیاسی و نویسندگان و دیگر آگاهان ایران خواه، به ایراد سخنرانی و درج مقالاتی در روزنامه‌ها مبادرت کردند؛ جبل‌المتین - که یکی از روزنامه‌های مطرح آن دوران بود - به انعکاس بخشی از این مخالفت پرداخته است؛ گزارشات مأموران سیاسی روسیه و انگلیس و همچنین پاره‌ای از اسناد باقی مانده‌ی وزارت امور خارجه ایران نیز مشحون از مسائلی است که در رابطه با قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه ثبت و ضبط شده‌اند. (انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۷۰؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۹۹؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۸۴)

رجال مشروطه خواه و وطن پرست - از جمله مؤیدالاسلام سردبیر روزنامه جبل‌المتین - بر این باور بودند که زیاده از دو سال تمام است که مسئله اتحاد روس و انگلیس در ممالک آسیا موضوع بحث و محل مذاکره دوایر پلتیکی و جراید سیاسی است. یعنی از وقتی که روس در جنگ اقتصادی شر آن شکست فاحش را خورد و از طرف خاور دور یکباره

ناامید و مأیوس شد و ضمن‌العقد دانست که این نیرنگ و گرفتاری را دولت انگلیس در منچوریا و چین برایش فراهم آورد و اکنون دست تنها با بحران مالیه نمی‌تواند مشغول کار شود، صلاح و صرفه خود را در اتحاد با انگلستان دیده. همه کس می‌داند که یکی از پلتیکهای عمده انگلیس در ممالک دیگران پیدا کردن یک سرگرمی و اشتغال فوق‌العاده است که طرف به خود پردازد و از مقاصد بلند باز ماند. چنانکه دولت عثمانی را در این سالهای اخیر چنان به خود مشغول نمود که ارباب حل و عقد آن دولت در حیرت ماندند. از یک طرف اشتغال به منازعه با یونان و لشکر کشی و جدال و از طرفی تحریک آرامنه و اختلال داخلی، از سمتی واقعه جزیره کریت. دیگر منازعه یمنی‌ها و اعراب دیگر مسئله مقدونیا و بالکان و در ضمن این همه گرفتار عثمانی، چنگال خود را در مملکت مصر محکم فرو کرد و حقوق سلطان عثمانی را پایمال ساخت و هم بر هفده میلیون جمعیت سودان و شهرهای وسیعه آن مملکت استیلا یافت... این پلتیک را نیز به کار دولت روس زد؛ چه از یک طرف جنگ اقصای شرق را زیر پا نمود و دولت

روس را فوالحد گرفتار و پریشان ساخت و از طرف دیگر به هر شکلی که بود، خیالات اهالی روسیه را به سمت آزادی معطوف داشت که بعد از فراغت از جنگ با ژاپون، دولت روس یکسره دچار انقلابات داخلی گردید و تا رفت خبردار شود، انگلیس نفوذ و قدرت خود را در مملکت تبت استوار ساخت.

ایرانیان را نیز سرگرم مسئله مشروطیت و تشکیل مجلس مقدس شورای ملی و آزادی و غیره نموده، میدان جولان خود را از اغیار خالی ساخت و تا آنجا که می‌خواست مرکب را تاخت، اما در این حیص و بیص یک واقعه ناگواری که هیچ مترصد شنیدن او نبود، از پس پرده غیب خودنمایی کرد. یعنی انقلاب هندوستان و خیالاتی که از استماع وقایع روسیه و ایران در کله هندیها تولید شد و اندک از خواب غفلت چند ساله برخاسته مطالبه حقوق از دست رفته خود را نمودند. (جبل‌المتین، شماره ۱۱۲، ۹ سپتامبر ۱۹۰۷)

این ایام شنیده می‌شود که معاهده مزبور، از تحت نظر و بحث خارج و تمام مواد و فصول آن تعیین شده است. عقلا و دانشمندان می‌دانند که با این وضع غفلت و بی‌خبری ما، امضاء عهدنامه همان و خاتمه یافتن سلطنت و استقلال ایران همان. زیرا که به مجرد صحه شدن معاهده، طرفین بی‌درنگ به عملیات شروع خواهند نمود و دنباله خیال را خواهند گرفت. ما چندان از وزرای خود شکوه و گله نداریم، زیرا اینها سالهاست پیه این کار را به تن خود مالیده و به درجه‌ای مرعوب شده‌اند که در مقابل اجانب جز اطاعت و فرمانبرداری کاری نمی‌کنند. (جبل‌المین، شماره ۱۱۳، ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷)

مؤیدالاسلام سپس به عوارض انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ اشاره می‌کند: مأمورین دولت متعاهدتین، صرفه و صلاح ایران را در یک استقراض جدیدی خواهند دید و چون از یک طرف پنج میلیون مثلاً مصارف تأمین داخله را طلب دارند و از طرفی قروض سابقه هم باید ادا شود و این دو حق ثابت ما را مجبور می‌کند که تا درجه اطاعت و تمکین نمائیم، شروط این استقراض جدید عبارت خواهد بود از دو فصل که امضاء آن

فصول کتاب استقلال ما را به خاتمه خواهد رسانید: یکی از شرایط آن است که مأمورین ادارہ جات مالیه ایران باید حتماً از طرفین مقرر شود و مأمورین جزء را هم آنها معین نموده زمام اختیارات را در کلیه سرحدات بلکه بلاد داخله نیز بر عهده گرفته به کلی دست مأمورین داخله را از عمل کوتاه نمایند... شرط دیگر آنکه این مأمورین از طرف ایران موجب و حقوق خواهند گرفت و سالیانه مبلغی از نقدینه ایران را در ازاء خدمت به دولت متبوعه خویش تصاحب خواهند نمود... شرط دیگر آنکه کلیه مواد نافعۀ ایران برای ضمانت این قرض داده خواهد شد. پس معادن و سواحل و گمرکات و پست و تلگراف و مالیات جملگی داخل در مواد مزبوره اند. (حبل‌المتین، شماره ۱۱۳، ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷)

به دنبال واکنش‌هایی که انتشار عمومی مفاد قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه در میان وطن‌پرستان و مشروطه‌خواهان به وجود آورد، ایران بعد از دورانی هرج و مرج در نظام بین‌المللی جدید، از جایگاه ملی و حقوقی خود برخوردار شد و قدرتهای خارجی بر این امر واقف شدند که ایران دیگر آن

طعمه‌ای نیست که پیش از این، هر کدام از آنها برای حفظ
منافع استعماری و سودجویانه‌ی خویش، به هر شکلی و با هر
سیاستی می‌توانستند آن را به بازی بگیرند.

امین‌السلطان اتابک در صحن مجلس شورای ملی

میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان که سالها در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه صدارت عظمای ایران را در دست داشته و عامل انعقاد دو قرارداد استقراری با خارجیان بوده، با شروع جنبش مشروطیت از ایران خارج و در کشورهای مختلف اروپایی مستقر شد؛ با گسترش مخالفت دربار با مجلس، میرزا علی اصغر امین‌السلطان - اتابک - به دستور محمد علی شاه به ایران فرا خوانده شد تا با حضور او که اکنون پیشرفت‌های جهان را به چشم خود دیده بود، به نوعی مصالحه‌ای میان دربار و مجلس برقرار گردد؛ عده‌ای از مشروطه خواهان از اتابک استقبال کردند، اما عده‌ای از اعضای تندرو انجمن‌ها - چه در میان نمایندگان و چه در خارج از مجلس - به واسطه‌ی عملکرد منحط پیشین اتابک، خصوصاً در مسئله استقرای خارجی، مخالف ورود او به ایران بودند. در این بین با غلبه‌ی تفکر محافظه‌کاران، اتابک وارد ایران شد و به امر محمد علی شاه تشکیل کابینه را بر عهده گرفت. (روزنامه تمدن، شماره ۱۱، ص ۲؛ تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، ص ۳۱۲؛

مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۵۲۶؛ قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، ص ۶۲؛ وارونه نویسی در تاریخ در سرگذشت امین السلطان، ص ۹۲)

به دنبال حل موارد اختلافی مجلس با محمد علی شاه، اتابک به مجلس آمده و ضمن گزارشی از مذاکرات خود با شاه، دستخطی را که از شاه در تقویت مجلس و تمشیت امور صادر شده بود، برای نمایندگان مجلس قرائت کرد؛ اتابک سپس به معرفی وزرای پیشنهادی خود پرداخت و گفت:

معلوم است که اعلیحضرت همایونی این کنستیتوسیونی را که مرحمت فرمودند، کمال مساعدت و همراهی را با این مجلس داشته و دارند و به همراهی حجج اسلام و وکلای محترم ما که وزرای مجلس هستیم، معاهده نمودیم که با اساس این مجلس همراه باشیم و احکام او را اجرا نماییم. اعلیحضرت همایونی بنده را احضار فرمودند. بعد از شرفیابی از اوضاع و طریقه کنستیتوسیون سایر دول متمدنه از بنده استفسار فرمودند. بنده

عرض کردم که لاعلاج باید هیئت دولت با مجلس ملی متحد و متفق باشند تا اجرای احکام و پیشرفت مقاصد به آسانی بشود. بنابراین به فرمودهٔ اعلیحضرت همایونی با وزرا حاضر شده و عرض می‌کنم که بر خلاف آنچه متصور اذهان شده، ذات اقدس همایونی کمال میل و مساعدت و همراهی را با این اساس و ملت دارند و ما که وزرا هستیم، با کمال امتنان و تشکر حاضر شده‌ایم برای اتحاد و همراهی. انشاءالله به اتحاد و اتفاقاً باید کاری کرد که اسباب سرافرازی از برای ما حاصل شود.

تمام دول امروز منتظرند که ما چه خواهیم کرد؛ تمام روزنامه‌های فرنگستان تاکنون در هر ماهی یک خبر از ایران نمی‌نوشتند، ولی حالا اقلأً هر روز یک ستون از احوالات امروزه ما می‌نویسند. حال که اعلیحضرت همایونی به میل مبارک سعی در پیشرفت این اساس می‌باشند، دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که به جد و جهد اقدام در امورات نشود.

پس از خاتمه مذاکره امین‌السلطان - اتابک - حاج

امین‌الضرب نائب رئیس مجلس شورای ملی اظهار داشت:

از طرف مجلس و حجج اسلام عرض می‌کنم که ما وزرا را صادق القول می‌دانیم و همان طور که اظهار مساعدت و همراهی فرموده‌اید، تمام و کلا ممنون و متشکر می‌باشند. امید که اقدام و کردار وزرا مطابق فرمایشات و گفتار ایشان باشد و کمال همراهی را در اجرای احکام مجلس بنمایند.

اتابک - که هم سمت وزیر داخله را داشت و هم

ریاست کابینه را - خطاب به نمایندگان گفت:

در چند روز قبل وزرا نشستند و با هم معاهده کردند که پس از این همراهی با مجلس نمایند و کوتاهی در اجرای احکام نکنند و به تمام ملت هم باید اعلان داد که دولت با ملت همراه است؛ ولی باید همراهی از هر طرف باشد. وزرا مجری احکامند و البته باید همراهی هم بکنند والا هیچ امری پیشرفت نخواهد کرد.

حاج امین‌الضرب: عموم ملت به جان و مال حاضرند در همراهی با دولت و اطاعت دارند، مادام که هیئت وزرا حاضرند برای اجرا؛ البته تمام ملت در این صورت متشکر و ممنون خواهند بود و اگر خدای نخواستہ اندکی کوتاهی از قانون مشروطیت شود، آن وقت ملت حق گله دارند.

اتابک: البته همین طور است که می‌فرمائید. وزرا کمال همراهی را خواهند داشت.

حاج امین‌الضرب: امروز، روزی است که باید حق گفت و حق جست و حق شنید.

با خاتمہ سخنان نائب رئیس مجلس - امین‌الضرب -
اتابک، اعضای جدید هیئت دولت را به طور رسمی معرفی کرد:

فرمانفرما - وزیر عدلیہ.

نایب السلطنہ - وزیر جنگ.

ناصرالملک - وزیر مالیه.

علاءالسلطنه - وزیر امور خارجه.

وزیر همایون - وزیر تجارت.

مخبرالسلطنه - وزیر علوم.

مهندس الممالک - وزیر فوائد عام.

اتابک سپس گفت: بنده هم از برای خدمت عموم به عنوان وزارت داخله منتخب شدم و بالخصوص خدمتگذاری وزرا را دارم. (روزنامه مجلس، شماره ۸۴، سال اول)

با اختتام جلسه مجلس، اتابک با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و چند نفر از وکلای دیگر رفتند بالا خانه که در آنجا راحت نمایند و پاره‌ای مذاکرات لازمه نیز در آنجا بشود، تا اینکه نزدیک به دو ساعت از شب گذشته اتابک همراه با آقا سید عبدالله و سایر نمایندگان می‌خواهند از مجلس بیرون بروند؛ اتابک در حین قدم زدن با آقا سید عبدالله، به نزدیک در خروجی عمارت مجلس می‌رسد. یکی از همراهان به اتابک می‌گوید: بیرون شلوغ است. بهتر است که درشکه حضرت

اجل را توی بهارستان - جلوی در ورودی مجلس - بیاورند
سوار شوید.

اتابک می گوید: ملت از من می رنجد و سوء ظن پیدا
می کند، همین طور پیاده می روم و در بیرون سوار درشکه
می شوم.

در خارج سردر بهارستان اتابک با آقا سید عبدالله خدا حافظی
کرده، می خواهد سوار درشکه شود که یک نفر - عباس آقا نام
- با دو نفر دیگر به عنوان ارائه کاغذی به اتابک به او نزدیک
شده و در موقع مقتضی، اسلحه رولور خود را کشیده و با هدف
گرفتن سر و صورت اتابک، به سوی او تیراندازی می کنند؛ دو
تیر به اتابک اصابت می خورد؛ یکی از پهلو و دیگری از پشت
گردن. اتابک همانجا بر زمین می افتد. تن نیمه جان او را
همراهانش از زمین بلند کرده و داخل درشکه خودش
می گذارند تا به خانه اش برسانند. (کتابهای آبی، ص ۵۷؛
روزنامه خاطرات شرف الدوله، ص ۱۲۱؛ بحران دموکراسی در
مجلس اول - خاطرات و نامه های خصوصی میرزا فضلعلی

آقاتبریزی، ص ۱۰۴؛ یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، ص ۳۶؛ روزنامه انجمن، شماره ۱۲۸، سال اول، ص ۴؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، ص ۱۹۷؛ تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۴۷؛ سرگذشت شخصی حیدرخان عمواوغلی؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۱۷۴؛ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۵۳؛ گزارش ایران، ص ۳۶؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۷؛ حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۲۴۷؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۱۸۰۲؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۸۸؛ رهبران مشروطه، ج ۲، ص ۹۶؛ سیاستگران دوره قاجار، ج ۲، ص ۳۲۲؛ انقلاب مشروطه ایران، ص ۱۵۲؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۳، ص ۴۹۰

او در حالی که در جلسه‌ی مجلس برای ادای پاره‌ای توضیحات حاضر شده بود، به سن ۵۰ سالگی در شامگاه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری هنگامی که به همراه آقا سید عبدالله بهبهانی از سرسرای مجلس شورای ملی خارج می‌شد، با طپانچه عباس آقا - از اعضای کمیته ترور فرقه اجتماعيون عاميون تهران - مورد سوء قصد قرار گرفت و کشته شد.

با کشته شدن علی اصغر خان اتابک - که اولین ترور سیاسی در تاریخ ایران بشمار می‌رود - از یک سو درباریان و مستبدان پای پس کشیده و با نظام نوپیدای مشروطیت از در آشتی و سازش درآمدند و برخی از موانع که گسترش مشروطیت در ایران را مختل کرده بودند، از میان برداشته شد. از سوی دیگر مشروطیت به تندرویه‌های انقلابی و بی‌قاعده و دخالت‌های غیر قانونی انجمن‌ها و افرادی خاص دچار و این جنبش ملی و آرام را از اهداف اولیه خود دور و از خواسته‌های معقول به انحراف کشاند.

بمباران اولین مجلس شورای ملی

در فعالیت بیست ماهه‌ی مجلس شورای ملی، محمد علی شاه با سنگ‌اندازی مانع از تحقق اصولی خواسته‌های مشروطه خواهان می‌شد و به تحریک عده‌ای از درباریان و سفارت روسیه در پی از میان برداشتن نظام مشروطه بود. در تکمیل این اهداف او در پی بهانه‌ی درخواست چند نفر از نمایندگان و انقلابیونی که در نظر شاه در ترور نافرجام او دست داشتند، به مجلس هجوم برده و با همدستی افسر قزاق روسی - لیاخوف - ساختمان مجلس و ساختمان‌های همجوار آن را به توپ بست و با فراری دادن نمایندگان، بساط مشروطه‌خواهی را موقتاً برچید.

به دنبال ترور اتابک و سوء قصد نافرجام به محمد علی شاه، آرامش ظاهری میان پارلمان و دربار به هم ریخت و تضادها آشکار شدند؛ محمد علی شاه در روز پنجشنبه ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری قزاقان تحت امر خود را به فرماندهی لیاخوف در سه ستون به بهارستان گسیل و محوطه‌ی پارلمان را به محاصره درآورد؛ قزاقان ابتدا راه‌های ورودی

مجلس را بستند و از ورود مردم به آنجا جلوگیری کردند. سپس به دستور فرمانده قزاقان - لیاخوف - یک گلوله توپ به سوی مجلس شلیک شد.

با شلیک توپ در میان مشروطه خواهان حاضر در مجلس وحشت و اضطراب افتاد و عده‌ی محدودی از آنان که مسلح بودند، مبادرت به شلیک کردند. در این اوضاع، تیرانداز ماهری از یکی از پنجره‌های فوقانی ساختمان ظل‌السلطان با تفنگ مازور توپچیان قزاقان را یکی پس از دیگری مورد هدف قرار می‌داد. قزاقان که مورد آتش قرار گرفته بودند، یکی از توپها را به طرف ساختمان ظل‌السلطان برگردانده و با شلیک گلوله‌ای، آنجا را به آتش کشیده و تیرانداز مشروطه‌خواه را کشتند. آنان شلیک توپ‌خانه را ادامه دادند و با پراکنده شدن مجلسیان، ساختمان مجلس تخریب و وسایل آن به یغما رفت؛ آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبایی که در مجلس حضور داشتند، دستگیر و به دنبال توهین و دشنام قزاقان، روانه‌ی تبعید گردیدند. تعدادی از نمایندگان را در باغشاه بعد از اذیت و آزار، کشته و عده‌ای را

روانه‌ی زندان کردند. برخی از نمایندگان نیز به سفارت انگلیس پناهنده شده و بعد از مدتی با حمایت سفارت‌خانه، روانه‌ی خارج از کشور شدند. از میان رجال سیاسی هم جلال‌الدوله و علاءالدوله و سردار منصور و عضدالملک که برای پاره‌ای مذاکرات به نزد محمد علی شاه رفته بودند، دستگیر و به تبعید فرستاده شدند؛ (کتابهای آبی، ص ۱۰۵؛ بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری، ص ۳۶۶؛ فتح تهران، ص ۱۴۷) شرف‌الدوله از نمایندگان تبریز در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی آن روز را این گونه ثبت کرده است: «...از صبح علی‌الطلیعه شروع به تیراندازی و جانبازی شده است و خیابان‌ها و کوچه‌ها به طوری پر از صدای تیر تفنگ است که نمی‌توانم به مجلس بروم، گویا از چهار طرف مجلس، قزها و سربازان آن جا را احاطه کرده و در سر راه دو توپ نهاده‌اند... از طرفین بنای شلیک و تیراندازی می‌گذارند، صد صد و دویست دویست تیر خالی می‌شده است، توپ‌ها را نیز آتش داده، عمارت مجلس را به توپ می‌بندند. از طرف سنگرهای مجلس و از طرف انجمن مظفریه و انجمن

آذربایجان نیز شلیک می‌شد... تمام اسباب و آلات مجلس را سوار و سربازان غارت می‌نمایند و می‌برند. بعد از تخریب و فتح مجلس، توپ‌ها را به انجمن مظفری می‌بندند، اعضاء انجمن نیز با کمال جرئت و جسارت دفاع می‌کرده‌اند تا وقتی که گلوله و شراپنل توپ‌ها، آن جا را نیز خراب و زیر و رو می‌کند، آن‌ها نیز فرار می‌کنند. سوار و سربازها ریخته و هر چه بوده برده‌اند، همچنین خانه‌ها و مغازه‌های جنبین نیز به غارت می‌رود. بعد از فتح و تخریب انجمن مظفری، توپ‌ها را به انجمن آذربایجان برمی‌گردانند، آن‌ها نیز در مقام دفاع جد و جهد و کوشش داشته‌اند. آن جا را نیز تماماً زیر و رو می‌نمایند. آن‌ها نیز متفرّج می‌شوند، سوار و سرباز آن جا را نیز غارت می‌نمایند.» (روزنامه خاطرات شرف‌الدوله ۱۳۷۷، ص ۲۳۴)

در روایتی دیگر، فروغ‌الدوله نیز در نامه‌ای که به تاریخ ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ق به ظهیرالدوله نوشته، از آن واقعه یاد می‌کند: «...دیروز سر آفتاب چند نفر قزاق آمدند در مجلس گفتند شاه فرمودند ابدأً با شما کار ندارم. نه با مجلس نه با انجمن‌ها. فقط آن هشت نفر را که خواسته‌ام بدهید، اگر

ندهید مجلس را به توپ می‌بندم. امروز قتل عام می‌کنم. ابداً مجلس جوابی نداد. مکرر قزاقها گفتند. از مجلس یک دفعه تفنگ انداخته شد برای قزاقها. سی تا قزاق را زدند، یکی برای شاه خبر برد. شاه فرمان به پالکنیک داد که مجلس و مسجد را توپ ببندند، یک مرتبه شهر به هم خورد...» (خاطرات و اسناد ظهیرالدوله ۱۳۶۷، ص ۳۵۷) با انهدام مجلس و از هم پاشیدن قوای مشروطه‌خواهان و مدافعان مجلس، در تهران حکومت نظامی اعلام و سلطه‌ی استبدادی دربار اعاده شد.

به این ترتیب در روز ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ بالاخره محمد علی شاه نتوانست حضور نخستین پارلمان قانون‌گذاری را در ایران تحمل کند و بعد از یک سری نامه‌نگاریهای بی‌نتیجه‌ای که میان رئیس مجلس و شاه رد و بدل شد، (مجلس اول و نهادهای مشروطیت، ص ۵۳۶) به کمک قزاقان خود، مجلس شورای ملی و خانه‌ی ملت را زیر بمباران گرفت. عین‌السلطنه در ثبت آن روز به حقیقت تلخی اشاره دارد؛ «... دکاکین همه باز بود. این مردم سست عنصر که دیروز جان و مال و خون خود را فدای مشروطه می‌کردند، هیچ تغییری در

حالشان نبود. بلکه ساحت مقدس دارالشورای ملی را غارت کرده به چوب خشک و درخت تر آن ابقا نکردند و چیزی برای آن ساحت قدس مقدس باقی نگذاشتند؛ اگر یک قالیچه سرباز برد، ده قالی دوازده ذرعی مشروطه‌طلبان و ملت‌غیور آوردند. هی گفتند ملت پی به حقوق خود برده، هی گفتند ملت بیدار شده، همه دروغ، همه تزویر، همه خدعه. این بود بیداری و علم و آگاهی آنها که هر چه یقه پاره کردیم دستگیر آن لامذهب‌ها نشد که نشد. (روزنامه خاطرات عین‌السلطنه ۱۳۷۷، ص ۳/۲۱۲۴)

به این ترتیب دوره‌ی اول مشروطیت در ایران دچار استبداد شد تا در گذار ایام، به دلاوری‌های مشروطه‌خواهان تبریزی و بختیاری، بازگشت مشروطیت و شروع دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی به تحقق پیوست و برگی به یاد ماندنی از تاریخ جدال استبداد و مشروطه بر اوراق سیر تحولات تاریخ ایران زمین ثبت شد.

مشروطه‌خواهان در تهران و اعاده‌ی مشروطیت

با ظهور استبداد محمد علی شاه و بسته شدن مجلس، عده‌ای از آزادیخواهان از سه منطقه برای اعاده‌ی مشروطیت و سرنگونی محمد علی شاه، روانه‌ی تهران می‌شوند. ستارخان از تبریز - سردار اسعد بختیاری از سوی جنوب و محمد ولیخان سپهدار تنکابنی از طرف شمال به سمت تهران حرکت کرده و بعد از درگیری با قوای دربار و قزاقان حامی شاه، در ۲۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ق/۲۳ تیر ۱۲۸۸خ تهران را فتح می‌کنند. در پی این اقدامات، محمد علی شاه به سفارت روسیه پناهنده شده و با تشکیل مجلس عالی فوق العاده از سوی انقلابیون از سلطنت خلع و پسرش - احمد میرزا - به پادشاهی برگزیده می‌شود.

بمباران مجلس شورای ملی و تعطیلی آن شروع دورانی بود که از آن به «استبداد صغیر» نام می‌برند؛ این دوران، حاکمیت استبدادی محمد علی شاه از بمباران مجلس (۲ تیر ۱۲۸۷خ) تا فتح تهران (۲۲ تیر ۱۲۸۸خ) را شامل می‌شود. در این دوران محمد علی شاه با برجیدن نهادهای قانونی

جدیدالتاسیس، احساسات مشروطه‌خواهان را تحریک نمود؛ تبریز و مجاهدان طرفدار مشروطه را که پیش‌تاز مقابله با محمد علی شاه و خواهان اعاده‌ی مشروطیت بودند، به محاصره‌ی قوای تحت امر خود در آورد؛ به سخن آفاری «وقتی مجلس به توپ بسته شد و روشنفکران برجسته نهضت در ژوئن ۱۹۰۸ (تیر ۱۲۸۷) مجبور به جلای وطن شدند، مرکز انقلاب از تهران به تبریز انتقال یافت. ارتش مقاومت مجاهدین در تبریز، به فرماندهی ستارخان و به کمک انجمن تبریز و مرکز غیبی، رهبری جدیدی پدید آورد. آنها نه تنها حکومت نظامی ایجاد نکردند، بلکه در گرماگرم نبردها از هیچ کوششی برای ایجاد نهادهای دموکراتیک در تبریز فروگذار نکردند. ایالت‌های دیگر نیز به زودی از آذربایجان سرمشق گرفتند و حکومت‌های محلی و انجمن‌ها یکی پس از دیگری روی کار آمدند.» (انقلاب مشروطه ایران، ص ۲۹۷)

محمد علی شاه برای درهم شکستن مقاومت مجاهدان، به محاصره‌ی تبریز پرداخت و همین مساله منجر به مداخله‌ی نظامی روسیه در تبریز (۲۹ آوریل ۱۹۰۹) و به دار

آویختن ثقة‌الاسلام و دیگر مجاهدان شد. اما مجاهدان با کمک انقلابیون قفقازی به تجدید سازمان انجمن تبریز مبادرت کرده و بعد از چندین مرحله جنگ و گریز، توانستند شهر را از تصرف قوای شاهی حفظ کنند. آفاری بر پایه‌ی یافته‌های تاریخی و اسناد انجمن‌ها و... بر هماهنگی مجاهدان ایرانی و مبارزان قفقازی تاکید دارد: «مقاومت کنندگان تبریز، با کمک رادیکالهای قفقاز، نیرویی متشکل از کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، طلاب، عشایر و نیز تعدادی از زنان مبارز سازمان دادند. انتخاباتی برگزار شد و انجمن تبریز تجدید سازمان یافت. به محض اینکه مقاومت کنندگان تبریز در نبرد مواضع برتر یافتند، این شهر جنگ زده بازسازی شد، مدارس را بازگشایی کردند، درمانگاهها دوباره شروع به کار کردند و ناوایها کار خود را از سر گرفتند. رویدادهای تبریز پیش در آمد سلسله قیامهایی در سراسر کشور، بخصوص در گیلان و اصفهان شد که وظیفه‌ناتمام انقلابیون آذربایجانی را ادامه دادند.» (انقلاب مشروطه ایران، ص ۲۷۸)

در حالی که مجاهدان تبریزی در مقابل قوای محمد علی شاه سرسختانه از مشروطه دفاع می‌کردند، عده‌ای از نمایندگان پارلمان و سران برخی از ایلات در خارج از کشور به مبارزه با محمد علی شاه برخاسته و زمینه‌های استقرار مشروطیت را فراهم می‌ساختند؛ انجمن سعادت در استانبول، کمک‌های مالی و سیاسی به انجمن تبریز می‌رساند. سیاستمداران و روشنفکرانی نیز در اروپا با انتشار مجلات به افشای سرشت استبدادی محمد علی شاه می‌پرداختند.

در اروپا عده‌ای از ایرانیان عازم ایران شدند تا مقابله با شاه را سازماندهی کنند. سردار اسعد بختیاری به میان ایل خود آمد و با جمع‌آوری قوای قابل توجهی عزم تهران نمود؛ از سوی دیگر نیروهای ملی در تحت فرمان ستارخان و باقرخان از سوی تبریز روانه‌ی تهران شدند. جبهه‌ی سوم نظامی را سپهدار تنکابنی تشکیل می‌داد که با تجمع قوای خود و انقلابیون قفقاز از طرف شمال رو به تهران آورد؛ نیروهای متحد مجاهدین و مشروطه‌خواهان در ۲۲ تیر ماه ۱۲۸۸ خورشیدی وارد تهران شده و به کمک مردم بعد از چندین روز جنگ و گریز، مراکز

مهم حکومتی و مجلس را به تصرف خود درآورده و بعد از پناهنده شدن محمد علی شاه به سفارت روسیه، تشکیلات جدیدی به نام «مجلس عالی» برای اداره‌ی کشور به وجود آوردند که بعد از استقرار کامل قوای مشروطه به حکومت موقت که «هیئت مدیره» خوانده می‌شد، تبدیل گردید و اقداماتی را در راستای تحکیم پایه‌های نظام مشروطه در سراسر کشور به اجرا گذاشت.

اقدامات هیئت مدیره بیشتر ناظر به این موارد بود:

- ۱- خلع‌ید و تبعید محمد علی شاه از کشور.
- ۲- محاکمه‌ی مخالفان نظام مشروطیت.
- ۳- جمع‌آوری پول از ثروتمندان برای تامین مالی‌ی دولت.
- ۴- انجام انتخابات مجلس دوم.
- ۵- واگذاری حکومت به کابینه‌ی سپهدار.

به دنبال این اقدامات، مجلس دوم شروع به کار کرد و مرحله‌ی تازه‌ای از نظام مشروطه در ایران به اجرا درآمد. اما این مجلس نیز دولت مستعجل بود و با اولتیماتوم روسیه که به دنبال ماجرای مورگان شوستر به وجود آمد، تعطیل شد. با سپری شدن دوران استبداد محمد علی شاهی و اعاده‌ی مشروطیت، مهم‌ترین مسأله‌ای که پیش روی مجاهدان و مشروطه‌خواهان قرار داشت، سر و سامان دادن به وضعیت مالی کشور و وصول مالیات‌های معوی مانده‌ای بود که باعث کسری در خزانه و تاخیر در پرداخت مطالبات کارگزاران و نظامیان حکومتی شده بود.

فاتحان تهران که در پی عزل محمد علی شاه، اکثریت نمایندگان مجلس دوم را هوادار خود کرده بودند، برای حل مشکلات مالی کشور، با توجه به قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۰۷ روس و انگلیس مبنی بر دخالت در امور استقراض خارجی و مستشار از کشورهای دیگر، شخصی به نام «مورگان شوستر» را به همراه سه نفر دیگر (لکفر - شیندلر - هیقاک) از امریکا برای ساماندهی به وضع مالی کشور و اصلاح امور مالیاتی با تصویب

مجلس شورای ملی در بهمن ۱۲۸۸ به استخدام دولت ایران
درآوردند.

واکنش مجلس به اولتیماتوم روسیه در اخراج مورگان شوستر

دولت مشروطه که درگیر اختلالات مالی و حقوقی بود، برای ساماندهی به این وضعیت از فردی امریکایی به نام مورگان شوستر دعوت به همکاری کرد و او را برای اهداف تنظیم نظام مالیاتی کشور به استخدام خود درآورد. این اقدام دولت مورد مخالفت دولتین روس و انگلیس گردید و وزیر مختار روسیه به نمایندگی از دولت متبوع خود، با اعلام اولتیماتوم به مجلس خواستار اخراج شوستر شد. (گزیده اسناد اولتیماتوم روسیه به ایران، ص ۴۳) مجلس در مقابل این اولتیماتوم مخالفت کرد و با این اقدام خود، جریانات سیاسی و دیپلماتیک میان ایران ضعیف و روسیه‌ی صاحب نفوذ در داخل کشور، منجر به انحلال مجلس دوم توسط ناصرالملک - نایب‌السلطنه - شد. با انحلال مجلس، شوستر از ایران اخراج شد و دوران فترت سه ساله‌ی مجلس و افزایش قوای روسیه در شمال کشور پیش آمد.

شوستر بر اساس اختیاراتی که از مجلس کسب کرده بود، در مقام ریاست خزانه‌داری، اصلاحات مالی خود را در خصوص مالیات‌های معوق مانده آغاز و از آن جا که بخش اعظم مالیات‌ها را حاکمان و ملاکان بزرگ پرداخته بودند، شوستر برای وصول مالیات‌ها، یک نیروی نظامی برای این امر به نام «ژاندارمری خزانه» تشکیل داد و با پشتوانه‌ی قانونی به انجام وظیفه پرداخت. در میان کسانی که شوستر برای وصول مالیات به سراغ او هم رفت، شاهزاده‌ی فراری ملک منصور میرزا (شعاع‌السلطنه) نیز قرار داشت که خود را تحت حمایت روسیه درآورده بود و املاک او جزو اموال بانک استقراضی روس به رهن گذاشته شده بود.

اقدام نیروهای ژاندارمری خزانه که به دستور شوستر به تصرف پارک و ساختمان محل اقامت سابق شعاع‌السلطنه در خیابان سپه - که تحت حفاظت سفارت روسیه بود - موجب اعلام اولتیماتومی ۴۸ ساعته و تهدید به قطع رابطه از طرف روسیه و اعزام سپاهی از رشت به سوی قزوین شد. (اختناق ایران، ص ۱۲۳)

در واکنش به اولتیماتوم روسیه، دولت و مجلس مجبور به بازگرداندن املاک شعاع السلطنه شد و وزیر امور خارجه (وثوق الدوله) با حضور در سفارت روسیه از آن کشور عذرخواهی نمود. با این حال نظامیان روسی از خاک ایران خارج نشده و در بخش‌هایی از کشور دست به اقدامات نظامی و دخالت در امور داخلی ایران نمودند. در تهاجم غیر انسانی روس‌ها، ثقة‌الاسلام و عده‌ای دیگر از نیروهای مشروطه‌خواه و دمکرات آذربایجان به دار آویخته شدند؛ در مشهد حرم امام رضا به توپ بسته شد و مقاومت اعتراض‌آمیز مردم با خشونت درهم کوبیده شد.

اقدامات نظامی روسیه در داخل خاک ایران و پافشاری بر اجرای اولتیماتوم، دولت ایران را به تسلیم واداشت و مورگان شوستر به همراه دیگر همکارانش از ایران اخراج شدند، بدون اینکه تحولی در نظام مالیاتی و ساماندهی به امور مالی کشور انجام گرفته باشد.

مجلس یک ساعت و نیم قبل از ظهر روز جمعه ۹ ذیحجه الحرام ۱۳۲۹ قمری تحت ریاست مؤتمن الملک آغاز به کار کرد؛ در این جلسه ابتدا رئیس مجلس خطاب به نمایندگان گفت:

خاطر آقایان نمایندگان مسبو است که چون یک مسئله مهمی پیش آمده است، لهذا آقایان وزرا تقاضای جلسه فوق العاده کرده اند و وزیر امور خارجه آن را بیان می نماید.

وزیر امور خارجه - وثوق الدوله - به طوری که خاطر آقایان نمایندگان محترم مطلع است و در مجالس خصوصی که در این دوره منعقد شده است مذاکرات شده در روز چهارشنبه هفتم ذیحجه موقع ظهر یک مراسله از سفارت روس به وزارت خارجه رسیده است که عین آن مراسله در مجالس خصوصی خوانده شده است. و خاطر آقایان نمایندگان مسبو شده است برای اینکه خاطر عموم مطلع باشد، عین آن مراسله را عیناً قرائت می کنم:

در ملاقات جمعه گذشته دوستدار احتراماً جناب مستطاب عالی را به سببهایی که به موجب آن اولیای دولت امپراتوری چند تقاضای دیگر به اولیای دولت علیّه از آن پیشنهاد خواهند کرد ملتفت داشت و در این خصوص منتظر دستورالعمل اولیای دولت متبوعه خود بوده، الان دستورالعمل مزبور به دوستدار رسیده و با کمال توقیر از طرف دولت امپراتوری به موجب این مراسله تقاضاهای ذیل را اظهار می‌دارد: اولاً عزل مسیو شوستر و مسیو لکوفر، دخالت اشخاص دیگر که مسیو شوستر آنها را به خدمت دعوت کرده باید موافق فقره دویم این تقاضا رعایت شود. ثانیاً متعهد شدن دولت علیّه ایران که اشخاص خارجه را تا اینکه قبلاً رضایت سفارتین روس و انگلیس را تحصیل نکنند، به خدمت دولت ایران دعوت نمایند. ثالثاً پرداختن دولت علیّه ایران مخارج لشکرکشی که حالیه به ایران شده است. دولت امپراتوری بیش از چهل و هشت ساعت برای اجرای تقاضاهای مزبوره منتظر نخواهد بود. و در ظرف این مدت عساکر روس در رشت توقف خواهند کرد، اگر تا انقضای این مدت جوابی نرسد، یا جواب غیر مساعدی برسد،

عساکر مزبورہ پیش خواهند آمد۔ در این موقع احترامات فائقہ را نسبت بہ جناب مستطاب اجل عالی تجدید می نماید۔

و ثوق الدولہ سپس برای آگاہی نمایندگان اعلام نمود: اقداماتی بہ عمل آمد تا بلکہ دولت روس را از بعضی از تقاضاہای خود منصرف سازیم؛ او همچنین بہ آگاہی نمایندگان رساند کہ آخرین کاغذی کہ از سفارت انگلیس رسیدہ است کہ دولت ایران فوراً این تقاضا را قبول کند و نگذارد تاخیر شود۔ در نتیجہ معلوم می شود کہ اقدامات دولت و وزرات خارجه در این مورد مفید نبوده و بہ کلی بی نتیجہ مانده است؛ لذا ہیئت دولت بہ خاطر مأیوس شدن از نتیجہ خوب اقدامات اولیہ، ہیئت وزرا در این دورہ با کمال دقت مشاورات کردند و خیلی خیلی اطراف مسئلہ را نگاه کردہ اند و نتایجی را کہ از رد یا قبول این مطالب بتواند بہ دولت ایران متوجہ گردد، قیاس کردہ اند و نظر بہ مسئولیت کہ در آیندہ دارند و نظر بہ اینکہ بایستی بہ عواقب امور بیشتر نظر بیندازند و مسائل فعلی و آتی را کہ مورد نظر و طرف اہمیت قرار بدهند، این طور رأی دادہ اند کہ ضررش کمتر باشد، یعنی محظورات

کمتر خواهد بود که این سه خواهش دولت روس قبول بشود و این رأی را هیئت وزرا به اتفاق داده‌اند تا اینکه هر طوریکه نمایندگان محترم صلاح می‌دانند، قرار رفتار بشود.

آقا شیخ محمد خیابانی - ما تا امروز مستقل بوده‌ایم، به این معنی که در حفظ حقوق خودمان و در ترقی مملکت خودمان، حالا اگر این تقاضاها را قبول بکنیم بر همان استقلال خودمان یک رخنه وارد خواهد شد؛ یعنی ما را نمی‌گذارند که از برای ترقی مملکت و استقلال خودمان یک فکری بکنیم و یک تدارکی بکنیم. این است که با کمال جسارت با کمال معذرت و با کمال روگشادگی به دولت همجوار خودم عرض می‌کنم هیچوقت ممکن نیست که یک ملتی خود را زنده تصور می‌کند و تمام عالم زندگانی او را تصدیق کرده‌اند، هیچوقت ممکن نیست که تصدیق بکنند که من امورات خودم را باید به او واگذار کنم؛ پس بنده در آخر عرض خودم عرض می‌کنم و شرح مطلب را به رفقا وامی‌گذارم که چون این تقاضاها به استقلال ایران برمی‌خورد،... این تقاضا را دولت روس پس بگیرند و ملت ایران را آزرده نکنند.

حاج شیخ‌الرئیس - شاهزاده ابوالحسن میرزا - با کمال آزادی عرض می‌کنم که چون تمام این موادی که دولت امپراتور پیشنهاد کرده‌اند قبول تمام این تقاضاها رخنه به تمام استقلال ایران وارد می‌آورد و استقلال ما را متزلزل می‌کند، خواهش و درخواست می‌کنم که هیئت وزرا داخل مذاکره شده، شاید بلکه ترتیبی در تسویه این موادی که تقاضا شده است بدهند که اسباب تسهیل شود و رخنه به استقلال ایران وارد نیاید.

سلیمان میرزا: بنده هم عرض می‌کنم که این استقلال مملکت چیزی نیست که حق ما باشد که بتوانیم او را از دست بدهیم یا از مختصری از آن طرف نظر نمائیم. این حق اعقاب ماهاست که بعد از این در این مملکت نشو و نمو خواهند کرد؛ بنابراین نه ما، نه اشخاصی که در آب و خاک حالا زندگی می‌کنند، نمی‌توانند که چنین اقدامی را بکنند که به استقلال مملکت رخنه وارد بکنند...

متین‌السلطنه: اولاً بدیهی است وقتی که از برای تصفیه این مذاکره داریم، خیلی کم است و مجلس از برای مذاکره مفصل

و نطق‌های بزرگتر نمی‌شود هیچ یک از آقایان تردید نخواهند کرد که امروز یک روز تاریخی است و شاید روز بدی هم باشد از برای اینکه این پیشنهادی که شده است که طرف دسیسه کرده است مثل سایر مطالب پلتیکی که پیش حاکم ممکن است هر دو طرف از برای مملکت خطرناک باشد... عقیده‌ام این است که اگر بتوان بعضی از قسمت‌های این پیشنهاد روس را که مستقیماً به استقلال دولت ایران بر نمی‌خورد پذیرفت و در سایر مواد به طور شدت مقاومت کرد.

رئیس مجلس: آقایانی که اجازه خواسته بودند همین آقایان بودند که نطق کردند و ظاهراً مذاکرات کافی باشد. (همه‌ی نمایندگان تصدیق کردند) بنابراین پیشنهاد مجلس - که از سوی حاج عزالممالک تهیه شده است - به این شرح قرائت می‌شود: مجلس شورای ملی پس از اوصاف و اظهارات هیئت وزراء، نظر به اینکه تکالیف دولت را منافی استقلال مملکت می‌داند، از قبول آن متعذر بوده به هیئت دولت تکلیف می‌کند که برای تغییر تکالیف مذکور داخل مذاکره بشود و مذاکرات مطلب مطرح شده را ختم می‌نماید؛ رئیس مجلس سپس رو به اعضای هیئت

دولت کرده و از آنان پرسید: آقایان وزرا در این باب اظهار
دارید؟

وزیر امور خارجه: خیر.

رئیس مجلس: آقایانی که این پیشنهاد را تصویب می کنند، قیام
نمایند. با قیام اکثر نمایندگان، رئیس مجلس گفت: تقریباً به
اتفاقی این پیشنهاد قبول شد، یعنی تمام آن سه فقره تقاضا رد شد.
(ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، ج ۱، ص
۲۶۸؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۵۴۹؛ دولتهای ایران از
آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، ص ۱۸۷؛ تاریخ روابط سیاسی
ایران و امریکا، ص ۱۷۱؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۹۳؛ شرح
زندگانی من، ج ۲، ص ۳۵۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج
۷، ص ۱۴۵۰)

به این ترتیب مجلس رأی به طرد اولتیماتوم روسیه
داد. بعد از اولتیماتوم روسیه که منجر به تعطیل شدن مجلس
دوم شد، یک دوره‌ی فترت نزدیک به سه سال تا گشایش
مجلس سوم به وجود آمد که اوضاع کشور را بیش از پیش در

هرج و مرج فرو برد؛ اما مجلس سوم در ۱۳۳۲/۱۹۱۶ بعد از انجام انتخابات تهران و بخشی از شهرهای دیگر شروع به کار کرد. سرنوشت این مجلس نیز مشابه سرنوشت دو مجلس قبلی بود و با ورود نیروهای خارجی درگیر در جنگ جهانی اول و عدم مراعات بی طرفی ایران در آن جنگ، سومین دوره‌ی مجلس شورای ملی نیز به تعطیلی کشانده شد و ایران بدون پارلمان در دستان متجاوزان خارجی گرفتار شد.

اعضای کمیته‌ی مجازات در زندان

برخی از انقلابیون مشروطه خواه که تحت تاثیر سوسیال دموکرات‌های منطقه‌ی قفقاز قرار داشتند، برای رهایی از نیروهای استعماری و عمال آنان در حکومت ایران، کمیته‌ای را برای ترور تشکیل دادند. این کمیته در اواخر کابینه‌ی اول وثوق الدوله در مارس ۱۹۱۷ تشکیل شد و در ۵ اوت با دستگیری برخی از اعضای اصلی آن توسط وثوق الدوله به صورت زیرزمینی به فعالیت خود ادامه داد.

در شدت آشفتگی دوران میان بسته شدن مجلس دوم با اولتیماتوم روسیه و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، عده‌ای از مردان احساسی دور هم جمع شده و دسته‌ای را برای ترور در بین رجال سیاسی و دست‌اندرکاران دولتی تشکیل دادند که در تاریخ معاصر ایران به نام «کمیته‌ی مجازات» شناخته شده‌اند؛ به نوشته‌ی مخبرالسلطنه «کمیته‌ای در تهران وجود دارد به نام کمیته مجازات. این کمیته در کابینه دوم وثوق الدوله کشف شد و مجازات شدند. اعضای کمیته میرزا ابراهیم خان

منشی زاده - اسدالله خان ابوالفتح زاده - محمد تقی خان
مشکوٰۃ الممالک. این سه نفر شدند کمیته مرکزی و دست بردند
به ترور بازی...» (خاطرات و خطرات، ص ۳۰۹)

مستشارالدوله صادق هم در خاطرات خود راجع به
این تشکل می نویسد: «در اواخر کابینه اول وثوق الدوله کمیته
سری مجازات تشکیل شد. ابتدا به قتل اشخاص فاسد و مزدور
خارجیان شروع کردند، طرح عمل این بود که غفلتاً شخصی را
در معبر یا منزل یا محل کار او می کشتند و بلافاصله ورقه
مفصلی با خط جلی اعلی و انشای شاعرانه به طور سری منتشر
می کردند. در آن ورقه شمه‌ای از اعمال سوء آن شخص که
منجر به مجازات اعدام شده بود، شرح داده و در آخر تهدید
می شد که همه خائنین به وطن متدرجاً گرفتار پنجه مجازات و
عدالت خواهد شد.» (یادداشت‌های تاریخی، ص ۱۱۶)

منشی زاده از اعضای اصلی کمیته مجازات در جریان
بازجوئی خود راجع به عواملی که منجر به تشکیل گروه ترور
شد، می گوید: «... بدبختانه در مملکت ما قانون وجود ندارد و

یا در صورت وجود قانون اجرا نمی‌شود. جزای خادم و خائن همیشه معکوس است، چنانچه این قضیه برای خود من رخ داد... روزی ابوالفتح‌زاده که با من سابقه دوستی داشت و تازه از زندان روس‌ها رهائی یافته بود، به ملاقات من آمد و من شرح بیکاری و صدماتی را که دیده بودم برای او تعریف کردم و او نیز نامالایمات و خطراتی که تحمل کرده بود، شرح داد و موقعی که او وضع دلخراش خود را برای من تعریف کرد، احساس کردم که ما هر دو در یک وضع مشابه قرار داریم.

از این رو ابوالفتح‌زاده به من پیشنهاد کرد که انجمن یا جمعیتی تشکیل دهیم تا از بن رفع ظلم کنیم و دست کسانی که به وطن خیانت می‌کنند و یا از راه جاسوسی ارتزا می‌کنند، کوتاه کنیم و به وضع کنونی که همه را به ستوه آورده خاتمه دهیم و از این راه به مملکت و ابنای این آب و خاک خدمتی انجام دهیم... پس از مدتی فشار بی‌عدالتی و ظلم‌های پی در پی ما را بر آن داشت که تصمیم خود را به عمل درآوریم. تا روزی ابوالفتح‌زاده به من اطلاع داد که شخصی به نام کریم دواتگر که اخیراً از جبهه جنگ برگشته است و افکار انقلابی

دارد با من مذاکره نموده است. ما می‌توانیم از وجود او در این کار خطیر استفاده کنیم. باید کاری کنیم که عناصر صالح از رعب و وحشت خارج شوند و به همین سبب من فردا شب از کریم دواتگر و مشکوٰۃ‌الممالک دعوت کردم که به منزل ما بیایند و شما (منشی‌زاده) هم در ساعت مقرر تشریف بیاورید تا در زمینه فکری که داریم تبادل نظر کنیم...» (اسرار کمیته مجازات، ص ۴۸)

به این ترتیب اولین جلسه‌ی کمیته مجازات تشکیل و تصمیماتی درباره‌ی کسانی که باید ترور می‌شدند، گرفته شد. کمیته مجازات بعد از هر تروری، اعلامیه‌ای در رابطه با شخص ترور شده و سوابق سیاسی یا مالی او در توجیه عمل ترور انتشار می‌داد.

علی اکبر ارداقی از اعضای کمیته در این باره می‌نویسد: «... طبعاً انتشار بیان‌نامه‌ها و اعلامیه‌های کمیته مجازات به همان اندازه که قتل میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله و متین السلطنه ثقفی ایجاد رعب و وحشت در کرد، در دلها

ترس و اضطراب زایدالوصفی تولید نمود. مشروط به این که نیات خیرخواهانه ما که توأم با وطن‌پرستی است، آلوده به اغراض شخصی و مطامع خصوصی نشود و بعداً هم در جریان کارها طوری قدم برداریم که حتی‌الامکان مرتکب کمترین اشتباه نشویم و چنانچه این نکات را مراعات کنیم، جای امیدواری باقی خواهد بود که به هدف مقدسی که در پیش داریم، برسیم و من و عمادالکتاب افراد گمنامی هستیم و سه تن دیگر معروف به بهائی بودن هستند، لذا کمتر کسی نسبت به ما پنج نفر مظنون خواهد شد.» (اسرار کمیته مجازات، ص ۸۴)

عمادالکتاب یکی دیگر از اعضای کمیته مجازات، طرز کار آن را این گونه می‌نویسد «... معمولاً منشی‌زاده چند تن از کسانی که مستوجب مجازات مرگ بودند، روی کاغذ می‌نوشت و به ابوالفتح‌زاده می‌داد و او به حکم قرعه با کمک مشکوة‌الممالک نام اولین کسانی باید در لیست اعدام شوندگان قرار گیرند، مشخص می‌کرد. در یکی از قرعه‌کشی‌ها، قرعه اول و دوم پوچ و قرعه سوم به نام قوام‌الدوله و قرعه چهارم به نام متین‌السلطنه ثقفی اصابت کرد. چون به قوام‌الدوله دسترسی

پیدا نکردند، متین السلطنه را ترور کردند...» (اسرار کمیته مجازات، ص ۸۰)

کمیته مجازات در اولین ترور خود، میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله را هدف قرار داد و پس از آن، متین السلطنه ثقفی مدیر روزنامه عصر جدید را ترور و با انتشار اعلامیه‌ای، اعلام موجودیت کرد؛ در آن اعلامیه آمده بود «... هموطنان ساعت کار و عمل فرا رسیده است، نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن‌فروشان، ذلت و سرافکنندگی در وطن را فراهم ساخته و آن را در بدبختی و عذاب غوطه‌ور سازند. اعضای کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم دارند که جان خود را در این راه فدا کنند. بدین جهت به نام خدای ایران در راه تامین سعادت و خوشبختی افراد ملت ایران، ما دست به کار شدیم و با اولین تیر انتقام، میرزا اسمعیل خان اولین آکتر وطن‌فروشی و جاسوسی و خیانت را به خاک و خون کشانیدیم. زیرا این مرد تصدی انبار غله تهران را به عهده داشت و به دستور اجانب و به منظور تامین نظرات جاه‌طلبانه

خود، در ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر
عده کثیری گردید...»

میرزا محسن برادر صدرالعلماء که از طرفداران جدی
و ثوالدوله و قرارداد ۱۹۱۹ بود، هدف بعدی بود که از سوی
کمیته مجازات ترور شد؛ (ابطال الباطل، در: شرح زندگانی من،
جلد سوم) ارداقی در گفتگوئی با منشی‌زاده راجع به ترور
میرزا محسن می‌نویسد: «... عده‌ای از جبهه مراجعت کرده و
قصد دارند میرزا محسن برادر صدرالعلماء را به قتل برسانند و
یکی از آنان با من آشنایی دارد و می‌خواهد به نمایندگی از
طرف یاران خود وارد کمیته بشود و یقین دارم با پذیرفتن وی
به نقشه‌های ما کمک خواهد شد...» بنابه گزارش کمیساریای ۸
بازار میرزا محسن را ساعت ده صبح روز ۱۷ جوزا هنگامی که
به منزل می‌رفت کشته‌اند. اعترافات اعضای کمیته مجازات در
زمان بازجوئی نیز موید ترور میرزا محسن به دست افراد کمیته
است و به همین منظور حتی کمیته اطلاعیه‌ای صادر و مطابق
معمول خود، از پیشینه‌ی میرزا محسن و علل ترور وی سخن
گفته است.

از دیگر کسانی که توسط اعضای کمیته مجازات ترور شدند، می‌توان به منتخب‌الدوله خزانه‌دار کل اشاره کرد که به دنبال آن دولت علاءالسلطنه مبارزه‌ای جدی با کمیته مجازات را شروع و موفق به دستگیری اعضای آن گردید. آنچه از اعترافات و بازجوئی‌های اعضا برمی‌آید، روز یکشنبه ۲۲ شوال ۱۳۴۵/۲۱ مرداد ۱۲۹۶ هنگامی که عمادالکتاب و میرزا علی اکبر ارداقی در اداره مشغول کار بودند، وسیله مأمورین نظمیه دستگیر و به اطاق رئیس اداره تأمینات منتقل می‌شوند و سپس از آنجا آنان را به اطاق وستداهل رئیس نظمیه وارد نمود، تحویل مازور محمود خان رئیس زندان می‌نمایند. در همان زمان ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکوٰۃ‌الممالک را هم دستگیر و در نظمیه توقیف می‌نمایند؛ علی اکبر ارداقی در خاطرات خود می‌نویسد: «... با دستگیری اعضای کمیته، کلیه اعضای تأمینات از ترس جان خود دست از کار کشیده‌اند و در محل کار خود حاضر نشده‌اند. احسان الله خان و حسین الله هم تاکنون مخفی شده و مأمورین موفق به دستگیری آنان نشده‌اند»

و کسی از محل اختفای آنان اطلاع ندارد...» (خاطرات علی اکبر ارداقی، ص ۲۲۴)

با گذشت ۹ ماه از دستگیری اعضای کمیته مجازات، دولت در بلا تکلیفی نسبت به آنان به سر می برد؛ در این حین میرزا علی اکبر ارداقی از خوردن غذا امتناع می کند تا این که نظمیۀ ناچار می شود ارداقی - عمادالکتاب و مشکوٰۃ الممالک را به عدلیه نزد نصیرالملک میرفندرسکی مدعی العموم ببرند. نصیرالملک به سبب نقض پرونده، از متهمین محاکمه و بازجوئی می کند و سرانجام اعضای کمیته مجازات تحت الحفظ به خانه ی ابوالفتح زاده منتقل شدند. همین که کابینه صمصام السلطنه روی کار آمد، دولت دستور داد که زندانیان کمیته مجازات را آزاد کنند، اما با تغییر کابینه و صدارت وثوالدوله دوباره اعضای کمیته مجازات دستگیر و برای هر کدام مجازاتهایی در نظر گرفته شد: مشکوٰۃ الممالک به مازندران روانه و دیگر خبری از او نشد. احسان الله خان به قفقاز رفت و بعد از شرکت در انقلاب روسیه در سالهای بعد به جنبش جنگل پیوست. منشی زاده و ابوالفتح زاده را هم جدا از

دیگران در باغشاه تهران نگاه داشته و پس از چند روزی در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ به عنوان تبعید به کلات نادری از شهر بیرون بردند. حسین خان لله و رشیدالسلطان را هم در تهران به دار آویختند.

ایجاد کمیته‌ی مجازات، از یک طرف ناظر به انحرافی بود که در میان هواداران نظام مشروطه به وجود آمده بود و از طرف دیگر نشانه‌ای ناپخته توأم با اقداماتی نسنجیده از طرف وطن‌خواهانی بود که راه را برای مقابله‌ی استبدادی دربار قاجار و برخی از سیاستمداران هوادار مشروطه در ایران هموار کرد و برگگی از آشفتگی‌های اجتماعی - سیاسی را در تاریخ معاصر ایران رقم زد؛ اقدامات کمیته‌ی مجازات، از سوی دیگر ضرورت دستیابی به یک سیستم منظم و منسجم قضایی و اداری را اولویت داد و همچنین رئیس‌الوزراهای بعدی را در اقدامات سیاسی خود منعطف و بااحتیاط‌تر از پیشینیان خود گرداند.

نمایندگان ایران در مجمع اتفاق ملل ۱۹۱۹

با تشکیل اولین مجمع بین‌المللی، ایران نیز در آنجا حضور یافت و در ۲۱ نوامبر به عضویت آن پذیرفته شد. با اینکه پیش از عضویت رسمی ایران در مجمع، نمایندگان ایرانی که برای احقاق حقوق ملی ایران در آنجا حاضر شده بودند، مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفتند، ولی با تدابیر دیپلماتیکی که کسانی چون محمد علی فروغی از خود نشان دادند، توانستند ایران را به عنوان عضوی از جامعه‌ی جهانی مطرح کنند.

محمد علی فروغی از اعضای هیئت اعزامی به مجمع اتفاق ملل در نامه‌ای وضعیت هیئت را در آن شرایط آشفته‌ی بین‌المللی و موضع ضعیف ایران، به صورت واضح و گویا به تحریر کشیده است؛ (محمد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، ص ۱۴۶) کنفرانس پاریس تقریباً ده هفته بعد از تسلیم آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸، گشایش یافت. تامس وودرو ویلسن، رئیس جمهور امریکا، که کشورش بسیار دیر و پس از نود و چهار سال انزوا جویی، در ششم آوریل ۱۹۱۷ یعنی اندکی

پیش از سال قبل از خاتمه درگیری، به آلمان اعلان جنگ داده بود، در یازدهم ژانویه ۱۹۱۹ وارد پاریس شد. جلسه غیر رسمی کنفرانس در که دورسه (orsay) و (Quai d) یعنی وزارت خارجه فرانسه که به علت مجاورت آن با بارانداز دورسه در فاصله برج ایفل تا کاخ بوربون، به این نام خوانده می‌شد، با شرکت کلمانسو رئیس جمهور و استفان پیشون وزیر امور خارجه فرانسه، لوید جورج نخست وزیر و آرتور جیمز بلفور وزیر خارجه بریتانیای کبیر، ویتوریو امانوئله اورلاندو نخست وزیر و سیدنی سونینو وزیر امور خارجه ایتالیا و وودرو ویلسن رییس جمهور و رابرت لنسینگ وزیر امور خارجه ایالات متحد تشکیل شد. نخستین اجلاس کنفرانس در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ افتتاح گردید و با تأسیس جامعه ملل در ژانویه ۱۹۲۰ به پایان رسید. متن میثاق ملل شامل ۲۶ اصل که به کوشش ویلسن بخشی از عهدنامه ورسای گردید، از دهم ژانویه لازم‌الاجرا شد. جامعه ملل شامل سه ارگان مجمع، شورا، دبیرخانه و شماری نهاد وابسته، نخستین کوشش دولت‌های

مدرن برای استقرار یک نظام سیاسی فراملیتی به منظور حفظ صلح و امنیت و گسترش همکاری‌های بین‌المللی بود.

شمار اعضای جامعه ملل با پیوستن آخرین عضو آن، یعنی مصر (۲۶ ماه مه ۱۹۳۷) در واپسین ایام فعالیت آن، از ۶۳ کشور فراتر نرفت. از آنجایی که ایران یکی از سیزده کشوری به حساب می‌آمد که در جنگ بین‌المللی اول بی‌طرفی خویش را حفظ کرده بود، به عنوان عضو اصلی جامعه ملل شناخته شد و از سپتامبر ۱۹۲۸ تا ماه مشابه در ۱۹۳۱ به عنوان اولین کشور خاورمیانه و از ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷ به عضویت شورای جامعه ملل برگزیده شد. ریاست هیئت نمایندگی ایران در شش سال نخست (۱۹۲۰ تا ۱۹۲۶) را ارفع‌الدوله و در شش سال بعد (۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳) را محمد علی فروغی به عهده داشتند. در سپتامبر ۱۹۲۹ فروغی به ریاست شورا برگزیده شد. او در مقام یک شخصیت بین‌المللی در مراسم نصب اولین سنگ بنای ساختمان جدید دبیرخانه جامعه ملل شرکت داشت.

محمد علی فروغی که از اعضای ایرانی شرکت کننده در آن کنفرانس بود، در نامه‌ای بهتر از هر سندی وضعیت تغییر یافته‌ی جهان و موقعیت تازه‌ی ایران را تشخیص داد و از بیان آن قصور نکرد؛ او در نامه‌اش - که از محل کنفرانس در پاریس فرستاده است - با تحلیل شرایط آن روزی جهانی می‌نویسد: این مشروحه را برای اطلاع خاطر دوستان صدیق می‌نویسم. انتشار این مطالب هر چه بیشتر بهتر، اما بطوری که معلوم نشود از طرف ما نوشته شده، و رعایت احتیاط لازم نیست سفارش کنم. هر گاه مقتضی و لازم بود که بعضی از رجال هم مطلع شوند و بخوانند، البته بعد از حصول اطمینان خاطر باید بشود که به عملیات ما در این جا لطمه وارد نیاید.

چون تاکنون وسیله مطمئنی برای رسانیدن اخبار به طهران نداشته‌ام، با کمال میل و ضرورتی که بود موفق نشده‌ام. دو هفته قبل عبدالعلی خان پسر اعتمادالسلطنه عازم ایران بود، اگر چه مقتضی احتیاط نبود شرح عملیاتی که در این جا کرده‌ایم بدهم، مفصل می‌شد. مقداری از اسناد راجع به این

عملیات به توسط وزیر مختار به وزارت خارجه فرستاده خواهد شد. همین قدر می‌گویم آنچه ممکن بود و عقل ما می‌رسید، بدون این که از جاده حزم و احتیاط خارج شده باشیم، کردیم. رفقا هم بینی و بین‌الله همه خوب بودند، یعنی مسلماً کسی خیانت و رفتار مخالف مصلحت مملکت نکرد. مشاورالملک قدری بی‌حال و کم‌خیال بود. **apathique Inertie** در مزاجش غالب است. ناچار او را به تدبیر به کار می‌گرفتیم. میرزا حسین خان علاء بی‌تجربه و ساده‌لوح و کم‌فکر است، اما کارکن و دلسوز است. ابوالقاسم خان انتظام‌الملک روی هم رفته از هر حیث خوب است.

باری، ما چهار نفر به اندازه‌ای که ممکن بود تلاش کردیم، اما نتیجه‌ای که تاکنون گرفته‌ایم، بر حسب ظاهر، چندان زیاد نیست و یقین هم ندارم که بعد از این نیز نتیجه‌ای که به صورت ظاهر زیاد باشد بگیریم. اما در باطن به عقیده من و هر آدم منصفی این مسافرت بی‌نتیجه نبوده. یقیناً داخل شدن ایران در مجمع ملل، بدون کشمکش و خون‌دل، از اثر وجود این هیئت در پاریس است. انشاءالله بعد از این دولت بتواند از

این فقره استفاده کند و اگر بتواند نتیجه خیلی بزرگی است.
حال باید نمایندگان خوب برای مجمع ملل معین کرد.

از این گذشته (این او را را به عجله نوشته و مسوده
نکرده‌ام و نسخه دیگر ندارم عین آن را حفظ کنید) سروصدا
خیلی کردیم، در عین آن که هوهو و شارلاتی نکردیم.
فرنگی‌ها عموماً از ایران بی‌خبرند، بلکه غالباً متذکر وجود ایران
و قوم ایرانی نیستند. جلب توجه ایشان را کردیم و گمان
می‌کنم مظهر و معرف بدی از ایران نبودیم. اقدامات خصوصی
که برای مملکت مفید باشد خیلی کرده‌ایم که شرح آن در
اینجا لازم نیست و اگر انشاءالله نتیجه گرفتیم در مراجعت به
تهران بیان خواهم کرد. فعلاً مقصودم بیان مطالبی است که
راجع به مأموریت خودمان و مسائل پولیتیکی می‌باشد. از هیئت
دولت حق داریم که خیلی گله‌مند باشیم. در بدو ورود ما به
پاریس تلگرافی از [میرزا حسن خان وثوق الدوله]
رییس‌الوزرا رسید که: اقدامی که دولت را داخل در تعهدی
کند ننمایید، تا خبر ثانوی به شما برسد. چون مطلب مجمل بود
ما هم چهل روز بود از تهران بی‌خبر بودیم، بکلی بی‌تکلیف

ماندیم و ندانستیم چه باید کرد و چه باید گفت و مقصود چیست.

ده دوازده روز اقامت ما به این شکل تلف شد. بعد معلوم شد که خبری نیست و باید همان مقاصدی را که داشتیم تعقیب کنیم. مشغول شدیم و لوایح ترتیب دادیم و به ملاقات رجال و متنفذین پرداختیم. در تهران در جلسه هیئت وزرا مخصوصاً گفتگو و مباحثه از استخدام مستخدمین خارجی و استعانت از دول خارجی کرده بودیم و هیئت دولت و شخص رئیس الوزرا صریحاً به ما امر دادند که در پاریس در صدد حصول این مقصود برآیم و مخصوصاً گفت و گو شد از این که مستخدمین مالیه و صاحب منصبان نظامی را که اهم مستخدمین هستند، باید از فرانسه و امریکا استخدام کنیم و فقط تردید بود از این که آیا مالیه از امریکا و صاحب منصب از فرانسه باشد یا برعکس. تمایل آقای رئیس الوزرا و هیئت دولت این بود که مالیه از فرانسه و صاحب منصب از امریکا باشد، ولی تصمیم قطعی را موکول به مطالعات در پاریس نمودند و گفتند آن جا بهتر معلوم خواهد شد که کدام قسم اقتضا دارد.

علاوه بر این وقتی که ما به پاریس رسیدیم دیدیم قبلاً تلگرافی از رییس الوزرا به وزرای مختار پاریس [عبدالصمد خان ممتازالسلطنه] و لندن [میرزا مهدی خان علاءالسلطنه] رسیده و سؤال کرده‌اند که تحقیق کنید ببینید امریکا چه اندازه حاضر است به ما مساعدت کند.

این تلگراف هم مؤید افکاری بود که از تهران همراه خود آورده بودیم، به ضمیمه این که آقای رییس الوزرا در همان جلسه برای ما حکایت کردند که سرپرسی کاکس وزیر مختار انگلیس به ما گفته است حالا اگر مایل باشید دوباره شوستر را بیاورید مانعی نیست. پس با این حال ما تکلیف خود دانستیم که با امریکایی‌ها و فرانسوی‌ها داخل مذاکره شده، عقیده آن‌ها را بفهمیم؛ و کلیه نظر به این که هیئت دولت و ملت خودمان را مشتتا می‌دانستیم که روابط را با امریکا محکم کنند، بنابه حکمیت را با آنها گذاشتیم. علیقی خان نبیل الدوله شارژ دافر ما در امریکا که به پاریس آمده بود، نظر به ارتباطی که با امریکایی‌ها داشت یک میهمانی کرده، وزیر امور خارجه امریکا و اکثر رجال مهمی که از امریکا در فرانسه بودند دعوت

نمود. لئسینگ وزیر امور خارجه امريکا در آن ميهماني نطق بسيار خوبي کرد و در حقيقت وعده صريح مساعدت رييس جمهوري و دولت امريکا را به ما داد و تمام امريکايي هايي که با آنها ملاقات هاي خصوصي کرديم همين طور به ما قوت قلب دادند و اظهار مساعدت نمودند. کيف ما کوک شده بود که يک مرتبه از آقاي رييس الوزرا تلگرافي رسيد که بي احتياطي و بي مبالاتي نکنيد و مملکت را به مخاطره نيندازيد و ما را به مشکلاتي نظير آنچه در واقعه شوستر واقع شد مبتلا نسازيد.

خلاصه، از طرف ديگر هر چه سعی کردیم با انگلیسی ها نزدیک شویم و آنها را رام کنیم، گفتند ما در تهران با دولت ايران مشغول مذاکرات هستيم و عنقریب نتیجه حاصل می شود. در لندن خواستيم اقدامات کنیم خودمان به لندن برويم، گفتند دولت ايران يا بايد به توسط دولت انگليس کار خود را صورت دهد يا به کنفرانس مراجعه کند. جمع هر دو نمی شود. و اين همه به اتکاء اوضاع تهران بود.

به تهران مراجعه کردیم که: شما چه مذاکرات با انگلیسی‌ها می‌کنید، ما را مطلع کنید و در هر صورت هیئت پاریس با هیئت تهران باید به موافقت یکدیگر کار کنند. جوابی نرسید. حاصل کلام این که امروز که شش ماه می‌گذرد که ما از تهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است در پاریس هستیم، بکلی از اوضاع مملکت و پولتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند بی‌اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل و ارائه طریق، نه بواسطه به ما نرسیده. حتی این که در جواب تلگراف‌های ما به سکوت می‌گذرانند. سه ماه است از رییس‌الوزرا دو تلگراف نرسیده، استعفا می‌کنیم قبول نمی‌کنند. دو ماه است برای پول معطیم و نسیه می‌خوریم، پول نمی‌فرستند.

کنفرانس صلح از بدو انعقاد آن، عناوین قشنگ حق و عدالت و مساوات و انصاف را کنار گذاشته، دول کوچک را عقب زده، دول معظمه انگلیس و فرانسه و امریکا کارها را به دست خود گرفته، هر طور خواستند موافق مصلحت و

هوسناکی خود ترتیبی دادند. منتها این که، چون طمع‌ها تصادم می‌کرد، الان که شش ماه می‌گذرد، تقریباً هیچ کاری صورت نداده‌اند و همه ملل ناراضی هستند. فرانسوی‌ها تمام حواسشان مصروف این است که کاری بکنند که چند سال دیگر آلمان نتواند از آنها انتقام بکشد و فعلاً به سر خود می‌زنند که جنگ ما را خانه خراب کرده و چطور زندگانی بکنیم. امریکایی‌ها که منافی در اروپا ندارند. مستر ویلسون دست و پا می‌کند که اصول چهارده‌گانه خود را حفظ کند. آن هم میسر نمی‌شود، به واسطه این که دول اروپا طماعند و بسیاری از امریکایی‌ها هم به واسطه ضدیت شخصی با رییس جمهور یا اغراض دیگر یا جهل و غیره با او مخالفت می‌کنند.

تمام دنیا ضعیف شده. مدعی‌های بزرگ او از پا درآمده‌اند. چشم بد روزگار بگذارد کار به کام است. نقشه آسیای غربی را در نظر بگیرید: افغانستان را که سابقاً در زیر دست خودشان بود، حالا تعرضات او را به هندوستان بهانه قرار داده، در صدد هستند که به درستی آن را در چنگ بگیرند، زیرا دیگر روسیه نیست که مدعی باشد. در ترکستان یقیناً

مشغول کار هستند. اما ما این جا اطلاع نداریم و در اروپا کسی به فکر ترکستان نیست. بین‌النهرین را که حقاً متصرف شده‌اند.

اما کارهای خودمان. قلم این جا رسید سر بشکست. عضویت ایران در کنفرانس صلح به مسامحه و طفره و تعلل گذشت. با اوضاعی که از دولت خودمان و رفتارش با انگلیس و با این هیئت اعزامیه، مشاهده شد البته غیر از این مترقب نبود. عنوان بی‌طرفی ایران هم خوب مستمسکی بود برای این که بگویند مناسبتی ندارد ایران در ترتیب مواد مصالحه دول متحارب با آلمان و اتریش دخالت داشته باشد. خاصه این که روزنامه رعد که فعلاً زبان ملت و دولت ایران است، خودش تصدیق می‌کند که دول دارند نمایندگان ایران را به پاریس هم راه ندهند و آنها را بیرون کنند و از هیچ جا صدایی مخالف این شنیده نمی‌شود.

در این صورت هیچ امیدی برای ما نیست. اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود، اوضاع خارجی از امروز بهتر برای ایران متصور نمی‌شد. با همه قدرتی که انگلیس دارد و امروز

یکه مرد میدان است، با ایران هیچ کار نمی‌تواند بکند. مجبور است هر روز تکرار و تاکید کند که ما ایران را تمام و مستقل می‌خواهیم. حتی ملت خود انگلستان در این مسئله مدعی دولت است و غیر از این نمی‌توان بگوید. فقط کاری که انگلیس می‌تواند بکند همین است که خود ما ایرانی‌ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن. البته من می‌گویم ایرانی‌ها با انگلیس باید عداوت نورزند. بر عکس عقیده من این است که نهایت جد را باید داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم بکنیم. انگلیس هم در ایران منافی دارد، نمی‌توان آن را منکر شد و صمیمانه باید آن را رعایت کرد. اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین یدی الغسال باشد. من خودم این فقره را کتباً و شفاهاً به انگلیس‌ها گفته‌ام و می‌گویم و وقتی که می‌گویم تصدیق می‌کنند. اما چه فایده، یک دست بی صداست. ملت ایران باید صدا داشته باشد، افکار داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد.

باری، این حرفها بیهوده است و یقین دارم خواهند گفت فلان کس هم در تحت اثر جو هوای فرنگستان حرف می‌زند و حال آن که چنین نیست و این همان عقایدی است که من در ایران هم داشتم و می‌گفتم. ایران ملت ندارد، افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه می‌داشت به این روز نمی‌افتاد و همه مقاصد حاصل می‌شد. اصلاح حال ایران و وجود آن متعلق به افکار عامه است و اگر بگویید تعلیق بر محال می‌کنی عرض می‌کنم خیلی متأسفم. اما در حقیقت نمی‌توانم صرف نظر کنم. من همه وقت از همه کس خوشبین‌تر بوده و باز هم خوشبین هستم، اما امیدم به فضل خداوند است نه به اسباب ظاهر.

ایران اول باید وجود پیدا کند تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن ایران وجود افکار عامه است. وجود افکار عامه بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس، بس که گفتم زبان من فرسود. (مقالات فروغی، ج ۱، ص ۶۱؛ روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ص ۳۸۹؛ ایران و جامعه ملل، ص ۵۳؛ سیمای احمد شاه قاجار، ج ۱، ص

۱۷۵؛ وثوق الدوله، ص ۸۷؛ محمد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، ص ۱۴۵)

تشکیل کنفرانس صلح پاریس با هدف‌هایی که پیش از این برای آن گفته شد، برای دولت ایران نوید بخش بود. ایرانیان که در کنگره اکس لاشاپل (۱۸۱۸)، کنفرانس ارزنة‌الروم (۱۸۴۳)، کنگره وین (۱۸۷۸)، کنفرانس اول صلح لاهه (۱۸۹۹) و کنفرانس دوم صلح لاهه (۱۹۰۷) آن چنان که استحقاق داشتند طرفی نبسته بودند، این بار بدون آن که به انتظار وصول دعوت نامه رسمی بنشینند، با انبانی از شکایات قدیم و جدید روانه پاریس شدند و علیقلی انصاری و هیئت همراه «چونان ارواح سرگردان چشم به درهای بهشت کنفرانس دوختند تا مگر اذن ورود یابند.» آرزویی که هیچ گاه برآورده نشد. اما اگر چه ضعف و ناتوانی سیاسی قاجاری حاکم در ایران باعث سرگردانی نمایندگان آن در راهروها و سالن‌های کنفرانس صلح شد، اما موقعیت جغرافیایی ایران از چنان عظمتی برخوردار بود که هیچ یک از دول بزرگ قادر به نادیده انگاشتن آن نبودند. به همین خاطر چه در شورای جامعه

ملل و چه در ۲۵ سال بعد در شورای امنیت، شکایت ایران از تجاوزات مکرر اتحاد شوروی و تصرف اراضی و شهرهای ایران، نخستین دادخواستی بود که در این دو تشکیلات بین‌المللی مطرح شد.

وئوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹

در سال ۱۹۱۹ قراردادی میان دولت ایران و انگلستان منعقد شد که در امتیازگیری انگلستان، همپایه‌ی قرارداد ترکمنچای با روسیه بود؛ در این قرارداد که میان کاکس از طرف انگلیس و نصرت‌الدوله فیروز از طرف ایران تنظیم شده بود، استقلال مالی و سیاسی و حقوقی ایران نادیده گرفته شده بود و به همین خاطر مورد مخالفت نیروها و افراد داخلی نظیر سید حسن مدرس - کمیته‌ی مجازات - جنگلی‌ها - ملیون - مشروطه‌خواهان و دیگر آزادیخواهان و خارجیانی چون امریکا - فرانسه و روسیه‌ی بلشویکی قرار گرفت و با رد آن در مجلس کان لم یکن ماند.

در ۱۷ مرداد ۹/۱۲۹۸ اوت ۱۹۱۹ قراردادی میان سر پرسی کاکس و نصرت‌الدوله فیروز به امضا رسید که مطابق مفاد آن، دولت پادشاهی انگلستان متعهد شده بود با پرداخت وامی به مبلغ دو میلیون لیره مشکلات مالی دولت ایران را

سامان دهد و برای ایجاد یک ارتش ملی، مستشاران خود را با خرج ایران در اختیار دولت قرار دهد.

در اواسط ژانویه ۱۹۱۹ غفارخان جلال - کفیل سفارت ایران در لندن - به وزارت امور خارجه انگلستان احضار شد. لرد کرزن سیاست تصویب شده‌ی دولت انگلستان را به اطلاع وی رساند و صریحاً به او گوشزد کرد: برای ایران در وضع خرابی که بعد از جنگ از نظر مالی و نظامی پیدا کرده است، فقط سه راه باقی مانده است:

۱- رویکرد به قدرت سوم - غیر از انگلستان و روسیه - که با تجربه‌ای از ماجراهایی چون اخراج شوستر، این راه بیهوده و بی‌حاصل است.

۲- راه دیگر به قیمومت درآوردن ایران در تحت سرپرستی یکی از کشورهای اروپایی است که این راه نیز به خاطر وجود وطن پرستان و روحیه‌ی ملی ایرانیان غیر قابل پذیرش است.

۳- ایران وارد مذاکره‌ی مستقیم با انگلستان شود و برای انعقاد قراردادی اقدام کند.

جلال‌السلطنه در جواب کرزن گفت: من باید این پیشنهادات را به تهران ارسال و جواب لازم و رسمی را از آنجا بگیرم.

این در حالی بود که پیش از آن قرارداد در لندن میان طرفین ایرانی (وثوق الدوله - نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله) و انگلیسی تنظیم شده و متن نهایی حتی به روایتی به امضا نیز رسیده بود؛ به همین خاطر نصرت‌الدوله در لندن گفته بود: در اوج گرمای تابستان ۱۲۹۸ خورشیدی که مشغول مذاکره با سرپرسی کاکس درباره‌ی مواد قرارداد بودم، - خطاب به کاکس - آقای وزیر مختار این قدر چانه زنید، هر چه دلتان می‌خواهد بنویسید و بدهید تا ما امضا کنیم. کاکس از فرصت استفاده کرده و این گفته‌ی شاهزاده را به جد می‌گیرد و مدت اعتبار قرارداد را مسکوت می‌گذارد.

انعقاد این قرارداد ناشی از سابقه‌ی تاریخی حضور انگلستان در ایران و نقش سفارت آن کشور در بعضی از امور داخلی ایران بود؛ سابقه‌ای که ریشه در ورود اولین نمایندگان

امپراتوری بریتانیای کبیر به دنبال گسترش حوزه‌ی فعالیت
کمپانی هند شرقی و شروع دور جدیدی از سیاست‌های آسیایی
انگلستان در دوران فتحعلی شاه داشت و با دخالت‌های مأموران
سفارت آن کشور بیگانه در امور تجاری و سیاسی ارتباط
تنگاتنگ داشت. (قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری...،
ص ۳۵؛ روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ص ۵؛
تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان
جنگ دوم جهانی، ص ۲۰۴؛ رقابت روس و انگلیس در ایران و
افغانستان، ص ۲۹؛ جنگ ایران و انگلیس - جدایی هرات، ص
۹۵؛ ایران و بریتانیا به روایت اسناد ایرانی موجود در انگلستان؛
دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ص ۸۱؛ از گزارش لرد
کرزن به کابینه بریتانیا، نقل در: اسناد محرمانه وزارت امور
خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، ص
۲۶؛ نصرت‌الدوله، ص ۸۱؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران،
ج ۱، ص ۳۴؛ آخرین سالهای زندگی سیاسی لرد کرزن، ص
۱۰۷؛ رقابت روسیه و غرب در ایران، ص ۸۵)

دولت انگلستان در دوره‌ی منتهی به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و با توجه به پیشینه‌ی حضور نابرابر آن در ایران، هم از انحصار بازرگانی برخوردار بود و هم مناطق نفت خیز را تحت کنترل خود داشت. از طرفی خطوط تلگرافی توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد و همچنین بانک شاهنشاهی که دارای امتیاز نشر اسکناس بود و معاملات خارجی را در انحصار خود داشت، از مؤسساتی بود که به انگلیسی‌ها تعلق داشت. در واقع پیش از اینکه قرارداد ۱۹۱۹ به تحت‌الحمایگی ایران رسمیت بدهد، انگلستان عملاً کارهای مالی و نظامی ایران را به دست گرفته بود. (تاریخ معاصر ایران، ص ۳۷۴)

این اقدام انگلستان مبتنی بر تحلیلی بود که از شرایط ایران داشتند: آنان در مقابل سلطنت ضعیفی می‌دیدند که از مدت‌ها پیش بازیچه‌ی دست سیاستمداران بود. قدرتی هم که در دستان پادشاه جوان - احمد شاه - قرار داشت، برای وظیفه‌ی حساس رهبری کشوری مانند ایران، بسیار بی‌تجربه و خام بود. از طرفی کارگذاران حکومتی فاقد صلاحیت برای مقامات اداری بودند. در مجلس شورای ملی نیز که چندین

سال بود منحل شده بود، احزاب با یکدیگر در چالش بودند و هیچ برنامه‌ای برای ساماندهی به وضعیت آشفته‌ی کشور نداشتند. در پس‌زمینه‌های چنین شرایطی بود که وثوق الدوله توانست برای بار دوم به نخست‌وزیری رسیده و راه را برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ هموار نماید. (رقابت روسیه و انگلیس در ایران، ص ۴۹)

این قرارداد دارای دو قسمت مجزا از هم بود؛ قرارداد اول که با عنوان رسمی «قرارداد نظامی و سیاسی میان ایران و بریتانیا» ثبت شده است، از یک مقدمه و شش ماده تشکیل می‌شود. قرارداد دوم که به «قرارداد وام» مشهور شده است شامل چهار ماده است که بر پایه‌ی آن قرار بود دولت انگلستان وامی به مبلغ دو میلیون لیره به دولت ایران واگذارد. (حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۲۳)

با عملی شدن مفاد این قراردادها، تنظیم برنامه‌ی کار از این قرار بود که تصمیمات لندن از طریق سفارت انگلیس در تهران، به مستشاران مالی و نظامی ابلاغ شود و وزرای ایرانی در

ادارات تحت امر خود موظف بودند که برای پیشبرد اهداف مستشاران با تمام نیرو در خدمت آنان باشند. در عین حال گستره‌ی این قراردادها به زمینه‌های دیگر نیز کشیده می‌شد؛ همانطور که شیخ‌الاسلامی به مواردی از دخالت‌های کرزن در امور فرهنگی و دیپلماتیک ایران اشاره می‌کند. (اسناد محرمانه...، ج ۱، ص ۱۶)

لندن برای سهولت در امضای قرارداد مورد نظر خود، به طرف ایرانی مبلغ چهارصد هزار تومان به عنوان حق‌العمل یا رشوه داد؛ دنیس رایت درباره‌ی عاقدین ایرانی قرارداد می‌نویسد: «سه وزیر عالی تبار ایرانی (و ثوق الدوله رئیس‌الوزرا، اکبر صارم‌الدوله وزیر مالیه و فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه) این مثلث اشرافی که جرج کرزن وزیر امور خارجه انگلیس و سر پرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران با آنان مذاکره کرده بودند، نماینده کشورشان نبودند و به عنوان جیره‌خوار انگلیس مورد سوءظن شدید بودند. مخصوصاً وقتی که معلوم شد به خاطر زحماتشان از دولت انگلیس پاداش مناسبی گرفته‌اند. این مثلث اشرافی به اندازه

کرزن و کاکس، میهن‌پرستی ایرانی و نیروی احساسات ضد انگلیسی را دست کم گرفته بودند.» (انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ص ۲۰۷) اسناد باقی مانده از دوران حکایت از این دارند که میان افراد انگلیسی و طرفهای ایرانی، بر روی تعیین مبلغ رشوه‌ی انعقاد قرارداد چانه‌زنی بوده است. یک بار دیگر به نظر می‌رسید که موفقیت سیاست ایران کرزن بستگی به ادامهٔ مساعده‌های ماهانه دارد.

به این ترتیب هر سه عاقد قرارداد از طرف ایران به قول انگلیسی‌ها، مساعده‌ی خود را بابت کاری که انجام داده بودند، دریافت داشتند:

۱- وثوق الدوله (نخست وزیر) ۲۰۰/۰۰۰ تومان.

۲- نصرت الدوله (وزیر خارجه) ۱۰۰/۰۰۰ تومان.

۳- صارم الدوله (وزیر دارائی) ۱۰۰/۰۰۰ تومان.

با پرداخت پول به طرفهای ایرانی، کار تمام نشد. اینان پا را فراتر از دریافت وجه نقد گذاشته و از آنجا که می‌دانستند

با طرح مفاد قرارداد، مخالفت‌هایی با آن اظهار خواهد شد، خواستار حمایت جانی از سوی سفارت و دولت انگلستان نیز شدند؛ (وثوق الدوله، ص ۱۰۵؛ صورت مذاکرات دوره ششم مجلس شورای ملی، جلسه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵؛ سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه، ص ۴۵؛ حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۲۳؛ نفوذ انگلیسی‌ها در ایران، ص ۳۴؛ اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، جلد ۱، ص ۱۲؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۵۸۹).

با این شرایط، انگلستان پس از انعقاد قرارداد، مبلغ دو میلیون لیره با بهره صدی هفت و به مدت ۲۰ سال در اختیار وثوالدوله قرار داد. دو هیأت نظامی و مالی خود را به تهران فرستاد و برای انجام موفقیت‌آمیز قرارداد، وثوالدوله را به دریافت نشان از دولت انگلستان مفتخر گردانید. پس از آن، هر دو مستشار انگلیسی با همکاری مأمورین و نظامیان ایرانی کار خود را شروع کردند و طرح‌هایی برای امور مالی و نظامی تهیه شد. در کمیسیون نظامی که زیر نظر دیکسون و افسران

انگلیسی کار می‌کرد، قرار شد که نظامیان و افسران ایرانی در درجات پایین‌تر از رتبه‌ی ستوان یکمی نباشند.

انتشار مفاد قرارداد، در داخل و خارج از کشور
واکنش‌های متعددی را در پی داشت. (حیات یحیی، ج ۴، ص
۱۳۳؛ وثوق الدوله، ص ۱۲۴؛ زنده‌تاریخ - شهید آیت‌الله سید
حسن مدرس به روایت اسناد، ص ۸؛ دیوان عارف قزوینی، ص
۲۴۶؛ دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۴۱۸؛ زندگانی من، ج ۳، صص
۱۱۸ - ۱۱؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های
بزرگ (۱۹۲۵ - ۱۹۰۰)، ص ۲۹۳؛ خاورمیانه در قرن بیستم، ص
۱۱۱؛ نفوذ انگلیسی‌ها در ایران، ص ۳۵؛ تاریخ روابط خارجی
ایران...، ص ۳۶۱؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص
۳۹) به دنبال موج فزاینده‌ی مخالفت‌ها، دولت وثوق الدوله
سقوط کرد و جای خود را به مشیرالدوله که چهره‌ای
وجیه‌المله و مشروطه‌خواه بود، داد. با تغییراتی که در کابینه‌های
مختلف از مشیرالدوله به سپهدار اعظم به وجود آمد و تحولاتی
که در سیاست‌های انگلستان به وقوع پیوست، سرانجام قرارداد
۱۹۱۹ در زمان صدارت سید ضیاءالدین طباطبایی به تاریخ ۲۳

مارس ۳/۱۹۲۱ فروردین ۱۳۰۰ طی یادداشتی به سفارت انگلیس در تهران، رسماً الغای قرارداد را اعلام نمود. دولت انگلستان تحت تاثیر فضایی که بر علیه قرارداد در داخل و خارج کشور پدید آمده بود، لغو قرارداد را با حسن قبول پذیرفت. (به نقل از: دولت و جامعه در ایران، ص ۱۳۸) به این ترتیب برگی از تاریخ سیاسی و دیپلماتیکی ایران با پشت سر گذاشتن خطر سقوط به تحت‌الحمایگی و از دست دادن استقلال خود، ورق خورد و بعد از آن نقشه‌های توسعه‌طلبانه‌ی انگلستان بار دیگر به صورت تدارک کودتای ۹ اسفند ۱۲۹۹ ظاهر شد.

جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان

در آشفتگی ایران، عده‌ای از مبارزان و انقلابیون برای پایان بخشیدن به دست‌اندازیهای خارجیان و استقرار دولت ملی در ایران، دست به اقداماتی زدند که ریشه‌های مشروطه‌خواهی و ایده‌های سوسیال‌دموکراتیک را از خود بروز می‌دادند؛ قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز به سال ۱۹۲۰ - قیام کلنل محمد تقی پسیان در خراسان - قیام امیر مؤید فیروزکوهی در مازندران - قیام میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان و شورش ابوالقاسم لاهوتی در تبریز که همگی در سال ۱۳۰۰ شمسی روی دادند، مجموعه مبارزاتی بودند که در پی ایجاد نظم و قانون در کشور بودند و با کودتای رضا خان و روی کار آمدن سید ضیاءالدین طباطبایی نافرجام ماندند.

از میان این نهضت‌ها و اعتراض‌ها، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان بود؛ محمد تقی در خانواده‌ی معروفی از مهاجرین قفقازی در سال ۱۳۰۹ قمری در تبریز به دنیا آمد. محمد تقی ابتدا در منزل و سپس در مدرسه‌ی لقمانیه

تبریز به تحصیل پرداخت و زبانهای خارجی را فرا گرفت. او سپس به مدرسه‌ی نظام تهران راه یافت و بعد از گذراندن پنج سال آموزشی در آن مدرسه از سوی وزارت جنگ با درجه نایب دومی به خدمت ژاندارمری درآمد.

پسین بعد از دو سال ارتقا مقام یافت و به درجه سروانی رسید و سپس به عنوان فرمانده گروهان به مأموریت همدان اعزام گشت. مقارن با انتصاب محمد تقی پسین به فرماندهی گروهان همدان، جنگ جهانی اول آغاز و شعله‌های آن دامن بیطرف ایران را در خود گرفت؛ به دنبال این جنگ، دولت در مهاجرت ایرانی در کرمانشاهان تشکیل شد و پسین در آن دولت جزو صف فرماندهان نظامی و وطن پرستان قرار گرفت و با سازماندهی حمله‌ی معروف «مصلی» در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ به قوای قزاق ایرانی وابسته به روسیه و شکست دادن آنها، همدان را از منطقه‌ی نفوذ نیروهای روسیه خارج ساخت. (تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۱۳۰) موفقیت پسین دیری نپائید و با برتری نیروهای روسیه، همدان مجدداً به دست روسها افتاد. به

دنبال این شکست، پسیان از فرماندهی قوا کناره‌گیری کرد و رهسپار آلمان شد.

او در آلمان تحصیلات نظامی خود را تکمیل کرد و نخست در نیروی هوایی آلمان و سپس پیاده نظام به تحصیل و تمرین پرداخت. محمد تقی پسیان همزمان با آموزش‌های نظامی، با عده‌ای از روشنفکران و سیاستمداران ایرانی مقیم آلمان که به «برلنی‌ها» مشهور بودند، ارتباط داشت و در انجمن ادبی - سیاسی تقی‌زاده در برلین شرکت می‌جست. حاصل آن دوران نگارش دو کتاب «سرگذشت یک جوان وطن‌دوست» و «جنگ مقدس از بغداد تا ایران» بود. با تغییری که در اوضاع ایران به وجود آمده بود، محمد تقی خان پسیان در سال ۱۲۹۷ به وطن بازگشت و به دنبال سقوط دولت وثوالدوله با ارتقا به درجه کلنلی در زمان صدارت مشیرالدوله به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب و عازم آن دیار گشت.

این در حالی بود که قوام‌السلطنه والی خراسان بود و این پیش‌درآمد بروز اختلافاتی میان این دو نفر گردید. در این

شرایط کودتای رضا خان و سید ضیاءالدین به وقوع پیوست و کلنل محمد تقی پسپان از طرف دولت مأمور شد که قوام را دستگیر و راهی تهران نماید. (تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۹۷) کلنل والی را در روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ بازداشت و تحت‌الحفظ به تهران اعزام داشت و روز بعد با حکم سید ضیاء، کلنل به سمت والی نظامی خراسان منصوب شد. با دریافت این حکم، کلنل محمد تقی خان پسپان به سرکوب آشوب‌گران و شورشیان منطقه پرداخت و امنیت آنجا را اعاده کرد. (انقلاب خراسان: مجموعه اسناد و مدارک سال ۱۳۰۰ش، ص ۵۱) حکومت سید ضیاء بعد از سه ماه سقوط کرد و قوام نیز جزو دیگر دستگیر شدگان از زندان آزاد و به صدارت رسید. قوام‌السلطنه پس از تشکیل و معرفی کابینه‌ی خود، نجدالسلطنه را به کفالت ایالت خراسان منصوب و روانه‌ی مشهد نمود که به محض ورود، توسط کلنل پسپان دستگیر شد. بعد از وقوع حوادثی در تهران و مشهد، کلنل به دنبال استعفای نجدالسلطنه، مستقلاً حکومت خراسان در دست

گرفت. (جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان بنابر گزارشهای
کنسولگری انگلیس در مشهد، ص ۶۰)

دولت مرکزی و شخص قوام، با آگاهی از این مساله،
نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری را به ولایت خراسان
منسوب و او ضمن تلگرامی ورود خود را در ۹ مرداد ۱۳۰۰ به
کلنل اطلاع داد. به روایت محیط مافی «قوام السلطنه از این
زمینه سازی نتوانست نتیجه حاصل نماید، تا صمصام السلطنه [را
داخل مذاکره] کرده [و حکومت خراسان را به ایشان
وعده می دهد بعد از قراردادهائی حکومت خراسان را به ایشان
می دهد؛ به این نظر که کلنل محمدتقی خان را از قوای
بختیاری به وحشت انداخته شاید تمکین کند. بعد از ورود
ایشان وسیله نفا را فراهم سازد. بعد از آن که حکم رسمی
حکومت صمصام السلطنه به خراسان ابلاغ گردید، فوراً از کلنل
محمدتقی خان جواب رسید. اظهار اطاعت و انقیاد نمود.

در ضمن از ایشان قول ایلاتی می خواهد که به ایشان
صدیق بوده، او هم همه گونه مطیع اوامر و نواهی او باشد و از

هیچ گونه خدمتی مضایقه و کوتاهی ننماید. تلگراف که به صمصام السلطنه می‌رسد، با عشق مفرطی که به ایالت آذربایجان داشت و منتظر چنین تلگراف مساعدی بود، تلگراف را برداشته خدمت شاه رفته، تلگراف را ارائه و کسب تکلیف می‌نماید. چنان چه اعلیٰ حضرت قول می‌دهند من هم به او قول می‌دهم؛ از آن جایی که شاه از توقیف تلگرافات خودش مستحضر و آگاه شده بود و با مخالفت‌های علنی قوام السلطنه قول ایشان مناسب بود، جواب می‌دهند شما باید این قول را از شخص قوام السلطنه گرفته و از او اطمینان حاصل نمائید؛ صمصام السلطنه از خدمت شاه مراجعت [کرده و] نزد قوام السلطنه رفته، به این خیال که ایشان از این تلگراف خبر ندارد. تلگراف را ارائه داده، کسب تکلیف می‌نماید.

قوام السلطنه به ایشان جواب می‌دهد که شما جوابی به تلگراف بدهید تا من به شما خبر و دستور بدهم، چه این تلگراف بر خلاف میل او بود و برای اضمحلال کنل محمد تقی خان می‌کوشید، چگونه می‌توانست چنین جوابی را بدهد. صمصام السلطنه با حال یاس و ناامیدی مراجعت قوام السلطنه [

کرده [، چون از این تدبیر هم نتیجه نگرفت، از اشخاصی که چند سال با کمال قدرت و عظمت در خراسان حکومت کرده بودند و تمام گردکشان را مطیع خود نموده، بی‌اندازه از ایشان واهمه داشتند. البته در زمامداری بیشتر و بهتر اطاعت می‌نمودند.

این بود [که] قوام‌السلطنه محرمانه به آن‌ها امر به تجهیزات نموده و برای اغفال کلنل محمد تقی خان مشغول دسیسه گشته و امام جمعه خوی را ملاقات و از او خواهش می‌کند که حمزه‌خان جنرال، عموی کلنل محمد تقی خان را برداشته به تلگراف‌خانه رفته او را نصیحت نمایند. امام جمعه جنرال را برداشته به تلگراف‌خانه رفته کلنل را احضار [کردند؛ او] اسم جنرال را که می‌شنود، فوراً برخاسته به تلگراف‌خانه آمده بود. بعد از آن که جنرال او را نصیحت می‌نماید، چون سرپیچی از امر جنرال نمی‌توانست نماید، نصایح ایشان را پذیرفته و راضی می‌شود که مخارجی برای ایشان معین و به اروپا مسافرت نماید؛ لباس‌های خود را نیز از تهران می‌خواهد. قوام‌السلطنه از این پیش‌آمد خوش‌وقت و مسرور گشته...» کلنل

پسیان ضمن اظهار اطاعت تصریح کرد که اعتقاد و اطمینانی به رئیس‌الوزرا ندارد و حاضر به هیچ گونه خدمتی نیست و نمی‌تواند با داشتن اقتدار ظلم را دیده و چشم‌پوشی کند.

محمد هاشم محیط مافی در جلد ششم از یادداشت‌های خود، از ماجرای کنل محمد تقی پسیان - که خود از شاهدان عینی آن واقعه بود - با روایت دیگری این گونه یاد می‌کند: «بعد از آن که کابینه آقاسید ضیاءالدین منفصل و قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا شدند، درصدد تلافی با کنل محمد تقی خان، که ایشان را در خراسان دستگیر و به تهران فرستادند، برآمد که تقاص خود را از کنل بگیرد. چند نفر [برای] ترور به خراسان فرستاد که مشارالیه را ترور نمایند؛ این خبر به آشیخ محمد علی جناب می‌رسد. ایشان مستعان‌الملک را با میرزا محمد علی خان مغازه احضار و شرح قصه را بیان می‌کنند. بعد از تبادل افکار تصمیم می‌گیرند که یک نفر نزد کنل محمد تقی خان بفرستند، ایشان را از قضایا مطلع سازند. آقاشیخ محمد علی به جواد آقا که از برده خودشان بود، امر به حرکت ایشان می‌دهند برود خراسان. جواد آقا از اعضای عدلیه بودند، اطاعت

نموده، مخارج با دستورالعمل‌های لازمه با کتابچه رمز به ایشان داده، حرکت می‌کنند. بعد از ورود شرح قصه را به کلنل محمد تقی خان سرآ بیان می‌کند، چون ماژور محمود خان و ماژور اسمعیل خان از محارم کلنل بودند و به آن‌ها اطمینان داشت و صمیمی می‌دانست، آن‌ها را احضار و از قضایا مستحضر می‌سازد و به آن‌ها می‌گوید به مناسبت مساعدت با آقاسید ضیاءالدین و دستگیری قوام‌السلطنه، حال موقع کینه‌جوئی و انتقام او رسیده و تا ما را به خاک سیاه نرساند، دست بردار نخواهد بود. بعد از تبادل افکار و مذاکرات زیاد، آخر الامر به شرافت نظامی هر سه نفر قسم یاد می‌کنند تا موقعی که قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا است، با یکدیگر متحد بوده و قوای خود را تکمیل کرده و اطاعت شخص قوام‌السلطنه را نمایندند. از آن جا برخواسته در ازدیاد قوا جد و جهد نموده، یک قشون پنج‌هزار نفری عالی منتظم می‌نمایند.» صمصام‌السلطنه با تضمین شرافت ایلاتی، نسبت به کلنل ابراز اعتماد نمود و از خدمات او قدردانی کرد. در حالی که این اطمینان‌دهی از هر دو طرف آرامش را به منطقه آورده بود، در پی تصمیم نابهنگام قوام،

کلنل گروپ رئیس ژاندارمری به جای صمصام السلطنه راهی مشهد شد که با واکنش کلنل محمد تقی خان پسیان مواجه و از مقام خود عزل شد.

به گزارش محیط مافی «اول اقداماتی که به نظر می‌رسد که بهتر بتواند به مقاصد خود نایل گردد، این است که (کلروپ) رئیس ژاندارمری و کلنل محمد تقی خان و کلنل عزیزالله خان را به اسم سرکشی اداره روانه نموده، بعد از ورود نفاً مابین آنها انداخته و کلنل محمد تقی خان را دستگیر نمایند و به فوریت ایشان را به مرکز حرکت دهند. این خبر محرمانه به مستعان‌الملک رسیده، با اطلاع جناب و میرزا محمد علی خان تصمیم می‌گیرند تا رمز حرکت حضرات و بقیه خیالات را به کلنل به وسیله جواد آقا اطلاع می‌دهند و نیز دستور می‌دهند که در بین راه آنها را توقیف کرده و نگذارند وارد مشهد شوند. بعد از این که تلگرافات رمز به ایشان می‌رسد، به فوریت ماژور اسمعیل خان را با یک عده مأمور نموده که برود بین راه آنها را توقیف نماید و نگذارد به مشهد بروند. ماژور اسمعیل خان آنها را در شاهرود توقیف و کلنل فتحعلی خان [را] که

جزو ملیون محسوب می‌گردید، برداشته به خراسان می‌برد. کلنل محمد تقی خان او را ملامت می‌کند که شما در همقطاری چنین مأموریتی را قبول نمودید، ایشان شرح قضیه را بیان کرده می‌گوید: مرا بی‌اطلاع از شرح ماجرا حرکت دادند. این بود ایشان را هم به شاهرود عودت دادند و رفقایش [را] به طرف تهران روانه نمودند.» (تاریخ انقلاب ایران، ج ۶، ص ۱۶۳۰) به دنبال این جریان، روابط تهران و کلنل رو به تیرگی نهاد و زمینه‌های درگیری را فراهم ساخت. دولت، کلنل را یاغی و خودسر معرفی کرد و او نیز مستقلاً به حکومت پرداخت و حزب ملی را در خراسان تشکیل داد. (خاطرات سیاسی فرخ، ج ۱، ص ۹۹) قوام‌السلطنه بعد از این جریان‌ات، شوکت‌الملک را برای حمله به خراسان تعیین و پیش از اقدام نظامی نماینده‌ی شوکت‌الملک - محمد ولی خان اسدی - برای مذاکره عازم مشهد شد. در جریان مذاکرات، کلنل را پذیرفت و از طرف خود آیت‌الله زاده خراسانی و حاج حسین آقای ملک را نزد شوکت‌الملک به تهران فرستاد. اما در مشهد نیز توطئه‌های در جریان بود.

محیط مافی در ادامه می نویسد: «... صاحب منصبان که از قضیه آگاه و مطلع می شوند، اجتماع کرده خدمت کلنل محمد تقی خان رفته او را تهدید به قتل نموده، بعد می گویند آیا سزاوار است که شما راحت شده بروید و ما را به دست این معرض گرفتار نمائید. هر گاه غیرت شما قبول می کند ما حرفی نداریم. مذاکرات آن‌ها به کلنل محمد تقی خان مؤثر گشته [و می گوید: حال که چنین است، من حاضرم ترک مسافرت کرده، جان ناقابل خود را برای حفظ شرافت نظامی و استقلال مملکت فدا نمایم. برخواسته نطق مفصلی در حفظ شرافت و شئون نظامی و استقلال مملکت نموده، اسمعیل خان را به طرف راست خود و محمود خان] را [به طرف چپ خود نگاه داشته، و با حضور تمام صاحب منصبان ارشد چنین وصیت می نماید - بعد از آن که شرح مبسوطی از بدبختی اهالی ایران و عدم استقلال کشور برای صاحب منصبان می گوید - ای برادران نظامی حال که من جان ناقابل خود را برای حفظ شرافت و آسایش نوع و استقلال کشور حاضر شده] ام [فدا نمایم و برای هرگونه فداکاری و جان‌بازی حاضر شده] ام ، باید

دست از جان بکشم تا حالیه زبان نوشتم، میدان مبارزه و جدال است سعی عملی و فداکاری و اتحاد و اتقا لازم است؛ ای برادران از نفاق پرهیز کنید که مایه ذلت و سرشکستگی ابدی شماها است.

ای برادران امروز که شما مرا به ریاست خود انتخاب نموده‌اید، دست اسمعیل خان و محمودخان را گرفته می‌گوید آن‌ها هستند که بعد از کشته شدن من این بیر را نگاه داشته نگذارند سرنگون شود؛ هر گاه من کشته شدم، این اسمعیل خان است که جانشین من است. هر گاه او کشته شود، این محمودخان است که این بیرق را حفظ و حراست خواهد نمود. تمام صاحب‌منصبان با یک وجد و شعفی از تغییر حال کلنل محمد تقی خان متفرق می‌شوند. محمودخان معاون می‌شود، اسمعیل خان مأمور می‌شود که سرکشی به پست‌ها بنماید. این خبر که به قوام‌السلطنه می‌رسد، بر بغض و عداوت او افزوده، تهیه و زمینه‌سازی تجهیزات ایلات را دیده و به وزارت جنگ امر می‌دهد که یک عده قزاق برای تقویت ایلات اعزام دارند فوراً وزارت جنگ مشغول جمع‌آوری قزاق و [افراد] نظامی

می‌شود که به خراسان اعزام دارند. مستعان‌الملک از قضیه آگاه گشته، از آن جایی که علاقه [ای] مخصوص به کلنل محمد تقی خان داشت، به علاوه در مدت عمر خود امتحانات نموده و از قول و قرار ایرانی و عدم صمیمیت و حقیقت آن‌ها با اطلاع بود، می‌دانست قشون که حرکت نماید، نفاً بالطبع فراهم گشته، جمعی بی‌گناه مقتول، خانواده آن‌ها ویلان و سرگردان خواهند شد. خدمت آقای قوام‌السلطنه رفته، داوطلب می‌شود که اجازه فرمایند من به خراسان رفته، رفع غائله خراسان را نموده، تمام آن‌ها را مطیع دولت نموده، [قوام‌السلطنه] ظاهراً اظهار خوشوقتی نموده می‌گویند: جنرال حمزه‌خان را هم همراه ببرند.

جواب می‌دهند ضرری ندارد و بعد می‌گویند حال که شما داوطلب هستید، فردا صبح از شمیران به شهر می‌روم. شما جنرال را همراه برداشته نزد من بیایید تا ترتیبات حرکت شما را بدهم. ایشان هم تقبل می‌نمایند. صبح زود جنرال را ملاقات [و] قضایا را با دلایل برای ایشان بیان می‌کنند، خواهش می‌کنند به اتفاقاً نزد آقای قوام‌السلطنه رفته، رفع این مناقشه را نموده [و] کلنل محمد تقی خان را از این ورطه

هولناک نجات دهیم. بدبختانه اظهارات مستعان‌الملک به جنرال که شخصاً طرفیت با قوام‌السلطنه داشته اثر نمی‌کند.

می‌گویند من نزد قوام‌السلطنه نمی‌روم، ولی حاضریم برای رفع این غائله به اتفاق شما به خراسان بیایم. [مستعان‌الملک] چون از آمدن ایشان مایوس می‌شود و قوام‌السلطنه نیز منتظر او بود، برخاسته نزد قوام‌السلطنه می‌رود. [قوام‌السلطنه] با یک بشاشیت ایشان را می‌پذیرند، داخل مذاکره شده برای این که رشته پاره نشود بیان می‌کنند که جنرال خیلی مشتاق زیارت بود، ولی به مناسبت کسالت مزاج نتوانست شرفیابی حاصل بنماید، ولی عرض کردند آن چه حکم فرمایند مطیع و نیز حاضر به حرکت هستم. در موقع حرکت شرفیابی حاصل می‌نمایم.

قوام‌السلطنه بعد از قدری تفکر می‌گویند مطلب این قسم نیست و به روایات متعدد که رسیده، اساساً جنرال حاضر برای اصلاح نیست. مستعان‌الملک [به قوام‌السلطنه می‌گوید] گمان می‌کنم سوء تفاهم شده، دستورات خودتان را مرحمت

فرمائید، قول می‌دهم که جنرال شرفیابی حاصل و حرکت نماید. قوام‌السلطنه می‌گوید در این صورت چند روزی تأمل نمائید تا من هم نظریات خود را [اظهار] نمایم. مستعان الملک از آن جا خارج [شده و به] خدمت آقا شیخ محمد علی که سمت مرشدی به خود او و جنرال داشت، رفته [و] ایشان را از قضایا مطلع ساخته که اقداماتی برای لجاجت جنرال بفرمایند. بعد از مذاکرات نزد حمزه‌خان جنرال رفته، آن چه آقا شیخ محمد علی می‌گوید باز لجاجت می‌نماید. [جنرال] می‌گوید اگر اولادم کشته شود حاضر نیستم نزد قوام‌السلطنه بروم.

مستعان‌الملک به ایشان می‌گوید شما بعد از همه تجربیات که اقوال ایرانی طرف توجه و اعتماد نیست و برای یک دستمال معروف است، یک قیصریه را آتش نمی‌زنند؛ چنان چه میل ندارید اصلاح شود، نسبت به آن علاقه‌هایی که همه ماها به کلنل محمد تقی خان داریم، خوبست سیاست به خرج داده به خراسان برویم، هر گاه یک صلح شرافتمدانه واقع شد، فبها والا ما یار و معین او بوده، شاید بتوانیم از این

ورطه وحشت‌انگیز او را نجات بدهیم، چنان چه او کشته شود، ما هم با او می‌میریم. اقدام من برای نجات آن جوان وطن‌پرست ایرانی است، آن روز آن چه مذاکره شد نتیجه نداد.

باز مستعان‌الملک مأیوس نشد، دست از مقصود خود برنداشت. میرزا محمد علی خان را نزد جنرال فرستاد که ایشان را به منزل جناب بیاورد، شاید وسیله تغییر عقیده او را فراهم سازند، ایشان جنرال را به منزل جناب حاضر نموده مذاکرات آن روز سخت‌تر شد، جنرال عصبانی شده به گریه افتاده و با حال گریه بیان می‌کند من از اولاد خودم گذشتم، هر چه خدا خواسته خواهد شد.» اما در تهران و مشهد سرانجام دو طرف برای خروج کلنل از کشور به توافق رسیدند، تا غائله‌ی خراسان تمام شود. ولی در این هنگام سردار معزز حاکم بجنورد که پیشتر با کلنل همکاری می‌کرد، با تحریک کردهای قوچانی و خلع سلاح ژاندارمری شهر، دست به شورش زد. این مساله مذاکرات را به حالت تعلیق درآورد و کلنل برای سرکوب شورش سردار معزز روانه‌ی قوچان شد. (تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ۱۵۴)

کمی نفرات و کاهش مهمات و عدم پشتیبانی دولت مرکزی از نیروهای کلنل محمد تقی پسیان، جبهه‌ی نبرد را به نفع نیروهای شورشی دگرگون کرد و سرانجام پس از دفاع قهرمانه، کلنل محمد تقی پسیان در ۹ مهر ۱۳۰۰ به دست نیروهای شورشی کشته شد. (خاطرات سیاسی فرخ، ج ۱، ص ۱۲۵)

با کشته شدن کلنل محمد تقی خان پسیان، یکی از باارزش‌ترین افسران ایرانی از دست رفت و در بعد اجتماعی، خمودی بر اندیشه‌های سیاسی و حرکت‌های ملیت‌خواهانه مستولی شد که با استقرار پایه‌های سلطنت پهلوی، به خاطره‌ای از جان گذشتگی و ملیت‌خواهانه تبدیل شده و تداعی‌گر آرمان‌های وطن‌پرستانه و ضد استبدادی گردید.

بخش سوم

دوران سلطنت رضا شاه پهلوی

کودتای سید ضیاء و رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹

در پی مخالفت مجلس و نیروهای ملی با قرارداد ۱۹۱۹ و آشفتگی بیش از اندازه‌ی وضعیت کشور، نیروهای قزاق مستقر در قزوین تحت فرماندهی رضا خان و با راهنمایی انگلیسی‌ها با هماهنگی سید ضیاءالدین طباطبایی که روزنامه‌نگاری سیاستمدار بود، در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی، نیروهای تحت امر رضا خان برای ایجاد آرامش در کشور و به هم آوردن فسخ به ظاهر آبرومندانه‌ی قرارداد ۱۹۱۹ وارد تهران شده و با دستگیری از عده‌ای رجال سیاسی و فرهنگی کشور، «کابینه‌ی سیاه» را که افراد آن در «کمیته‌ی آهن» معین شده بودند، تشکیل دادند. این دولت صد روزه توانست بر قوای نظامی کشور حاکم شده و دربار را تحت سلطه‌ی خود درآورده و مجلس را به صورت فرمایشی درآورد و با روند کار و برکناری سید ضیاء و صدارت رضا خان، راه برای تبدیل سلطنت در چهار سال بعد هموار شد.

در اواخر دی ماه ۱۲۹۹ بخشی از نیروهای قزاق که به علت نرسیدن اسلحه و معوق ماندن حقوقها، مجبور به عقب‌نشینی از جبهه‌های گیلان شده بودند، با روحیه‌ای درهم شکسته در قزوین مستقر شدند. روز دوم نوامبر ۱۹۲۰ که افسران ارشد قزاق از طرف ژنرال سرادموند آبرونساید فرمانده نیروهای انگلیس در ایران و کلنل کاظم خان گرد آمده بودند، آبرونساید - که مترجمی حرفه‌ایش با کاظم خان بود - خطاب به نیروهای قزاق شروع به سخن کرد: «ما می‌خواهیم به شما کمک کرده افسران روسی را که در استخدام دولت هستند از خدمت ایران خارج نمائیم. به عوض آن بوسیله افسران انگلیسی که به شما داده می‌شود، تشکیلات نظامی مرتبی داده از هر حیث وسایل آسایش و راحتی و نیرومندی شما را فراهم نمائیم.» (تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۹۶)

در جمع افسران قزاق حاضر در آن جلسه، رضا خان میرپنج به آبرونساید گوشزد می‌کند که ما قزاقهای اعلیحضرت شاهنشاهی هستیم و خدمتگزار دولت ایران و در تمام موارد کاملاً مطیع و فرمانبردار و امر دستوراتی می‌باشیم که از مرکز

به ما داده می‌شود و در این موردی که پیشنهاد می‌نمائید، هیچگونه پاسخ مثبتی نمی‌توانیم اظهار نمائیم. اگر شما فرمایشی و یا پیشنهادی دارید، به هیئت دولت برده مطرح نمائید، تا اگر مورد تصویب واقع شد، دولت به ما دستور خواهد داد، البته در این صورت اجرا خواهیم نمود. ولی فعلاً با این کیفیت نمی‌توانیم کوچکترین دستور شما را به موقع عمل بگذاریم.

این برخورد آبرونساید را به کشف رضاخان رهنمون می‌شود و به تشخیص وی، رضاخان کسی بود که می‌توانست نقشه کودتا را عملی سازد. آبرونساید در خاطرات خود می‌نویسد: «آنچه ایران به آن احتیاج داشت، یک رهبر بود. شاه جوان، تنبل و بزدل بود و همیشه ترس جان خود را داشت. برخورد کوتاه من با او مرا واداشت که فکر کنم او همیشه در آستانه‌ی اتخاذ این تصمیم است که به اروپا بگریزد و ملتش را به حال خود رها کند. در آن سرزمین من تنها یک مرد را دیدم که توانایی رهبری آن ملت را داشت. او رضاخان بود. مردی که عنان اختیار تنها نیروی مؤثر نظامی کشور را در دست

داشت. آیا شاه آن قدر عاقل بود که به این مرد اعتماد کند؟» (خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید، ص ۷۹)

با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، نیروهای قزا که در زمان حکومت تزارها برای حراست از منافع روسیه در ایران تشکیل شده بود، دچار دگرگونی شده و دولت شوروی با فراخوانی صاحب منصبان روسی از آن، به هیچ رو حاضر به شناسایی این نیرو نشد. رجال دولتی ایران به دنبال این ماجرا، فرماندهی نیروهای قزاق را تحت نظر افسران انگلیسی درآورده و آنان نیز در اثر مسائلی که در حال وقوع بود، این فرماندهی را به افسر صاحب نام نیروهای «روس سفید»، کلنل استاروسلسکی سپردند؛ در ۱۱ آذر ۳/۱۲۹۶ دسامبر ۱۹۱۷ با دست‌اندرکاری مارلینگک مسائل مالی قوای قزاق تحت امر استاروسلسکی به جریان افتاد و تأمین مالی این نیرو مشترکاً به عهده‌ی ایران و انگلیس گزارده شد. (ارتش و حکومت پهلوی، ص ۱۲۷)

با استحکام موقعیت نیروهای قزاق تحت فرماندهی روسهای سفید و نیروهای انگلیسی، اختلافاتی بروز کرد که

منجر به کودتای کلنل استاروسلسکی در اوایل ۱۹۱۸/زمستان ۱۲۹۶ می‌گردد؛ به نوشته‌ی کرونین «استاروسلسکی، گرچه تا حدود زیادی از حمایت انگلیسی‌ها منتفع می‌گردید، مع‌هذا دائماً در جستجوی این بود تا کنترل آنان را بر دیویزیون قزاق مهار کند.» (ارتش و حکومت پهلوی، ص ۱۳۸) با این کار استاروسلسکی هم می‌توانست دولت ایران را از تصمیم‌گیریهای قزاقها کنار گزارد و هم با مخاطراتی که برای کلرژه فراهم ساخته بود، راه را برای به دست گرفتن زمام نیروهای قزاق از سوی رضا خان هموار می‌کرد. چرا که رضا خان همانطور که در گفتگو با آبرونساید به زبان آورده بود، خود را نیروی شاه ایران می‌دانست. در چنین شرایطی که نیروهای قزاق به سر می‌بردند و با اقداماتی که در ناراضی کردن مردم محلی از خود نشان داده بودند، ژنرال آبرونساید در اواسط مهر ۱۲۹۹/اوایل اکتبر ۱۹۲۰ وارد ایران می‌شود و برای سازماندهی به قزاقها و پایه‌ریزی کودتایی در آینده نزدیک، اقدامات خود را آغاز می‌کند.

با پیشنهاد آبرونساید - که پیش از آن موافقت احمد شاه را برای تحویل دادن فرماندهی قزاقها از سوی استاروسلسکی نیز در پشتیبانی خود داشت - قرار می‌شود رضا خان میرپنج بعد از پاکسازی نیروهای قزاق از افسران روسی، خود فرماندهی قوا را به دست بگیرد. «آبرونساید مرتب به بازدید اردوی انگلیسیها در قزوین و ساخلوی قزاقها در آقابابا حدود ۲۵ کیلومتری غرب قزوین می‌رفت. در اواسط دی ماه دوباره رضاخان را دید و نوشت که انضباط و کارآیی نفرات او بیشتر شده است. اسمایس هم به او گفت که تغذیه بهتر، نظارت بیشتر و آموزش دامنه‌دار قزاقها را قادر ساخته روی پای خود بایستند و به زودی می‌توان افسران انگلیسی را مرخص کرد... از خاطرات آبرونساید پیداست که او یقین یافته بود که ایران محتاج مرد نظامی قوی‌پنجه‌ای است تا کشور را نظم و سامان بخشد ولو این امر با زور و ضرب انجام پذیرد...» (خاطرات سرس آبرونساید، ص ۲۰۵؛ ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان، ص ۱۳۵؛ ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش

انگلیسها، ص ۱۷۷؛ سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه، ص
(۱۸۰)

با عملی شدن این مرحله از کار، انگلیسی‌ها قوای
قزاق را مسلح کرده و به همراهی سید ضیاء‌الدین طباطبایی -
مدیر روزنامه رعد و یکی از انگلوفیل‌های مشهور - برای
تصرف تهران روانه می‌شوند.

پخش خبر حرکت نیروهای قزاق بدون اینکه
دستوری از تهران برای آنها رسیده باشد، در میان درباریان و
هیئت دولت وحشت ایجاد می‌کند. سپهدار فوراً جلسه‌ای فوق
العاده تشکیل و با بررسی اوضاع درصدد جلوگیری از ورود
قوای قزاق به تهران می‌شوند. دولت برای آگاهی از مقاصد
قزاقها، سردار همایون را مأمور می‌کند تا ضمن مذاکره با آنها،
از ورودشان به پایتخت جلوگیری کند. رضاخان در مقابل
نماینده‌ی دولت اظهار می‌دارد، قزاقها مصمم‌اند در برابر خطری
که از طرف بلشویکها ایران را تهدید می‌کند، پایداری کرده و
با ساماندهی نیروهای قزاق، در خدمت شاه باشند. (ایران در

دوره سلطنت قاجار، ص ۶۱۰) سوم اسفند قوای قزاق وارد تهران شده و با تصرف موسسات دولتی، کابینه سپهدار ساقط و خود او به سفارت انگلیس پناهنده می‌شود.

محیط مافی که خود از شاهدان عینی وقوع کودتا در تهران بود، در یادداشت‌هایش از آن واقعه می‌نویسد: «...در تهران کمیته [ای] به نام کمیته آهن به دست انگلیسی‌ها تشکیل شد. این کمیته مقدمات کودتا را فراهم کردند و رضاخان سرتیپ سوم قزاقخانه را (سردار سپه) بعد، برای ریاست این کودتا انتخاب نمودند؛ در آن وقت ایشان ساخلو شهر قزوین بودند با یک عده قزاق، انگلیسی‌ها چهل هزار تومان به ایشان پول دادند، با یکصد و هفتاد نفر قزاق، وارد تهران شدند.

صبح آن روز بگیر بگیر شروع شد این اشخاص را دستگیر و در [محلی‌هایی] که تهیه کرده بودند، توقیف‌شان کردند. کلیه اشخاص متنفذ و معروف را چند نفر قزاق سواره به منزل‌هایشان می‌رفتند، آن‌ها را سوار کالسکه یا درشکه کرده، به قزاقخانه که در میدان مشق بود، می‌بردند و از آن جا به

محل‌هایی که برای توقیف آن‌ها معین شده بود، توقیف می‌کردند. روز اول سعدالدوله - ممتازالملک - سپهسالار اعظم - فرمانفرما - نصرت‌الدوله - حاجی امین‌الضرب - آقا سید حسن مدرس - شاهزاده عین‌الدوله، حاجی آقا جمال را هم سوار الاغ خودش کرده می‌برند قزاقخانه، به فاصله کمی ایشان را مرخص کرده عذر می‌خواهند که دستگیری شما سهواً بوده است. آقا شیخ محمد حسین یزدی و آقا شیخ محمد حسین استرآبادی را هم دستگیر و توقیف می‌نمایند. قریب دویست نفر از طبقات اعیان و ملیون معروف را دستگیر و توقیف می‌نمایند.

تلفون‌های شهر تهران را به کلی با [دستور حکومت نظامی] بستند. به کلی مخابرات تلفونی قطع شد بعد هم سانسور در تلفونخانه بود. کسی که با تلفن حرف می‌زد، در اداره تلفن می‌گرفتند که چه می‌گوید، راپورت می‌دادند در پست‌خانه هم تا [مدتی] سانسور گذاشته بودند. رضاخان اعلان حکومت نظامی داد به شرح زیر تمام جرایم مرکز و ولایات را هم توقیف کرده [و] بستند. دیگر روزنامه‌ای در تهران طبع و نشر نمی‌شد تا تقریباً شب روز [چهارم کودتا] .

(تاریخ انقلاب ایران، ج ۶، ص ۱۵۶۰؛ ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان، ص ۱۴۰؛ استقرار دیکتاتوری رضا خان در ایران، ص ۲۷)

احمد شاه که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود، به ناچار بعد از سه روز، در ۶ اسفند ۱۲۹۹ فرمان نخست‌وزیری سید ضیاء را امضا و رضاخان را به لقب سردار سپه مفتخر ساخته و به سمت فرماندهی لشکر قزاق منصوب می‌کند. به دنبال وقوع کودتا بود که اعلان مشهور رضا خان با عنوان «حکم می‌کنم» منتشر شد.

با استقرار دولت کودتا (اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹)، تنظیم امور مالیه کشور و تأمین امنیت در سراسر کشور در اولویت کاری آنها قرار می‌گیرد و به دنبال تغییراتی که در کابینه انجام می‌شود - سید ضیاء‌الدین بعد از صد روز جای خود را به قوام‌السلطنه می‌دهد - رضا خان با اقتدار کامل و پشتیبانی که از شاه - دولت و نیروهای نظامی داشت، به سرکوب جنبش‌ها و قیام‌های منطقه‌ای پرداخته و دولت با الغای

قرارداد ۱۹۱۹ و انعقاد قرارداد مؤدت با شوروی، تمامیت ارضی ایران و ایجاد آرامش را برا ایران بحران زده بعد از چهارده سال فراهم می‌سازد.

برخی از تاریخ نگاران در جمع‌بندی خود از نتایج کودتای سوم اسفند و اقتدار رضا خان تا تغییر سلطنت را اینگونه نوشته‌اند: «رفته رفته نظم و امنیت در ایالات برقرار شد. جنبش جنگل در دسامبر ۱۹۲۱ پس از مرگ میرزا کوچک خان بکلی متلاشی شده بود. در اکتبر همان سال شورش ژاندارمری به رهبری کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان سرکوب شد. وزیر مختار شوروی که دلواپس مداخله انگلیسیها بود - در واقع انگلیسیها این جنبش را به تحریک شورویها می‌دانستند - از رضا خان دعوت کرد که آن را سرکوب کند. در تبریز شورش دیگری به رهبری ماژور لاهوتی افسر کردتبار ژاندارمری که در دوران جنگ جهانی دوش به دوش آلمانیها و عثمانیها جنگیده بود، باقی مانده هواداران جنبش دموکرات خیابانی را گرد آورد. این شورش نیز در فوریه ۱۹۲۲ سرکوب شد. چند ماه بعد شورش اسماعیل آقا سمیتقو نیز به نوبت در

کردستان قلع و قمع گردید. دولت نبردهای پیروزمندانه‌ای علیه
لرها، قشقایها، بختیارها و اعراب خوزستان کرد که هر بار بر
حیثیت و اعتبار رضا خان می‌افزود.» (ایران در قرن بیستم، ص

(۷۸)

جمهوری خواهی سردار سپه و مجلس پنجم

سردار سپه تحت تاثیر عده‌ای از اطرافیان خود، علم جمهوری خواهی بلند نمود و با استفاده از این حربه راه را برای رسیدن خود به مقام پادشاهی هموار کرد. این ماجرا مورد مخالفت کسانی چون مدرس و... قرار گرفت و با فروکش کردن آن، سردار سپه از جمهوری خواهی دست کشید. (حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۴۶؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، ص ۶۹؛ رضا شاه - خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، ص ۱۱۲؛ مشروطه و جمهوری - ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران، ص ۳۱۹؛ پهلوی‌ها - خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۱، ص ۲۰)

با شروع به کار دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی، مسالهی روش کشورداری و نحوه‌ی اداره‌ی آن با دو گزینه (الف) سلطنتی و (ب) جمهوری، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و سردار سپه - که اکنون ریاست وزرا را هم در اختیار داشت، با در نظر داشتن الگوی جمهوریت نوین ترکیه، طرح

خود را در صحن علنی مجلس بیان کرد؛ مخالفت‌ها و موافقت‌ها در اجرای این طرح، میان نمایندگان به طور جدی درگرفت و هر کدام از طرفین، با استدلال‌ات خود، از طرح اجرایی کشور به دفاع برخاستند. در این بین از آنجا که طرح سردار سپه به موفقیت دست نیافته بود، او به همراهی نیروهای تحت فرمان خود، به سوی بهارستان شتافت و دست به مداخله‌ی نظامی در امور پارلمانی زد؛ رضا خان در رأس هیاتی از نظامیان مانند میرزا کریم خان رشتی، سرلشکر خدایارخان، سرتیپ مرتضی‌قلی‌خان و سرهنگ محمد درگاهی رئیس وقت شهربانی با خشم و عصبانیت وارد مجلس شدند. اگر چه آنان مورد حمله‌ی مردم قرار گرفتند، اما رضا خان به راه خود ادامه داد و به نظمیہ دستور پراکنده کردن مردم را داد. در این حال درگیری میان نظامیان و مردم شدت گرفت و حتی رضا خان شخصاً شیخ مهدی سلطان از سخنرانان مخالف جمهوری را مورد ضرب و شتم قرار داد و سپس او را روانه‌ی حبس کرد. با این همه جان سردار سپه نیز در معرض تهدید جدی قرار گرفت

که با راهنمایی تنی چند از نمایندگان چون دولت آبادی و ملک الشعرا بهار، از خطر رست.

رئیس مجلس - مؤتمن الملک - که از زد و خورد نظامیان با مردم سخت عصبانی شده بود، سردار سپه را مورد سرزنش قرار داد و از او پرسید: چرا بدون هماهنگی به مجلس آمده است؟ چرا ملت را کتک کاری کرده است؟

رضا خان پاسخ داد: آمده‌ام تا نظم را به اینجا بازگردانم.

مؤتمن الملک با تحکم در پاسخ رضا خان گفت: نظم اینجا با من است؛ به دنبال این اظهارات، مشاجره‌ی لفظی شدیدی میان آن دو در گرفت و در نتیجه رئیس مجلس در حالی که به سوی تالار علنی مجلس حرکت می‌کرد، خطاب به سردار سپه گفت: اکنون می‌فهمانم که چه کار باید بکنی؟

این واکنش در واقع تهدید به برقراری جلسه علنی و رأی عدم اعتماد به رضا خان بود. با تهدید رئیس مجلس، رضا خان خود را باخت و با هراس از اقدامات قانونی نمایندگان مجلس، با عجله از پله‌های مجلس پایین آمده و آنجا را با قوای

تحت امر خود ترک کرد. در این حال تعدادی از نمایندگان سردار سپه را به دفتر کمیسیون وزارت خارجه کشاندند و با او به گفتگو پرداختند.

رضا خان که در این لحظات تا حدودی آرامش خود را به دست آورده بود، رو به نمایندگان کرد و از خدمات خود در راه ایجاد نظم و امنیت در کشور سخن گفت و در ادامه‌ی سخنان خود گفت: من برای نجات و کلا آمده‌ام، من ناجی هستم. اگر اروپاییان نظر خود را درباره‌ی ایران عوض کرده‌اند، برای آن است که رضا مازندرانی کار می‌کند...

در این موقع نمایندگان به نحوه‌ی رفتار او اعتراض کردند و مستوفی‌الممالک بر لزوم پاسداری از حرمت مجلس به عنوان پناهگاه امن مردم تأکید ورزیده و گفت: رئیس دولت یا هیچ مقام دیگری در محیط مجلس نمی‌تواند به اقدامات قهرآمیز یا مسلحانه دست یازد.

مستوفی‌الممالک سپس سردار سپه را با خود به اتا رئیس مجلس برد و یک جلسه‌ی خصوصی با حضور این سه

شخصیت برگزار شد که نزدیک به سه ساعت به طول کشید. در پایان جلسه این نتیجه به دست آمد که سردار سپه از پیگیری و تلاش در مسیر تغییر نظام سیاسی یا بازنگری قانون اساسی یکسره انصراف جوید و این موضوع کاملاً پایان یافته تلقی گردد. اما در عین حال نمایندگان مجلس در پشتیبانی از سلطان احمد شاه اصرار نورزند.

در این موقع سردار سپه - مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک به تالار عمومی مجلس آمده و در جمع نمایندگان - کنسول انگلیس و انبوهی از سردمداران مخالف جمهوریت به ویژه علما و سردسته‌ی اصناف، رضا خان به توصیه‌ی مستوفی‌الممالک و مؤتمن‌الملک با چهره‌ای مسرت‌آمیز در محضر علما حاضر شد و از آنان پوزش طلبید و با آنان روبوسی کرد. او در خاتمه خطاب به همگان اعلام کرد: چون ملت موافق جمهوریت نیست، من نیز از آن صرف نظر کردم. (حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۶۰؛ خاطرات و خطرات، ص ۳۶۷؛ ایران برآمدن رضا خان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۳۳۲؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۶۴۱؛ سردار سپه و

فروپاشی دودمان قاجار، ص ۴۱؛ چالش جمهوری و سلطنت در تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ایران - زوال قاجار و روی کار آمدن رضا شاه، ص ۱۳۹)

طرح جمهوری خواهی از سوی رضا خان سردار سپه، از یک طرف علنی شدن ایده‌ی عده‌ای از مشروطه‌خواهانی بود که تحت تاثیر حرکت‌های انقلابی دنیای غرب، خواستار ایجاد نظام جمهوری در ایران بودند و از سوی دیگر عده‌ای با این حربه می‌خواستند، اقتدار نظام قاجاریه را از بین برده و سیستم اجرایی کشور را از انحصار شاهزادگان آن سلسله رها کنند؛ همچنین خواست جمهوری خواهی از طرفی ناظر به تحولاتی بود که در همسایه‌ی شرقی ایران - ترکیه‌ی جدید - به وقوع پیوسته بود و عده‌ای از نخبگان سیاسی ایران نیز به واقع، نظام سیاسی - اجرایی جمهوری را مناسب شرایط ایران - چه در داخل و چه با توجه به دگرگونی شرایط بین‌المللی - تجویز می‌کردند.

سردار سپه و فروپاشی قاجاریه

سردار سپه در مقام رئیس وزرائی به استحکام جایگاه خود پرداخت و با تشکل افراد وفادار به خود در سال ۱۳۰۴ سلطنت را از سلسله‌ی قاجاریه و آخرین پادشاه آن - احمد شاه - که در خارج از کشور به سر می‌برد، به خود و فرزندان‌ش انتقال داد.

طرح این مساله در مجلس پنجم و ایراد سخنانی که مخالفان و موافقان آن اظهار داشتند، یکی از برهه‌های حساس حیات پارلمان در ایران را تشکیل می‌دهد و بهتر از هر سند و نوشته‌ای می‌تواند بر امر تغییر سلطنت صحه گذارد.

جلسه‌ی مورخ شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی - سه ربع ساعت قبل از ظهر - به ریاست سید محمد تدین، نائب رئیس مجلس - تشکیل شد و بعد از بحث در مسائلی از قبیل استعفای ریاست مجلس و... بحث به تقدیم پیشنهادی از سوی عده‌ای از نمایندگان کشیده می‌شود که در آن خواستار تغییر سلطنت شده بودند.

نائب رئیس: آقای آقا شیخ جلال راجع به دستور فرمایشی داشتید؟

آقا شیخ جلال: بلی راجع به مسائل جاری پیشنهادی از طرف عده زیادی از آقایان امضاء شده و تقدیم مقام ریاست شده، تقاضا می‌کنم جزو دستور شود.

نائب رئیس: نسبت به این پیشنهاد مخالفتی نیست؟ (گفته شد: خیر).

نائب رئیس: قرائت می‌شود: نظر به اینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خاندان می‌شد، به درجه‌ای رسیده که مملکت را به مخاطره می‌کشاند، نظر به اینکه حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و هر چه زودتر به بحران فعلی خاتمه باید داد، امضاء کنندگان با قید دو فوریت پیشنهاد می‌کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نمایند:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در

حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای
رضا خان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین تکلیف حکومت
قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد
۳۶- ۳۷- ۳۸- ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.

مدرس: اخطار قانونی دارم.

نائب رئیس، به همین پیشنهاد است؟

مدرس: بلی.

نائب رئیس: ماده‌اش را بفرمائید؟

مدرس: ماده‌اش این است که خلاف قانون اساسی است.

نائب رئیس: در موقعش صحبت بفرمائید.

مدرس: اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و
نمی‌شود در اینجا طرح کرد (در حال خروج) صد هزار رأی
هم بدهید خلاف قانون است.

نائب رئیس: آقای اخگر؟

اخگر: موافقم.

نائب رئیس: آقای مصدق السلطنه؟

مصدق السلطنه: در خود موضوع عرض دارم.

نائب رئیس: آقای داور؟

داور: موافقم.

نائب رئیس: آقای شیخ جلال؟

آقای شیخ جلال: موافقم.

نائب رئیس: آقای تقی زاده؟

تقی زاده: در اصل موضوع عرض دارم. بنده می خواهم پیش از
مطلب عرض کنم اگر می خواهید کمیسیون درست بکنید و
فکری بکنید و ترتیب مرتب تری درست کنید. بعضی
قانون دان های مجلس هم در این کار بوده اند، ایشان شاید
نظراتی داشته باشند، حالا آقای داور می فرمایند مطابق است من
عرضی ندارم.

نائب رئیس: آقای مصدّر بفرمائید.

مصدّر السلطنه: بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم... اما نسبت به آقای رضا خان پهلوی، بنده نسبت به شخص ایشان عقیده مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند...؛ اما راجع به این موضوع، بنده باید عقیده خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدید نظر در قانون اساسی دو جنبه دارد: یکی جنبه داخلی که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند. یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت...؟ خدایا تو شاهد باش. من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضا خان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد، باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند، اگر قانون اساسی متزلزل شد، ممکن است مملکت به یک

خرابی بیفتد که مطلوب نباشد، آن وقت رضا خان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دارا باشد، مطلوب نیست.

نائب رئیس: آقای داور.

داور: بنده می‌خواهم اظهار تأسف بکنم از این مسئله که آقای مصدالسلطنه در اینجا بیان کردند... امروز حق سلطنت از افراد یک خانواده‌ای باید گرفته شود، آن روز حقوق ملی در قسمت انتخابات عوض شد و یک عده آمدند و حق عده دیگری را اینطور تشخیص دادند و مجالس بعد هم قبول کردند؛ ولی تعجب می‌کنم وقتی که امروز راجع به حقوق یک اشخاصی صحبت می‌شود، می‌گویند ما می‌دانیم که اینها خدماتی به مملکت نکرده‌اند، ولی وقتی که صحبت گرفتن حقوق آنهاست، یک حربه‌ای به نام قانون اساسی در پیش چشم همه جلوه داده می‌شود.

بنده عرض می‌کنم خوب آن روزی که قانون اساسی دست بهش خورد، اگر بناست آن اصلی که حقوق ما را در سیاست بین‌المللی حفظ می‌کند، متزلزل بشود، پس چطور شد

که با تغییر قانون اساسی از آن روز تا به حال یک قراردادی نگذشت که بدون اطلاع مجلس باشد... حقوق خارجه سر جای خودش هست و یقین دارم تا وقتی که ایران به کلی از شرافت بی بهره نشده نمی گویم ده نفر یا بیست نفر تا وقتی که ایرانی به کلی از شرافت بی بهره نشده است، به آن اصلی که قراردادها و مقاولات را موکول می کند به تصویب مجلس هیچکس پیدا می شود که جرأت کند به آن دست بزند.

جمعی از نمایندگان: صحیح است.

داور: پس در این صورت لازم نیست که ما بیائیم و برای دفاع از خانواده ای که بی لیاقتی آنها را تصدیق می کنیم، وارد شویم و قضیه را به خونسردی تلقی کنیم و بنابراین بنده تصور می کنم آنچه در این موضوع گفته شود، گفته شده و بیش از این مذاکرات لازم نیست.

جمعی از نمایندگان: مذاکرات کافی است.

نائب رئیس: چند نفر از آقایان تقاضا کرده اند نسبت به این پیشنهاد با ورقه اخذ رأی شود.

بعد از قرائت این پیشنهاد اخذ آراء به عمل آمد؛ نتیجه این طور حاصل شد: عدۀ حضار ۸۵ نفر. مادهٔ واحده به اکثریت ۸۰ رأی تصویب گردید. (دولت و جامعه در ایران - انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ص ۳۹۱؛ حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۷۵؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، ج ۲، ص ۲۶۳؛ تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج ۳، ص ۴۶۵؛ ارتش و حکومت پهلوی، ص ۳۶۱؛ ایران برآمدن رضا خان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۳۷۲؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۱۶۲؛ رضا شاه - خاطرات سلیمان بهبودی، ص ۲۶۵؛ سردار سپه و فروپاشی قاجار، ص ۲۲۹؛ استقرار دیکتاتوری رضا خان در ایران، ص ۱۰۲؛ ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان، ص ۱۳۵؛ سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه، ص ۲۷۲؛ مقاومت شکننده - تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ص ۳۳۹)

تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی، ایران را از یک نظام اداری قبیله‌ای رها ساخت و با ایجاد دولتی متمرکز و مقتدر در دستان فردی که منش تند و خودرأیی داشت، خواسته‌های سیاسی جنبش مشروطیت را به حالت تعلیق

درآورد و از آن پس بیشترین هم رجال سیاسی ایران بر پیشرفت‌های اقتصادی و ایجاد نظام متحدالشکل ارتش و... گردید. به دنبال این تغییر بود که رضا شاه، پارلمان را از حالت واقعی خود تهی ساخت و آن را به صورت مرکزی از دست نشانندگان خود درآورد و ایران را از توسعه‌ی سیاسی بی‌بهره ساخت. از طرفی با تغییر سلطنت، نظام اداری که بر پایه‌ی الگوی بوروکراسی نوین تنظیم شده بود، در سراسر کشور ایجاد و سیستم کشورداری از حالت ایلی به صورت پادشاهی - که از حالت استبدادی رنج می‌برد - تبدیل گشت.

ماجرای پرونده‌ی امتیاز نفت و انگلستان

قرارداد داری که از زمان ناصرالدین شاه منعقد شده بود، در ادامه‌ی گسترش بهره‌برداری از چاه‌های نفتی ایران و استقرار حاکمیت پهلوی اول، به یکی از مشکلات آن حکومت تبدیل شد. رضا شاه برای حل آن تیمورتاش - وزیر دربار - را مامور حل آن کرد و با طی مراحل مذاکرات فی مابین، صورت نهایی آن در ۷ خرداد ۱۳۱۲ از تصویب مجلس گذشت. (نفت در دوره‌ی رضا شاه - اسنادی از تجدیدنظر در امتیازنامه‌ی داری، ص ۲۲۷ - ۲۳۸ و...؛ اسنادی از امتیاز نفت شمال، ص ۲۳ - ۴۳ - ۷۸ و...؛ زندگی نامه‌ی اللهیار صالح، ص ۱۰۸؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران، ص ۲۰۴)

مذاکرات مربوط به شراکت ایران و انگلیس در استخراج و فروش نفت بر پایه‌ی قرارداد داری، در شش دور انجام گرفت و بدون دسترسی به نتیجه‌ای پایان یافت؛ از آن پس و در حین انجام مراحل پایانی این مذاکرات، عده‌ای از سیاستمداران ایرانی در مصاحبه‌ها و گفتگوهای خود به بیان

نظرات دولت متبوع خود پرداختند؛ در این میان، محمد علی فروغی - که سمت وزیر امور خارجه را بر عهده داشت - هم مصاحبه‌ای با خبرنگار یونایتد پرس امریکا در مسکو - مستر یوگن لاینز - انجام داده است که در روشن‌گری آن مسئله از اهمیت برخوردار است؛ این مصاحبه را فروغی وقتی که عازم ژنو بوده، در طی توقف خود در مسکو در محل سفارت ایران انجام داده است.

لاینز: به عقیده عالیجناب نتیجه نهائی این عمل (تسلیم

عرضحال ایران به شورای جامعه ملل به ژنو) چه خواهد بود؟

فروغی: شاید بی اطلاع نباشید که ما خودمان قبلاً در این صدد بودیم عرضحالممان را به شورای جامعه ملل تسلیم کنیم، زیرا دولت بریتانیای کبیر از همان آغاز کار رویه‌ای که منافی با اصول مودت موجود بود، در این قضیه (اختلاف ایران با شرکت نفت) پیش گرفت و شروع به تهدید و آوردن فشار به ما کرد. اگر حقیقت را بخواهید هیچ دلیلی برای اتخاذ چنین رویه‌ای وجود نداشت؛ زیرا خود دولت ایران، همزمان با اعلام

الغای امتیاز داری، نظر خود را نسبت به مذاکرات آینده اعلام کرده و به شرکت نفت اطلاع داده بود که حاضر است قراردادی جدید که راعی احترام و حقو عادلانه طرفین باشد با آنها ببندد. اما دلیل این قسمت هنوز برایمان روشن نشده که چرا و تحت تاثیر کدام انگیزه‌ی سیاسی، حکومت انگلستان به این نتیجه رسیده که باید در اختلافی که تنها مربوط به دولت ایران و شرکت نفت است، دخالت نماید...

لایتنز: هیئت نمایندگی ایران که برای جواب دادن به عرضحال انگلستان عازم ژنو هستند، از چه کسانی تشکیل شده، و اگر هیئتی ویژه برای این منظور به ژنو می‌رود، رئیس این هیئت کیست؟

فروغی: دولت ایران تصمیم دارد برای دفاع از حقو خود هیئتی ویژه به ژنو بفرستد. اعضای اصلی این هیئت عبارتند از: ۱- جناب آقای علی اکبر داور - وزیر دادگستری ایران به عنوان رئیس هیئت. ۲- جناب آقای حسین علاء که تا این اواخر وزیر مختار ما در پاریس و سابقاً وزیر مختار ایران در واشنگتن و

چند سالی است که نماینده اول ایران در جامعه ملل هستند به عنوان نائب رئیس. و عده‌ای اعضای فرعی که احتیاج به ذکر نامشان نیست.

لایتنز: در عرض مدتی که مذاکرات برای حل اختلاف طرفین ادامه دارد، آیا امکان چنین امری هست که دولت ایران با به هم زدن وضع موجود اختلالی در کار استخراج نفت و سایر عملیات فنی شرکت ایجاد نماید؟

فروغی: تصور می‌کنم این سوال ضمن پاسخ به سوال اولتان داده شد به این معنی که دولت ایران که امیدوار است به توافقی نوین با شرکت برسد، موضع خود را در این باره به طور قطع بیان کرده و آن عبارت از این است که به هیچ وجه خیال ندارد در فعالیتهای فنی و تجاری شرکت نفت از قبیل استخراج نفت، صدور آن و غیره دخالت ورزد و باعث متوقف شدن کارها گردد.

لایتنز: در مطبوعات خارجی گوشه‌هایی به این موضوع زده شده است که امریکائها و شورویها در این قضیه به هم خوردن

روابط دولت ایران و شرکت نفت ذیفعنند. آیا حقیقتی در این شایعات هست؟

فروغی: من این شایعات را جداً تکذیب می‌کنم. حقیقتاً جای تاسف است که پس از گذشت هشت سال از جلوس اعلیحضرت رضا شاه بر تخت سلطنت... هنوز هم فتنه‌گرانی پیدا می‌شوند که به این گونه شایعات ناروا دامن می‌زنند و حقایق اوضاع را به شکلی کاملاً منحرف و معکوس جلوه می‌دهند... در پایان این مصاحبه اجازه بفرمائید این نکته آخرین را هم اضافه کنم که انتشار این قبیل اخبار نادرست در روزنامه‌های خارجی فقط به حیثیت خود آن روزنامه‌ها و نویسندگانشان لطمه می‌زند و از شأن و حیثیت کشوری که چنین روزنامه‌نگارانی را در دامن خود پرورش داده می‌کاهد. (صعود و سقوط تیمورتاش، ص ۲۲۷)

در نهایت با به بن‌بست رسیدن مذاکرات، رضا شاه تدبیری اندیشیده و با اجرای آن در جلسه‌ی هیئت دولت،

ماجرای شرکت نفت داری را مختومه اعلام داشت؛ گزارشی از برخورد رضا شاه را تقی زاده در خاطرات خود آورده است.

روایتی از جلسه‌ای که در آن رضا شاه پرونده‌ی نفت را از بین برد، در خاطرات تقی زاده - که خود در آن زمان جزو هیئت وزیران بود - گزارش شده است؛ تقی زاده می‌نویسد: آن روزی که رضا شاه امتیاز نامه نفت را به هم زد، مرحوم فروغی وزیر خارجه بود. او چندی پیش از این قضیه رفته بود ترکیه و در آنجا مورد احترام و پذیرائی بسیار گرمی قرار گرفته بود. در غیاب فروغی هر وقت رضا شاه صحبت از اقدامی قاطع درباره‌ی امتیاز داری می‌کرد، تیمورتاش جواب می‌داد: قربان، حتماً اقدام خواهیم کرد، ولی بهتر است صبر کنیم تا آقای وزیر خارجه - فروغی - هم از آنکارا بازگردند. رضا شاه باطناً از این حرف وزیر دربار - تیمورتاش - خوشش نمی‌آمد.

در این ضمن وزیر خارجه - فروغی - از آنکارا بازگشت. رضا شاه با فروغی خصوصیتی داشت که با هیچ یک از وزرای دیگر آن خصوصیت را نداشت. قبل از آن حرکت

عجیب که پرونده نفت را لوله کرد و انداخت تو بخاری، فروغی را احضار کرده و به او گفته بود: امروز می‌آیم جلسه کابینه و به تمام وزرا تشدد می‌کنم و به خود تو هم ممکن است بد بگویم. دلگیر نشو. این مطلب را به تقی‌زاده هم بگو، ولی غیر از شما دو نفر کسی نباید از نقشه من آگاه گردد. سپس موقعی که فروغی مرخص می‌شود و می‌خواهد از دفتر شاه بیرون بیاید، رضا شاه از پشت سر، فروغی را صدا زده و دوباره تأکید می‌کند که به تقی‌زاده هم بگو که مسبب به قضیه باشد.

رضا شاه سپس به جلسه کابینه آمد و با عصبانیت و خشم رو به اعضای هیئت دولت گفت: هی به من می‌گوئید صبر کنید تا وزیر خارجه - فروغی - از سفر برگردد. وزیر خارجه، داخل چه آدمی است. در این قبیل کارها همین قدر که خودم تصمیم بگیرم، کافی است. رضا شاه سپس پرونده را از روی میز برداشت و به داخل بخاری که در آنجا قرار داشت، انداخت.

وقتی رضا شاه از جلسه بیرون رفت، تیمورتاش بدبخت که بدنش از ترس مثل بید می‌لرزید، رو کرد به وزرا و گفت: آقایان، شما تشویشی نداشته باشید. تغیر اعلیحضرت و این اوقات تلخی که نشان دادند، متوجه من بود و آقای وزیر دارایی - تقی‌زاده - (زندگی طوفانی، ص ۲۳۲؛ صعود و سقوط تیمورتاش، ص ۲۸۹)

در ماجرای امتیازنامه‌ی داری و مواجهه‌ای که دولت ایران با شرکت نفت انگلیسی و به تبع آن با دولت انگلیس روبرو شد، در نظام نوین بین‌المللی از اهمیت چشمگیر ایران حکایت می‌کند؛ با این ماجرا، دولت ایران در معادلات دیپلماتیک دنیای جدید به نقشی دست یافت که پیش از آن سابقه نداشته است و کشورهای خارجی بر این امر واقف شدند که ایران مقتدر با یک دولت منضبط و توانمند می‌تواند برای منافع آنها در منطقه‌ی خاورمیانه خطرناک باشد و از این پس نمی‌توان از نقش ژئوپلیتیک ایران در روابط جهانی غافل بود. همچنین با این ماجرا نطفه‌های اولیه‌ی یک آگاهی ملی در سطح ایران شکل گرفت و ملیت‌گرایی گسترده‌ای را در میان

نخبگان سیاسی و فرهنگی به وجود آورد؛ ملیت‌خواهی که از دوران مشروطه‌خواهی در خفا و با شدت و ضعف بروز کرده بود، با این ماجرا به جریان رسمی دولتی تبدیل شد.

تأسیس دادگستری در ایران

بعد از آرامش نسبی که بر کشور حاکم شد، علی اکبر داور یکی از نزدیکان رضا شاه و حقوق دانی که در رأس وزارت عدلیه قرار گرفته بود، برای بازسازی نظام قضایی و حقوقی ایران، به انحلال عدلیه و ایجاد دادگستری جدید پرداخت. وی بعد از اخذ مجوز قانونی از مجلس شورای ملی، تمامی ارکان و قوانین قضایی را منحل و به جای آنها سیستم تازه‌ای مستقر کرد که دربرگیرنده‌ی تمامی مراحل قضایی در کشور و حتی زبان حقوقی نیز بود. (علی اکبر داور و تجدد حقوقی در ایران، ص ۶۵)

داور در سخنانی که مقابل نمایندگان برای گرفتن اختیارات و انحلال عدلیه در مجلس اظهار کرده، بهتر از هر سندی هدف خود را از تحولات حقوقی ایران بیان نموده است؛ وی در اشاره به علت اقدام‌اش در پاسخ به بهبهانی می‌گوید: «... بنده می‌دانستم این عدلیه که از اول مشروطیت که مردم آمدند خواستند کاری بکنند و پدر محترم شما بانی آن بود، برای این

بود که عدالتخانه درست کنند. همین مشروطیت از روزی که آمد و پایه عدالتخانه را خواست به زمین بگذارد، از آن روز تا به حال یک تشکیلاتی شد و کارها به یک ترتیبی شد و امور به یک شکلی جریان پیدا کرد که همه مردم ناراضی و مأیوس و همه بدبخت بیچاره شدند... و با وجود این‌ها بنده می‌دیدم همین طور می‌ماند، خوب چرا می‌ماند؟ یک چیزی را که همه بر خلاف آن بودند چطور باقی ماند؟ برای این که بنده می‌دانستم یک اشخاص مؤثر و یک اشخاص متفرد از آن اساس تقویت می‌کنند، حمایت می‌کنند. وای به حال آن کسی که تهور به خرج بدهد و دست به آن اساس بزند. بنده این‌ها را می‌دانستم، به همین جهت بود که بنده نمی‌خواستم وارد این کار بشوم. بالاخره عجالاً کاری است شده... بنده نشستم، فکر کردم و راهی برای اصلاح این قوه و ترتیب این دستگاه ندیدم مگر این که اساساً بگویم عجالاً این تشکیلات منحل و روی یک اساس دیگری یک بنائی بگذاریم و مدعی هستیم که اگر سنگ جلو پای بنده انداخته نشود،... بله بنده می‌خواهم این کفر را بگویم و بگویم این تشکیلات غلط است،... بلی بعد از تجربه

معلوم شده است که غلط است... پس از چند سال تجربه معلوم شده است که این تشکیلات با اوضاع و احوال مملکت ما تناسب درستی ندارد...»

اقدامات داور در راستای تحقق سخنانی بودند که او در زمان درخواست خود از مجلس شورای ملی مطرح کرده بود؛ وی در دفاع از لایحهٔ پیشنهادی خود می‌گوید: «...افکار عامه و نظریات مجلس و تصمیم دولت همیشه متوجه اصلاحات قوهٔ قضائیه بود و تشکیلات موجود را برای تأمین نظریات اصلاحی کافی نمی‌دانستند. واضح است که اساس این اصلاحات مبتنی بر دو اصل است: ۱- رفع نواقص قوانین که به موجب تجربه و عمل مشهود گردیده و ۲- اصلاح تشکیلات عدلیه از حیث صلاحیت اشخاص... نظر به این که اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام مأمورین و صاحب منصبان مؤسسات قضایی و اداری عدلیه محتاج به یک اصلاحات اساسی فوری است و تا این زمینه و در باب انتخاب اشخاص اختیاراتی از طرف مجلس مقدس به وزیر مسئول داده نشود، هیچ اصلاحی مقدور نخواهد شد...» (صورت مذاکرات مجلس

شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، مذاکرات ۲۷ بهمن ۱۳۰۵،
ص ۵۰۱)

داور پس از کسب پشتوانه قانونی از مجلس و با
تمدید لایحه خود در ۲۵ خرداد ۱۳۰۶ خورشیدی، با تشکیل
«کمیسیون اصلاح قوانین عدلیه» که کسانی چون: میرزا حسن
خان مشیرالدوله - محمد مصد - میرزا محسن خان صدر -
منصورالعدل و میرزا احمد خان شریعت‌زاده، در آن عضویت
داشتند، اجرای طرح اصلاحی خود را در چهار محور شروع
کرد:

الف) انحلال تشکیلات عدلیه موجود و از بین بردن
سازمان‌ها و متصدیان امور قضایی که از کارآیی باز مانده
بودند. داور در سخنانی که هنگام افتتاح دادگستری ایراد کرد،
سازمان جدید قضایی را در امور زیر برشمرد: ۱- اصل وحدت
قاضی، ۲- افزایش شعب تمیز ۳- تقسیم شعب استیناف و بدایت
به شعبات ثابت و سیار، ۴- ایجاد اطاق اصلاح، ۵- بازسازی
صلحیه‌های محدود و بلدیّه، ۶- ایجاد دفترخانه‌های جداگانه

برای شعبات، ۷- افزایش شعبات استیناف در ولایات همدان و اصفهان، ۸- افزایش حوزه بدایت در ولایات از ۱۱ حوزه به ۳۵ حوزه، ۹- دایر کردن اداره ثبت در دیگر ولایات.

ب) انتخاب اشخاصی که صلاحیت تصدی امور قضایی را داشتند. داور برای انتخاب افراد تازه، عده‌ای از قضات را از میان نمایندگان مجلس شورای ملی برگزید. عده‌ای دیگر را از میان حوزویان انتخاب کرد. کسانی را که سابقه تحصیلات حقوقی داشتند، از دیگر وزارت‌خانه‌ها به کار گماشت. برخی از افراد تحصیل کرده اروپا را که یا تازه به ایران آمده بودند و یا در غرب مشغول تحصیل بودند، به کار قضاوت فرا خواند. هم‌چنین برای برخی از مناصب، از مستوفیان سابق و خوش نام وزارت مالیه استفاده کرد. و بالاخره عده‌ای از فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی حقوق را نیز برای استقرار در دادگستری جدید به کار گرفت.

ج) ایجاد شرایط جدید برای استخدام قضات و الغای قوانین پیشین. داور در این رابطه در همان سخنرانی، ویژگی‌ها و

مشخصات دادگستری نوین را در این موارد برشمرد: ۱- به کارگیری افراد پاکدامن و آشنا به علوم جدید، ۲- انحصار قوه قضاوت و حکومت به دست دولت و تمرکز آن در تشکیلات قضایی مملکت، ۳- اجباری کردن ثبت املاک و معاملات غیر منقول، ۴- اصرار بر اجرای قاطعانه قانون مرور زمان، ۵- ایجاد محاکم جدید جزایی و دیوان‌های جنایی، ۶- صدور رأی بر مبنای قوانین جامع نوین و عدم ملاک قرار گرفتن عقاید فقهی شخصی از سوی قاضی.

د) وضع قوانین تازه به صورت لوایحی که از سوی دولت به صورت آزمایشی اجرا می‌شدند و در صورت موفق بودن به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسیدند. روزنامه اطلاعات در شماره ۱۴۷ خود به تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۰۵ این اقدامات اصلاحی داور را در دادگستری «انحلال کمپانی» نامیده بود. اصطلاحی که ایهامی از نظام کهنه اعمال نفوذها را در خود داست؛ در آن دوران قانون جدید مدنی - قانون آیین دادرسی مدنی و قانون مجازات عمومی به تصویب رسیدند. قانون اصول محاکمات و مجازات نظام (قانون آیین دادرسی

ارتش) - قانون اصول تشکیلات جدید وزارت دادگستری به تصویب رسید و اقدامات اصلاحی حتی تا قانون لغو کاپیتولاسیون نیز رسید.

قضات جدیدی برای تشکیلات تازه از میان افراد صاحب نظر و دارای قدرت اجرایی امور قضایی استخدام شدند و قوانین اصلاحی را به صورت آزمایشی به مرحله اجرا رساندند؛ قانون جدید تجارت - قانون ثبت اسناد و املاک - قانون مربوط به شرایط ازدواج - قانون ضابطین دادگستری و ایجاد دیوان عالی کشور از اقدامات اصلاحی داور بودند که از مراحل ابتدایی گذشته و به قوانین ثابت قضایی کشور تبدیل شدند.

هم چنین در فهرست اقدامات اصلاحی داور می توان به تشکیلات نوین دادرها - ایجاد دیوان جزای عمال دولت - تشکیل هیأت تفتیشیه مملکتی - نظام مند کردن زندانهای کشور و از بین بردن حق مصونیت قضایی خارجیان (کاپیتولاسیون) اشاره کرد.

مجموعه قوانین و مقررات تصویب شده در جریان ایجاد دادگستری نوین و سال‌های بعد، به بیش از ۲۲۰ مصوبه در مقررات قضایی و حقوقی می‌رسد که فقط ۱۲۰ لایحه در دوران وزارت علی اکبر داور تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی شده است.

در تکمیل اصلاحات قضایی، زبان فارسی نیز به تناسب وضعیت جدید و نهادهای تازه، مفهوم پیشین را با واژه‌های نوین در بیان مسائل قضایی و همبسته‌های آن جایگزین نمود و واژگانی چون: آیین‌نامه - بازپرس - پرونده - پژوهش‌خواه - پژوهش‌خوانده - گردش کار - دادرسی - دادستان و... برای روابط قضایی وارد زبان فارسی شدند.

داور اصلاحات خود را تا حدی گسترش داد که حتی شیوه لباس پوشیدن قضات را نیز در بر گرفت و ساختمان‌های دادگستری نیز از این اصلاحات بی‌نصیب نماندند.

داور به درستی تشخیص داده بود که نهاد دادرسی سنتی از نابسامانی رنج می‌برد و با آن آشفتگی که قضاوت

شرعی در حل دعاوی مردم گرفتار است، نمی‌توان به عدالت و برابری حقوقی - که از اهداف جنبش مشروطیت بود - رسید؛ به همین خاطر داور در راستای اجرای مفادی از قانون اساسی که در متمم آن مورد توجه قرار گرفته بودند، انحلال عدلیه و بنیاد دادگستری را بر عهده گرفت؛ اصل ۲۷ متمم قانون اساسی با صراحت تفکیک قوای سه‌گانه و تقسیم قدرت را پذیرفته بود و اصل ۷۱ متمم قانون اساسی مقرر می‌داشت: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه، مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند.»

داور به استناد ماده ۱۷۴ قانون اصول تشکیلات عدلیه، لایحه اعطای اختیارات را برای رفع نواقص قوانین قضایی و اصلاح تشکیلات عدلیه، به مجلس ششم تقدیم نمود و مجلس شورای ملی در جلسه ۲۷ بهمن ۱۳۰۵، آن را در ماده واحده و یک تبصره به تصویب رسانید.

رضا شاه در ترکیه

ایران و عثمانی دو کشور همسایه در منطقه‌ی استراتژیکی قرار دارند که در طی دوران به تناسب مسائلی که قدرت‌های همجوار دیگر و بیگانگان بر آنها و دیگر مناطق بین‌النهرین تحمیل می‌کردند، در دوره‌ی قرن نوزدهم صحنه‌ی برخوردهای نظامی و درگیریهای سیاسی بودند و این برخوردها تأثیرات ماندگاری بر مناطق مرزی و منافع تجاری هر دو طرف از خود بر جای می‌گذاشت؛ در دوره‌ی ناصرالدین شاه یک بار بعد از معاهده‌ی الرزنة الروم، احتشام السلطنه به تعیین خطوط مرزی مبادرت کرد، اما با سپری شدن زمان و اتفاقاتی که در مناطق مرزی میان ایران و عثمانی افتاد، اقدامات او به فرجام منطقی خود نرسید؛ وقوع جنبش مشروطیت در ایران و تحولاتی که امپراتوری عثمانی را به کشوری جدید با نام ترکیه تبدیل نمود، بر روابط میان این دو همسایه آثاری مترتب کرد که تجدید نظر در اقدامات و تعریف دوباره‌ی روابط را می‌طلبد؛ به واسطه‌ی دوران بحرانی از مشروطیت تا استقرار نظام شاهنشاهی پهلوی، حل این مسائل به محاجرا موشی افتاد تا

اینکه با سفارت محمد علی فروغی در استانبول و تهیه مقدمات نزدیکی دو کشور ایران و ترکیه به همدیگر، مسافرت رضا شاه به آن کشور برای پروسه‌ی تنش‌زدایی ضروری تشخیص داده شد و با این مقدمات رضا شاه عازم اولین و آخرین سفر خارجی خود شد. (تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۱۳۶؛ یادگار عمر، ج ۲، ص ۳۰۲؛ در دوره پادشاهی پنج شاه، ص ۲۴۴؛ رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ص ۱۵۴)

در ساعت ۲/۳۰ دقیقه بعد از ظهر سه شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۱۳ خورشیدی قطار حامل رضا شاه و ۱۸ نفر از همراهانش بعد از طی یک مسیر طولانی، در راه‌آهن آنکارا ایستاد؛ آیین استقبال به افتخار رضا شاه و هیأت همراه با برافراختن پرچم‌های دو دولت جدیدالتأسیس ایران و ترکیه و ادای احترام گارد مخصوص، شروع به نواختن سرودهای ملی دو کشور کرد. جمعیت انبوهی برای خوشامدگویی به رضا شاه که مطبوعات ترکیه از او به (مهمان بزرگ ما) نام برده بودند، ایستگاه آنکارا و پیرامون آن را پر کرده بود.

با پیاده شدن رضا شاه و هیأت همراه از قطار، مصطفی کمال آتاتورک و اکثر اعضای بلند پایه‌ی حکومت ترکیه که بر سکویی به انتظار ایستاده بودند، به آنان خوشامد گفتند. در میان مراسم استقبال، گارد احترام ۲۱ تیر توپ شلیک کرد و در یک طرف هم انبوه پیشاهنگانی قرار گرفته بودند که با لباس‌های متحدالشکل و آرایش ویژه صف‌آرایی کرده بودند، به اجرای سرود پرداختند؛ به محض آن که رضا شاه از قطار پیاده شد، آتاتورک از او استقبال کرد و دو نفری از برابر گارد احترام و صفوف پیشاهنگان عبور کردند و در برابر جمعیتی که در جلوی ایستگاه گرد آمده بودند، به سخنرانی کوتاهی پرداختند. سپس از آنجا به سوی اتومبیل روبازی که انتظارشان را می‌کشید رفتند و سوار شدند. در مسیر حرکت اتومبیل از ایستگاه تا کاخ مردم - محل اقامت رضا شاه و هیأت همراه - دو رئیس کشور در عقب اتومبیل کنار هم نشسته بودند و به ابراز احساسات مردمی که در طول خیابان‌های پایتخت صف کشیده بودند، پاسخ می‌گفتند.

رضا شاه و هیأت همراه بعد از گشتی در پایتخت و دیدار از تمام مراکز عمومی شهر که با پرچم‌های ایران و ترکیه آذین شده بودند، در ساعت ۸ بعد از ظهر همان روز به اقامتگاه آتاتورک در آنکارا رسیدند. در جشن پذیرایی شام به افتخار رضا شاه ۴۸ مهمان دعوت داشتند که بسیاری از آنان دیپلمات‌های خارجی مقیم ترکیه بودند. این شام نخستین فرصت را در اختیار دو رئیس کشور نهاد تا زمانی را در کنار همدیگر بگذرانند و همه گزارش‌ها حاکی از آن بود که به سرعت با یکدیگر دوست شدند. آشنایی رضا شاه به زبان ترکی آذربایجانی به هر دو امکان داد که بیشتر مواقع بدون نیاز به مترجم و مستقیماً با همدیگر گفتگو کنند. در این مراسم مصطفی کمال در سخنانی گفت: ما با شادی فراوان ورود اعلیحضرت همایون رضا شاه رهبر ملت برادر خود را به ترکیه خوش آمد می‌گوییم. حضور اعلیحضرت مایه افتخار تمام ملت ترکیه است. دو ملت در تاریخ خود گاه دوره‌های بسیار دشواری را تجربه کرده‌اند. با این حال هرگاه با یکدیگر همکاری داشته‌اند پیشرفت نموده‌اند. جمهوری ترکیه داشتن

روابط خوب با ایران را کانون سیاست خود می‌داند... ترکیه و ایران هزاران سال تمدن‌های والایی داشته‌اند و امروز با گام‌های بزرگ پیش می‌روند... و با حضور اعلیحضرت در این جا دوستی دو ملت برادر روز به روز افزایش می‌یابد... و بی تردید تمدن جهانی از این امر استقبال خواهد کرد... و ملت‌های ما راه صلح را ادامه خواهند داد که بخشی از صلح جهانی است که به آن امیدواریم...

رضا شاه نیز در پاسخ به مصطفی کمال، در حضور مهمانان داخلی و خارجی و از جمله سفیر بریتانیا از جای خود بلند شد و خطاب به جمع حاضرین طی سخنانی گفت: دوست بزرگ و برادر عزیز، رئیس جمهور محترم جمهوری بزرگ ترکیه: محبتی که ملت ترکیه ضمن پذیرایی از من ابراز داشت، بر من اثری پایدار گذاشت. از اولین روز پادشاهی‌ام احساس کردم به دوستی با ترکیه نیاز دارم و به همین دلیل خوشحالم و می‌بینم که اکنون صمیمانه‌ترین روابط میان ترکیه و ایران وجود دارد. این دو ملت همسایه و برادر می‌توانند به سوی ترقی و تمدن پیش بروند....

از رویدادهای مهمی که طی اقامت رضا شاه در آنکارا اتفاق افتاد، تشکیل ضیافت‌هایی بود که به افتخار او توسط روستو - وزیر خارجه - عصمت اینونو - نخست وزیر - و کاظم پاشا - سخنگوی مجلس - داده شدند. اینونو در جریان بازدید رضا شاه از مجلس ملی بزرگ ترکیه طی سخنانی گفت: اعلیحضرت به شما خوش آمد می‌گوییم. مردمی که با دیدن شاه چنین شور و اشتیاقی از خود نشان دادند، در واقع محبت خود را به ملت ایران نمایاندند. ملت ترکیه که به تازگی از یک دوره ستیزه‌جویانه رهایی یافته، می‌داند که ایران استقلال خود را با بزرگی و مبارزه کسب کرده است. عزم راسخ داریم اکنون که هر دو ملت نیرومند و استوار هستند، راه پیشرفت و معرفت را بپیمایند و این دو را نیز به بهترین وجه کسب کنند. همه این آیین‌ها به جامعه بین‌المللی می‌فهماند که هدف ما این است، زیرا آن چه گفته شد با احساس و اعتقاد بود... پس از سخنان عصمت اینونو، رئیس مجلس ملی پشت تریبون رفت و اعلام کرد مجلس ملی بزرگ ترکیه هم اکنون

مراتب دوستی خود را به مجلس شورای ملی ایران تلگراف کرده است.

در روزهای پایانی اقامت رضا شاه در ترکیه، کنسولگری ایران ضیافتی از سوی جماعت ایرانیان مهاجر به استانبول ترتیب داده بود. رضا شاه در حالی که در برابر انبوه ایرانیان مقیم استانبول ایستاده بود، چنین گفت: چیزی که در این سفر باعث خوشحالی فراوان من شده، وحدتی است که میان ملت‌های ترکیه و ایران نشان داده می‌شود. از این به بعد شما باید فکر کنید که ترکیه وطن دوم شماست و ترک‌ها برادران شما هستند. با آنها ابراز دوستی کنید. آرزو دارم در طول سلطنتم بدگمانی‌ها و کشمکش‌هایی که دو دولت را در خود غرق کرده و از هم جدا می‌ساخت، کنار گذاشته شود. می‌خواهم آن دوستی جای دشمنی را که معلول جهل و ناآگاهی بود بگیرد. امیدوارم از این پس این دو ملت با سازگاری دست به دست هم بدهند و به یکدیگر اعتماد کنند و با هم به زندگی و همزیستی در شادی و ترقی بگذرانند. (روزنامه اطلاعات، ۲۸ خرداد ۱۳۱۳خ؛ جمهوریت، ۱۱ حزیران

۱۹۳۴م؛ سالنامه پارس، ۱۳۱۴خ، ص ۸۸؛ رضا شاه در آینه
خاطرات، ص ۶۵؛ زندگی پرماجرای رضا شاه، ص ۳۶۶

بالاخره رضا شاه پهلوی بعد از ۲۶ روز اقامت در
ترکیه و انجام پاره‌ای مذاکرات در مسائل اختلافی میان ایران و
ترکیه و حل آنها، به ایران بازگشت و این سفر دوران
کشمکش‌های سیاسی و جغرافیایی را که میان ایران و عثمانی
سابقه‌ای چندین ساله داشت، پایان داد و دوران جدیدی میان
دو کشور بر اساس اصول روابط دیپلماتیک بین‌المللی و حفظ
حسن همجواری در منطقه بنیان نهاد.

استعفای رضا شاه پهلوی

با ورود نیروهای متفقین به ایران، ارتش از هم پاشیده و اقتدار دولت از هم گسیخت. رضا شاه تحت فشار دولت‌های متفق مجبور به استعفا شد. او پس از استعفا و تعیین پسر خود - محمد رضا - به پادشاهی از ایران خارج و در جزیره‌ی موریس اقامت کرد.

در مقدمات استعفای رضا شاه، دست پیدا و پنهان نیروهای متفقین در جریان بود؛ در روایتی از آن دوران، سر ریدر ویلیام بولارد - وزیر مختار انگلیس در ایران - با لحنی اعتراض‌آمیز به سهیلی - وزیر امور خارجه - می‌گوید: شاه مشغول تحریکات زیادی علیه ما است. بولارد در خاطرات روز دوازدهم سپتامبر ۱۹۴۱ برابر با ۱۳۲۰/۶/۲۱ خود با اشاره به توافقی که میان انگلستان و شوروی راجع به رفتن رضا شاه انجام گرفته بود، متن تلگراف وزارت امور خارجه کشور متبوع خود را این گونه درج می‌کند: «... ما راجع به آینده ایران بحث کردیم و او - مایسکی سفیر شوروی در انگلستان - این نظر را

بیان کرد که: شاه هر چه زودتر برود بهتر است. واضح بود که هیئتهای دیپلماتیک ما در تهران هر دو متقاعد شده‌اند که با شاه هیچ کاری نمی‌شود کرد. بعد از مقداری بحث بیشتر، عالیجناب موافقت کردند که من لزوماً به سر ریدر بولارد دستور دهم راجع به جانشین شاه و در موضوع اتحاد ایران - شوروی با حکومت ایران وارد گفتگو شود...» بر این اساس بولارد وارد مذاکراتی با سهیلی - نخست وزیر وقت ایران - شد تا مقدمات انتقال سلطنت را به انجام برساند؛ او در دیدار با سهیلی بر این تصمیم تأکید داشت که به سهیلی گفته بود: بهتر است ما مذاکرات فرعی را قطع کنیم تا تکلیف شاه روشن شود و مادام که رضا شاه در اریکه سلطنت قرار دارد، هیچ قدمی در راه التیام روابط برداشته نخواهد شد.

به دنبال این برخورد، محمد علی فروغی - نخست وزیر وقت ایران - بولارد را به خانه‌ی خود دعوت کرده و با او وارد مذاکره می‌شود؛ به دنبال این مذاکرات و کسب تکلیف از لندن راجع به استعفای رضا شاه و تعیین جانشین او، این نقشه به اجرا درآمد و قرار می‌شود که این مساله را خود فروغی به رضا

شاه اطلاع دهد؛ به همین منظور محمد علی فروغی روانه‌ی کاخ سعدآباد می‌شود. به نقل پسر فروغی - محمود - وقتی وارد کاخ می‌شوند، رضا شاه را در حالت مضطرب و آشفته می‌بینند؛ فروغی با لطایف‌الحیل موضوع استعفا را به رضا شاه می‌گوید و به او خاطر نشان می‌کند: اعلیحضرت خسته هستند و باید استراحت کنند. یا مسافرتی برای رفع سلامتی و رفع خستگی اعلیحضرت ضروری است.

رضا شاه خطاب به فروغی می‌گوید: آقای فروغی می‌دانی من نظامی هستم. تکلیف من را آنها باید روشن کنند. بگو بینم مذاکرات شما امروز روی چه محوری دور می‌زده است؟ همه را به من بگو تا تکلیف خود را بدانم.

محمد علی فروغی به ناچار تصمیم انگلیسی‌ها را که توسط وزیر مختارشان - بولارد - به او اطلاع داده شده بود مبنی بر استعفای شاه بیان می‌کند و در آخر با اظهار خوشحالی می‌گوید: ولیعهد به سلطنت خواهد رسید و این آرزوی اعلیحضرت جامه‌ عمل خواهد پوشید.

رضا شاه پس از شنیدن سخنان فروغی، سرش را به زیر انداخته و مدتی در اندیشه فرو می‌رود و سپس با حالتی متفکرانه می‌پرسد: خوب، پس از استعفا من باید کجا زندگی کنم و خرج والا حضرت‌ها را کی خواهد پرداخت؟

فروغی می‌گوید: چاکر نظرم این بود ابتدا در اصفهان اقامت فرمائید، ولی حالا می‌بینم از گوشه و کنار زمزمه‌هایی بلند شده، امنیت خیلی از نقاط از بین رفته، ممکن است در داخل کشور شنیدن این اخبار اعلیحضرت را ناراحت کند. بهتر این است یکی از کشورهای آرام و خوش آب و هوا را برای سکونت انتخاب بفرمایند. انشاءالله پس از خاتمه جنگ ملت ایران استدعا خواهند کرد که به کشور بازگردید.

رضا شاه چند بار به پوزخند و مسخره می‌گوید: ملت ایران! ملت ایران!... آقای فروغی، من تاریخ و جغرافی بلد نیستم. تو استاد اینها هستی. بگو ببینم کجا برای زندگی من و خانواده‌ام مناسب است؟

فروغی نام چندین کشور در امریکای جنوبی را می‌برد و وقتی به نام شیلی می‌رسد، به رضا شاه می‌گوید: مثل اینکه در آنجا نمایندهٔ سیاسی هم داریم.

رضا شاه بعد از شنیدن این سخنان خطاب به فروغی می‌گوید: بسیار خوب، پس ولیعهد شاه خواهد شد. آرزوی من همین بود. خودم هم چنین تصمیمی داشتم. رضا شاه بعد از نفس عمیقی می‌گوید: سرنوشت من چنین بوده است.

در این احوال، فروغی از شنیدن این جمله رضا شاه، حالت تأثری پیدا کرده و توانایی خود را برای ایستادن از دست می‌دهد؛ رضا شاه که متوجه وضعیت فروغی می‌شود، زیر بازوی او را می‌گیرد تا زمین نخورد و او را روی صندلی می‌نشاند؛ شاه مجدداً می‌گوید: هر کس سرنوشتی دارد. این هم سرنوشت من بود.

چند روز بعد از این گفتگو، در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، رضا شاه، محمد علی فروغی را به کاخ مرمر احضار می‌کند و به محض رسیدن فروغی به کاخ، او را به اتا

کار خود در طبقه‌ی دوم برده و می‌گوید: استعفای من را بنویس. همین الان عازم اصفهان هستم.

فروغی که از قبل استعفای رضا شاه را حتمی می‌شمرد، پیش نویس استعفانامه را از جیش درآورده و شروع به خواندن آن می‌کند. در این موقع رضا شاه با تعجب می‌گوید: معلوم می‌شود قبلاً استعفای مرا تنظیم نموده‌اند!

سپس فروغی شروع به قرائت متن استعفانامه می‌کند:

نظر به اینکه همه‌ی قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که قوه و بنیه‌ی جواتتری به کار کشور که مراقبت دایم لازم دارد پردازد که اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض و از کار کناره نمودم. از امروز که روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر، تهران ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

رضا پهلوی

رضا شاه بعد از شنیدن متن استعفانامه، از فروغی

می پرسد: همین کافی است؟ چیزی اضافه نمی کنی؟

فروغی در جواب می گوید: ضرورتی ندارد چیزی اضافه شود.

رضا شاه دست خود را دراز می کند تا متن استعفا را بگیرد و

امضا کند که فروغی رو به رضا شاه می گوید: قربان اجازه

بفرمائید آن را روی کاغذ مخصوص پاکنویس کنم.

رضا شاه می گوید: زود باشد، عجله کن.

فروغی با دستان لرزان استعفانامه را پاکنویس نموده و جلو

رضا شاه می گذارد و شاه بدون خواندن، آن را امضا و تسلیم

نخست وزیر - محمد علی فروغی - می کند و سپس به او

می گوید: من دیروز مذاکرات لازم را با ولیعهد انجام داده ام.

حالا او را به شما و هر دو شمای را به خدا می سپارم. (رضا شاه

- خاطرات سلیمان بهبودی، ص ۳۶۷؛ خاطرات سر ریدر ویلیام

بولارد، ص ۱۲۶؛ خاطرات و خطرات، ص ۴۲۰؛ خاطرات
نصرالله انتظام، ص ۹۲؛ ادوار مجالس قانونگذاری در دوران
مشروطیت، ج ۲، ص ۲۲۶؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۲۰۲؛
خاطرات محمود فروغی، ص ۴۳؛ ایران در قرن بیستم، ص
۱۲۳؛ مقاومت شکننده - تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ص
(۳۸۰)

با انتقال قدرت به محمد رضا شاه پهلوی، کشور اگر
چه از یک هرج و مرج عمومی نجات پیدا کرد و بهانه‌ای که
نیروهای متجاوز متفقین در رابطه با همکاری پنهانی ایران و
آلمان در دست داشتند از موضوعیت افتاد، اما با این حال
دوره‌ای در تاریخ ایران شروع شد که با گذار از بهار آزادیهای
سیاسی و اجتماعی، به استبداد فردی محمد رضا شاهی تبدیل
شد و جایگاه ایران در نظام سلطه‌ی نوین جهانی با توجه به
همسایگی که با بزرگترین کشور سوسیالیستی و اردوگاه ضد
امپریالیستی داشت، برخوردهای تازه‌ای را در ایران به راه
انداخت که نخستین قدم آن در ماجرای فرقه دموکرات
آذربایجان و امتیازاتی بود که در استخراج نفت ایران به

کشورهای خارجی - انگلستان و شوروی - داده شد و در سطح داخلی با سپری شدن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به استحکام نظام اقتدار فردی منجر شد و در سطح بین‌المللی، آغازگر دورانی شد که از آن به جنگ سرد نام می‌بردند و نزدیک به پنجاه سال دیپلماسی جهانی را تحت تاثیر خود قرار داد.

بخش چهارم

از استقرار محمد رضا پهلوی تا سقوط نظام

شاهنشاهی

بلوای نان در تهران

ورود نیروهای متفقین به ایران و دست به دست گشتن دولت و دربار، وضعیت بحرانی برای ایران به وجود آورده بود که در نظام معیشتی مردم بیش از هر جای دیگر این بحرانها ظاهر می‌شد. از جمله مسائلی که هر روزه مردم با آن دست به گریبان بودند، کمبود نان بود که با انبار کردن گندم توسط ارتش‌های اشغالگر و احتکار نان از سوی تنی چند از تجار، عموم مردم را در دسترسی به مصرف روزانه‌ی نان با مشکلات جدی مواجه می‌ساخت و مملکت را به طرف قحطی سو می‌داد.

در شهریور ۱۳۲۱/اوت ۱۹۴۲ قوام‌السلطنه - نخست وزیر وقت - قرص نانی را روی میز کنفرانس مطبوعاتی خود گذاشت و گفت: مشکل من این است. اگر بتوانم نان مرغوب در دسترس همه ایرانیان قرار بدهم، سایر مشکلات حل خواهد شد. برای اعتراض به این مساله، عده‌ای از مردم در پاییز همان

سال، دست به تظاهرات و اعتراض زدند که این اعتراضات سر از آشوب و درگیری نیروهای انتظامی با مردم درآورد.

در صبح روز هفدهم آذر ۱۳۲۱ خ/هشتم دسامبر ۱۹۴۲م گروه کثیری از دانشجویان به منظور مطالبه جیره بیشتر نان و اقدام فوری در مورد مسائل بحرانی ایجاد شده از سوی دولت، در خیابان‌های تهران به سمت ساختمان مجلس شورای اسلامی در میدان بهارستان به راهپیمایی پرداختند؛ تماشاگران و گروه‌های سازمان یافته‌ای از جنوب تهران به آنها پیوستند و این عده به زودی به اجتماعی عظیم تبدیل شدند.

آنان با شعار «یا نان یا مرگ» در آنجا تجمع کرده بودند تا درخواستهای خود را به اطلاع نمایندگان مجلس برسانند. در همان حال عده‌ای به پشت تریبون رفته و شروع به ایراد سخنرانی کردند؛ یکی از سخنرانان اعلام کرد: صبح امروز زاهدی استاندار اصفهان به علت عضویتش در حزب ملیون ایران و به دلیل روابطش با فرانتس مایر نماینده آلمان،

بدون خبر توسط سربازان انگلیس دستگیر شده است. جمعیت با شعارهای ضد انگلیسی به این سخنان واکنش نشان دادند.

سخنران دیگری اعلام داشت: سهمیه‌های نان برای تنگدستان در محلهای توزیع دولتی، درست در همان روز دوباره کاهش یافته است.

در این حال سرهنگ ابراهیم ارفع - یکی از نزدیکان و افراد مورد اعتماد شاه - جمعیت را مورد خطاب قرار داد و به آنان اطمینان داد که ارتش دستور صریح دارد که در آن روز مداخله نکند.

سپس افراسیاب آزاد - سردبیر روزنامه نامه آزاد - برای جمعیت سخنرانی کرد و خواستار استعفای قوام‌السلطنه شد.

در این احوال، نمایندگان بعد از تمام کردن جلسات مذاکره، در میان مردم ظاهر شدند و آرامش مردم با دیدن نمایندگان از هم پاشید. مسعودی - یکی از نمایندگان - به شدت توسط مردم کتک خورد. قوای پلیس در مقابل سیل

مردم، از میدان بهارستان عقب نشست و تظاهرات به یک شورش عمومی بدل شد. جمعیت ساختمان مجلس شورای ملی را اشغال کرد و سپس عده‌ای از آنان به طرف مناطق تجاری پیرامون مجلس به راه افتادند و در طول مسیر خود، شیشه‌ها و تابلوها را درهم شکست و مغازه‌ها را غارت کردند.

هنگام غروب، گروههایی کوچک همراه با رهبران خود از جمع اصلی شورشیان جدا شدند و شروع کردند به غارت دست چین شده مغازه‌های عرضه کننده اجناس کمیاب یا گرانبها به خصوص مغازه‌های متعلق به یهودیها، ارمنیها. یک گروه به خانه نخست وزیر - قوام السلطنه - حمله کردند و اثاثیه آن را به آتش کشیدند. در ساعت شش بعد از ظهر ارتش و پلیس به مرکز تهران بازگشتند. هشت تانک در خیابان‌ها ظاهر شدند و به شلیک گلوله‌های مشقی پرداختند. با فرا رسیدن تاریکی شب، شورش تخفیف یافت. (مقاومت شکننده، ص ۳۹۸؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۱۰، ص ۷۹۳۱؛ کالبدشکافی یک تجمع سیاسی در ایران، ص ۹۳؛ از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، ج ۲، ص ۳۰۱؛ روزنامه

اطلاعات، ۱۹ شهریور و ۲۸ اسفند ۱۳۲۰ و ۳۰ مهر ۱۳۲۱؛
سیاست منفی، ج ۱، ص ۹۱؛ ایران در قرن بیستم، ص ۱۲۶)

در صبح روز بعد - ۱۸ آذر - دانشجویان راهپیمایی
دیگری را به سوی ساختمان مجلس شورای ملی ترتیب دادند،
ولی این بار سربازان آنها را هدف آتش مسلسلها قرار دادند و
متفر کردند. در این شورش‌ها بیش از ۲۰ نفر کشته، ۷۰۰ نفر
زخمی و ۱۵۰ نفر دستگیر شدند و ۱۵۰ مغازه غارت یا به آتش
کشیده شد.

تیراندازی به شاه زمینه‌ای برای تجدید نظر در قانون اساسی

روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ خورشیدی - جشن چهاردهمین سالگرد تأسیس دانشگاه تهران - محمد رضا شاه پهلوی برای ارائه دانشنامه‌های دانشجویان فارغ‌التحصیل به محوطه‌ی جلوی دانشکده حقوق می‌رود؛ از ساعت ۲/۵ بعد از ظهر بر حسب معمول گارد احترام صف کشیده است. هیئت وزیران منتظر ورود شاه هستند. در ساعت سه بعد از ظهر، اتومبیل رولزرویس مشکی سلطنتی که چند موتور سوار آژیرکشان آن را اسکورت می‌کردند، وارد دانشگاه شد و در چند قدمی گارد احترام، مقابل در دانشگاه - جایی که هیئت دولت، رئیس وقت دانشگاه (دکتر علی اکبر سیاسی) و ۱۰ - ۱۵ نفر عکاس و روزنامه‌نگار در انتظار ورود شاه بودند، توقف کرد. سرهنگ محمد دفتری رئیس دژبان در اتومبیل را باز کرد. محمد رضا شاه از ماشین پیاده شد و خبردار ایستاد. سرود شاهنشاهی نواخته شد. آنگاه وی به طرف در دانشکده حقوق قدم برداشت و به سمت هیئت وزیران پیش رفت. سپهد مرتضی یزدان‌پناه وزیر

جنگ و سرتیپ محمد علی صفاری رئیس شهربانی، حفاظت شاه را پوشش می‌دادند. عکاسان هم مشغول گرفتن عکس از لحظات ورود شاه به مراسم بودند.

پیش از آنکه شاه به هیئت وزیران که همان طور منظم ایستاده بودند، برسد دکتر سیاسی برای عرض خیر مقدم جلو رفت و داشت می‌گفت: تشریف فرمائی اعلیحضرت را به این حوزه‌ی علمی از طرف خود و قاطبه‌ی دانشگاهیان تبریک... که ناگهان - ناصر فخرآرایی - مردی نسبتاً جوان که لباس تیره‌ای بر تن داشت، از صف گارد احترام پرید بیرون و از درون جعبه‌ی دوربین عکاسی که جلوی چشمان خود گرفته بود، هفت تیر کوچکی بیرون آورد و شروع به تیراندازی به سوی محمد رضا شاه نمود. صدای شلیک پنج گلوله در فضا پیچید. گلوله ششم در خشاب گیر کرد. آنگاه ضارب اسلحه را به طرف شاه پرتاب کرد و از سمت چمن شمالی دانشگاه پا به فرار گذاشت.

با فرار ضارب تیرهایی به سوی او شلیک شد و در همان حال سپهد یزدان پناه با صدای کلفت خود فرمان داد:

بزنید حرامزاده را. سربازان با شنیدن این فرمان، ضارب را که در دستان آنان گیر افتاده بود، زیر ته تفنگ و مشت و لگد گرفتند، تا اینکه او نقش زمین شد. در همین حال از سویی متین دفتری خطاب به سرتیپ صفاری - رئیس شهربانی - گفت: نگذارید او را بکشند، باید محرکش پیدا شود. صفاری جلو رفت با لهجی گیلانی به گاردی‌ها گفت: بروید کنار. بروید کنار. بعد دکتر جهان‌شاه صالح خم شد گوشش را روی سینه‌ی ضارب - ناصر فخرآرایی - گذاشت، بعد گفت: متأسفانه در گذشته است...

در این موقع سرهنگ دفتری با سرعت خود را به شاه رساند و قبل از اینکه شخص دیگری فرصت نزدیک شدن به وی بیابد، او را در اتومبیل سلطنتی جای داده، بی‌درنگ عازم بیمارستان شدند. (مصاحبه با تاریخ سازان، ص ۳۳۸؛ گزارش یک زندگی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ پنج گلوله برای شاه، ص ۸۸؛ از ترور شاه تا ترور سپهد رزم‌آرا، ص ۲۲؛ خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای، ص ۲۵۵؛ خاطرات صدرالاشراف، ص ۴۹۱؛ مأموریت برای وطنم، ص ۷۰؛ پاسخ به تاریخ، ص ۱۱۴؛

اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه؛ بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۰۲؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۳۰۷؛ خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، ص ۱۰۲؛ خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۱۸۲؛ خاطرات ایرج اسکندری، ص ۲۷۵؛ خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی، ص ۱۰۲؛ خاطرات سیاسی مکی، ص ۱۷۹)

با سوء قصد به محمد رضا شاه پهلوی، او توانست چهره‌ای ربانی و کاریزماتیک از خود ساخته و بر فشارهایی که از سوی برخی از سیاستمداران قدیمی بر او وارد می‌شد، فائق آمده و پایه‌های حاکمیت فردی خود را استحکام بخشیده و راه را برای انجام تغییراتی در قانون اساسی که ناظر به گسترش قدرت فردی شاه و مخالف با اصول اساسی مشروطیت بود، هموار نماید.

با فروکش کردن آشفته‌گی‌هایی که به دنبال خروج رضا شاه از کشور و دخالت کشورهای اشغالگر، به وجود آمده بود و دولت را در حالت متزلزلی قرار داده بود، محمد رضا شاه برای

استحکام قدرت خود و جلوگیری از اعمال نفوذ شخصیت‌های سیاسی مستقل که از دوران حاکمیت رضا شاه، انتقاداتی به نحوه‌ی اداره‌ی کشور داشتند، سوء قصد بهمن ماه را بهانه گرفته و برای دستیابی به اقتدار شخصی و تحت امر درآوردن نهادهای قانونگذاری - اجرایی و لشکری، درخواست تشکیل مجلس مؤسسان را برای انجام پاره‌ای تجدیدنظرها در قانون اساسی پیشنهاد کرد. با انجام انتخابات در روز بیست و هشت فروردین ۱۳۲۸ خورشیدی، مجلس مؤسسان تشکیل و بعد از هفت دور جلسه، اصل ۴۸ قانون اساسی با دویست و چهل و شش رأی موافق از مجموع دویست و چهل و هشت نفر از نمایندگان حاضر در جلسه به تصویب رسید و مطابق اصل جایگزین شده مقرر شد: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید.

پنجم اسفند ۱۳۲۷ خورشیدی، محمد رضا شاه پهلوی، برای صورت قانونی دادن به اقتدار فردی خود، با فراخوان عده‌ای از مردان سیاسی کهنه‌کار و رجال صدر

مشروطه، تصمیم خود را مبنی بر تأسیس مجلس مؤسسان و تجدید نظر در موادی از قانون اساسی، عنوان کرد. به گزارش محسن صدر: شاه از بعد از بهبودی، جمعی از رجال و وزرا و نخست وزیران سابق و وکلای مجلس شورای ملی را دعوت کرد و نطق مفصلی ایراد نمود و به تفصیل با تشکیلات مشروطیت که فاقد مجلس سنا و تعادل قوه مقننه است اشاره کرد... و در آخر اظهار داشت که من با این وضع نمی‌توانم سلطنت کنم و اگر ملت و مجلس شورای ملی در مقام رفع این نقائص برنیاید، من ناچارم تکلیفی برای شخص خود تعیین کنم (کنایه بر اینکه استعفا از سلطنت خواهم کرد). و چون واقعه پانزدهم بهمن (سوء قصد به شاه) تأثیر عمیقی در خاطر عامه مردم و نمایندگان مجلس ایجاد کرده بود، بیانات شاه مؤثر واقع شد و مجلسیان را وادار به تصویب تشکیل مجلس مؤسسان و قانون مقدمات تشکیل مجلس سنا نمود... و به این ترتیب استیلای شاه بر مجلس، مسلم و نفوذ شاه زیاد شد. (خاطرات صدرالاشراف، ص ۵۱۵؛ بحران دموکراسی در ایران، ص ۲۹)

محمد رضا شاه در آغاز سخنان خود گفت: مقصود از ملاقات آقایان ذکر مطلب لازمی بود که خواستم از آن استحضار نمایید، البته آقایان به خوبی اطلاع دارند که وضع فعلی کشور متأسفانه از هر حیث درهم ریخته و شیرازه‌ی امور از هم گسیخته شده است... مثلاً پنج سال است که بودجه‌ی مملکت از تصویب مجلس نگذشته... آرزوی من این است که حکومتی مشروطه که قوی‌ترین حکومت‌های دنیاست، بر شالوده و اساس محکمی در این کشور استوار گردد و تأمین این منظور منوط به اراده‌ی نمایندگان مجلس شورای ملی است که اهتمام کنند در مجلس وحدت نظر حکم فرما باشد و حکومت‌ها را برای استقرار و تحکیم اساس مشروطیت تقویت و پشتیبانی نمایند. بنابراین وجود یک اکثریت فوری و ثابت کمال ضرورت دارد و در این صورت مجلس موفق به انجام خدمات مفید و تأمین آسایش و رفاهیت مردم که در نهایت سختی به سر می‌برند، خواهد شد... با توجه به مراتب فوق، با رجال صدر مشروطه مشورت لازم نموده و مصمم شده‌ام که مجلس مؤسسان را تشکیل دهم و از این دعوت دو مقصود

دارم... اول یافتن راهی است که بتوان به وسیله‌ی آن اصلاحات لازمه را به نفع کشور و اجتماع در موقع خود در قانون اساسی به عمل آورد. دوم موضوع اصلاح اصل چهل و هشتم قانون اساسی است. (مجموعه نطقها، پیامها و... محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران از ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰، ص ۶۱ و ۱۳۷؛ زندگی طوفانی، ص ۳۱۵)

پس از سخنان شاه، مستشارالدوله صادر - که از نمایندگان دوره‌ی اول مجلس شورای ملی و مشروطه‌خواهان معروف بود - لب به سخن گشود؛ او قانون اساسی موجود را شتر گاو پلنگ نامید که هیچ شباهتی به هیچ جا ندارد و افزود: از آنجا که محمد علی شاه، شاهی متجاوز و عصیانگر بود، او و تقی زاده و حکیم‌الملک که عضو هیئت تنظیم متمم قانون اساسی بودند، سعی کردند اختیارات محمد علی شاه را به حداقل برسانند، ولی اکنون که شاه تحصیلکرده و دموکرات است، باید حق و اختیارات او را افزایش داد. بنابراین تشکیل مجلس مؤسسان صرفاً اقدامی مطابق با اصول دموکراسی است.

(خاطرات یک نخست وزیر، ص ۳۷۵؛ خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی، ص ۱۰۴)

پس از مستشارالدوله، تقی زاده آغاز سخن کرد و رو به شاه و دیگر حاضران گفت: قانون اساسی که در آن ترتیبی برای تجدید نظر اتخاذ نشده ناقص است. تقی زاده سپس بر این نکته تأکید کرد که چنین ترتیبی در آغاز منظور شده بود، اما در متن قانون اساسی گنجانده نشد. او همچنین در ناتوانی حکومت در تعطیل موقت مجلس، اختیار مطلق مجلس برای رد یا تصویب اعتبارنامه‌ی نمایندگان با دلایل معقول یا بدون آن و مهم‌تر از همه نقش مجلس در بی‌ثباتی دامنه‌دار دولت‌ها اشاره کرد. تقی‌زاده برای اثبات وضع نابسامان کشور و نقش مجلس ملی در آن، به روی کار آمدن و سقوط ۳۸ کابینه در ده سال اول مشروطیت استناد کرد. (بحران دموکراسی در ایران، ص ۱۵)

حکیم‌الملک هم در سخنان خود ضمن تأیید حرفهای مستشارالدوله، از واقعه‌ی سوء قصد به شاه اظهار تأسف نمود و

نقض‌های حقوقی قانون اساسی را بر زبان آورد. وی در توجیه اقدام شاه برای تغییر قانون اساسی گفت: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، پادشاهی دموکرات و آزادیخواه است و در اثر وضع آشفته کشور و عدم توازن قوا و عدم پیشرفت نقشه‌های اصلاحی بود که سوء قصد پانزده بهمن صورت گرفت و اکنون ایشان حق دارند که اقدامات مؤثری در رفع این نواقص به عمل آورند... نقض بزرگ قانون اساسی و مشروطیت ما این است که اختیارات لازم را به شاه جهت انحلال مجلس نداده است. به نظر من هرگاه این ماده بر قانون اساسی اضافه شود، قانون اساسی ما نقض نخواهد داشت.

احمد متین دفتری آخرین کسی بود که در رابطه با تغییر قانون اساسی سخن گفت؛ او با اشاره به سخنان مستشارالدوله گفت: حَقاً نمی‌باید شاه دارای این همه اختیارات باشد. در مورد تشکیل مجلس مؤسسان هم باید با مطالعه اقدام کرد و اساساً باید دید مجلس مؤسسان قانونی هست یا نیست؟... هنوز ما نتوانسته‌ایم در مورد تشکیل مجلس مؤسسان اول که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی تشکیل شد و رأی به خلع قاجاریه داد،

محمل قانونی پیدا کنیم. از اعلیحضرت می‌خواهم که با حقوقدانان بشینیم و ببینیم می‌توانیم راهی پیدا کنیم تا نتایج بدی در آینده حاصل نشود.

محمد رضا شاه در جواب دکتر متین دفتری - که خونسردی خود را از دست داده بود - با حالت عصبانیت فریاد زد: بس است فضولی نکن!

در این موقع رضا حکمت (سردار فاخر) برای اینکه جلسه به خوبی و خوشی پایان بگیرد، رشته سخن را به دست گرفت و از اهانتی که شاه به متین دفتری کرده بود، دلجویی نمود.

با تجدید نظر در موادی از قانون اساسی، اقتدار شخصی محمد رضا شاه فزونی گرفت و راه برای اعمال غیر قانونی که منافعی با روح و فلسفه‌ی مشروطیت بود، چهره‌ی قانونی به خود گرفت تا در مسائلی که پیش روی دربار و شخص محمد رضا قرار داشت، موانع قانونی و اعتراضات افراد سیاسی و نخبگان کشوری، بی‌مورد جلوه‌گر شود. اقدام به

تغییر موادی از قانون اساسی، چنان مهم بود که حتی شخصیتی چون قوام السلطنه نیز با آن مخالفت نمود و بازگشت شیوهی استبدادی را طی نامه‌ای تاریخی به او گوشزد کرد.

ترور حاج علی رزم آرا

به دنبال ناکامی دولت‌های مستعجل در حل مسائل رو به تزاید کشور و فشاری که خارجی‌ان برای مسالهی نفت بر قدرت اجرایی وارد می‌آوردند، سرانجام محمد رضا شاه علیرغم میل باطنی خود، روز پنج تیرماه ۱۳۲۹ خورشیدی، سپهد حاج علی رزم آرای ۴۹ ساله را به نخست وزیری منصوب کرد. (خاطرات و اسناد سپهد حاجعلی رزم آرا، ص ۴۵۸؛ از ترور شاه تا ترور سپهد رزم آرا، ص ۱۱۵)

روز پانزده اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی، دولت به مناسبت فوت آیت الله فیض، آگهی برگزاری مراسم ترحیمی در روزنامه اطلاعات منتشر کرد و از مردم خواست تا صبح روز بعد، در مسجد شاه حضور یابند؛ مخالفان رزم آرا که طیف گسترده‌ای را با انگیزه‌های مختلف سیاسی در برمی‌گرفت، فرصت را غنیمت شمرده و در پی از میان برداشتن او برآمدند؛ با این حال نقشه‌ی ترور او را گروه فدائیان اسلام - که بواسطه‌ی اعمال غیر دینی رزم آرا با او مخالف بودند - به مرحله‌ی اجرا

درآوردند؛ نواب صفوی نیز که هنگام خواندن این خبر در روزنامه، در خانه ابوالقاسم رفیعی به سر می‌برد، بلافاصله کسی را به دنبال خلیل طهماسبی فرستاد و فرصت پیش آمده را برای او تشریح کرد. قبل از غروب، در حالی که خلیل طهماسبی، عبدالحسین واحدی، محمد واحدی و نواب صفوی در منزل رفیعی گرد هم آمده بودند، سید هاشم حسینی تهرانی هیجان زده وارد منزل شد و گفت: آقای فریدون فریدونی گفته‌اند اگر می‌خواهید رزم‌آرا را بکشید، آماده باشید. چون او هم فردا در مراسم ختم شرکت می‌کند. بعد از گذشت ساعتی خود فریدونی هم آمد و همان مطلب را مجدداً تکرار کرد و رفت. آن شب همگی در اتا‌زیر زمین خانه رفیعی زیر کرسی رفتند و تا نزدیکی‌های ساعت چهار - پنج صبح از عشق و شادی نخواستند. صبح روز چهارشنبه شانزده اسفند، خلیل طهماسبی پس از نماز و دعای مفصل، هفت تیر را از نواب صفوی گرفت و به طرف مسجد شاه به راه افتاد. زمان شروع مراسم هنوز فرا نرسیده بود. حدود دو ساعت منتظر شد تا کم کم جمعیت وارد

مسجد شدند. او در حالی که هفت تیر خود را برای آخرین مرتبه واری می کرد، به درون جمعیت رفت.

در مراسم ختم، از جلوی در مسجد تا حیاط و شبستان، پاسبان‌ها در دو صف ایستاده بودند و راهرویی برای تردد مقامات درست کرده بودند. داخل شبستان مملو از افراد سرشناس سیاسی و مذهبی بود. در شاه‌نشین مدخل شبستان، علما نشسته بودند. رزم‌آرا هم با علم به سوی مسجد به راه افتادند. در خیابان بوذرجمهری کنار پله‌های مسجد، اتومبیل نخست وزیر توقف کرد. آن دو در حالی که حرف می‌زدند، از پله‌های مسجد پایین رفتند. علم در کنار نخست وزیر حرکت می‌کرد. اللهیار جلیوند یکی از سه محافظ نخست وزیر در سمت راست او و مصطفی پازوکی در سمت چپ او قرار داشت. لطیف طاهونی پشت سر نخست وزیر بود. پاسبان‌ها در دو طرف شانه به شانه ایستاده بودند و افسران در راهروی خالی قدم می‌زدند. رزم‌آرا و همراهان او نزدیک حوض داخل حیاط رسیده بودند که طهماسبی ناگهان با آرنج خود پاسبانی را کنار زد و در حالی که هفت تیر در دست چپ او قرار داشت، در

فاصله دو قدمی از پشت رزم آرا شروع به تیراندازی کرد. صدای سه یا چهار گلوله شنیده شد. گلوله‌ای که کار رزم آرا را ساخته بود، از پشت سر او وارد و از پیشانی خارج شده بود.

با صدای شنیدن گلوله‌ها، محمد تقی فلسفی که چند دقیقه‌ای بود به منبر رفته بود، از سخن گفتن باز ایستاد. همه به طرف بیرون دویدند. نزدیک حوض بغل سکوی صحن مسجد، نخست وزیر در خون می‌غلطید. هر کس سعی داشت تا زودتر خود را از مسجد نجات دهد. علم لحظه‌ای بالای سر رزم آرا ایستاد و چون یقین کرد که گلوله مغز او را متلاشی کرده و در دم جان سپرده است، از مسجد بیرون آمد تا اولین نفری باشد که به شاه اطلاع دهد: رزم آرا را کشتند و راحت شدیم.

در این موقع محمود هدایت فریاد کشید: این مرد نخست وزیر ایران بود، لااقل از زمین بلندش کنید. چهار نفر آمدند و کشان کشان جسد را بردند بیرون مسجد و در جیبی که آژیر روی آن سوار بود، گذاشتند و به طرف بیمارستان سینا بردند. بلافاصله بعد از ورود به بیمارستان، رزم آرا به اتا عمل

برده شد. وقتی دکتر نبض او را گرفت، هیچ گونه علائم حیاتی مشاهده نکرد. اما برای اطمینان خاطر، دستگاه استاتوسکوپ را به قلب رزم آرا وصل کرد و پس از چند لحظه گوش دادن به قلب گفت، تمام است. در مسجد شاه، پس از کشته شدن رزم آرا و فرار خلیل طهماسبی به طرف بازار زرگرها، پاسبانها که سه محافظ شخصی او را نمی شناختند دستگیر کردند. (اسنادی از بازجویی های شهید نواب صفوی، ص ۸؛ اسرار قتل رزم آرا، ص ۲۹؛ ناگفته ها، ص ۷۹؛ خاطرات سیاسی منصور رحمانی، ص ۲۷۰؛ از ترور شاه تا ترور سپهبد رزم آرا، ص ۱۷۳؛ سیری در نهضت ملی شدن نفت، ص ۲۱۵)

با کشته شدن رزم آرا، یکی از موانع اصلی برای برنامه های در دست اقدام گروه های سیاسی همسو فراهم شد و راه برای انجام اقداماتی چون ملی کردن نفت و... هموار شد.

انحلال مجلس شانزدهم توسط محمد مصدق

در جریان تثبیت وضعیت خود، مجلس شورای ملی از سوی دکتر مصدق منحل اعلام شد تا او بتواند در جنگ قدرت میان خود و دربار، بهتر از نیروهای هوادار خود استفاده کند و به مسأله‌ی ملی شدن نفت بدون دردهای قانونی و حقوقی از سوی طرفداران انگلیس در مجلس بپردازد. انحلال مجلس بعد از فرار محمد علی شاه و اعاده‌ی مشروطیت، در تاریخ ایران برای اولین بار اتفاق می‌افتاد و از این جهت شایسته تأمل و بازنگری است.

روز شنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۳۲ خورشیدی، نمایندگان به طور غیر رسمی در مجلس تشکیل جلسه دادند. در ارتباط با استیضاح دولت دکتر مصدق، یکی از نمایندگان عضو فراکسیون آزادی گفت: فراکسیون آزادی تصمیم قطعی گرفته است که نگذارد استیضاح بدون حضور نخست وزیر که مخالفت صریحی با آیین نامه دارد، مطرح گردد و چون جواب

استیضاح داده نمی‌شود، معلوم خواهد گردید که دولت، مورد اعتماد مجلس نیست و باید برود.

در همان روز فراکسیون نهضت ملی نیز از ساعت ۱۰ صبح تا یک بعد از ظهر به ریاست مهندس رضوی تشکیل جلسه داد. مهندس رضوی در پایان آن جلسه اعلام کرد: مذاکرات ما ناتمام مانده و باید عصر همان روز شنبه در مجلس تشکیل جلسه دهیم. در مورد انتخاب ۵ نفر از فراکسیون نهضت ملی برای مذاکره با نخست وزیر، چون هنوز این موضوع به اندازه کافی پخته نشده است و علاوه بر آن نحوه مذاکره و موضوعاتی که باید با جناب آقای دکتر مصدق مورد مذاکره قرار گیرد تعیین نشده، هنوز تصمیم به ملاقات گرفته نشده است.

بالاخره بعد از چند روز، عده‌ای از اعضای فراکسیون نهضت ملی با مصدق ملاقات کردند؛ در این دیدار دکتر مصدق از کارشکنی‌های جناح اقلیت مجلس به شدت ناراحت بود و خطاب به حاضرین گفت: اکنون چاره‌ای جز این نمی‌بینم

که به مردم مراجعه کرده و دربارهٔ مجلس از آنها کسب تکلیف کنم.

در جلسه‌ی دیگری که میان برخی از نمایندگان مجلس و دکتر مصدق برگزار شد، یکی از نمایندگان شروع به سخن کرد و گفت: آقای دکتر مصدق می‌گوید من خود را برگزیده و مبعوث مردم می‌دانم و باید انتظاراتی را که آنان از من دارند انجام دهم و با ادامهٔ این وضع انجام تعهدی را که در مقابل مردم به عهده گرفته‌ام، برای دولت میسر نخواهد بود و حالا باید از خودشان کسب تکلیف کنم و مشکلات خودم را با آنها یک بار دیگر در میان نهم.

در مقابل این استدلال نمایندگان بر این باور بودند که رفراندوم خلاف قانون اساسی است، دکتر مصدق می‌گوید: من آنچه را که مردم بگویند انجام خواهم داد و ارادهٔ مردم مافوق قانون است و علاوه بر آن قانون برای بهبود زندگی مردم و آبادانی مملکت و بالاخره تحقق دادن به آمال ملی آنان وضع می‌شود و مردم می‌توانند هر راهی را که خود برای انجام منظور

خود انتخاب می‌کنند به دولت مبعوث خود ارائه دهند تا او انجام دهد.

دکتر در برابر این بیان نمایندگان که گفته‌اند
رفراندوم تا به حال در کشور ما سابقه نداشته است، اظهار کرد:
مگر مشروطیت در مملکت ما سابقه داشت؟ مردم خودشان
مشروطه را خواستند و سابقه کار را هم در نظر نگرفتند و چون
عادت و ترقی کشور خود را در آن می‌دیدند، به دنبال آن
رفتند و بالاخره هم بدان رسیدند... کار دولت من به مرحله‌ای
رسیده که به جای چاره‌اندیشی برای مملکت و مردم، تمام
وقت خود را باید صرف مبارزه با مخالفین کنم تا اخلال و
کارشکنی‌های آنان را در کار دولت خنثی سازم.

با حاد شدن اختلاف میان مجلس و دولت، به دعوت
دکتر معظمی رئیس وقت مجلس شورای ملی، آقایان دادور،
مهندس زیرک‌زاده، شاپوری، مجدزاده، گنج‌های و منصف در
ساعت ۶/۵ بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۳۲ در مجلس
گردهم آمدند و دکتر معظمی گزارش ملاقات خود را با

مصدق بدین گونه مطرح کرد: چون آقای نخست وزیر در تصمیم خود پا بر جا بودند، به ایشان گفتم که در قوانین ما پیشینی رفراندوم نشده و به علاوه همانطوری که خود آقایان نمایندگان حضوراً به اطلاع رسانده‌اند با رفراندوم مخالف هستند و عقیده دارند که با میانجی‌گری خود آنها، رضایت خاطر نخست وزیر را فراهم خواهند ساخت و کاری خواهند کرد که رنجش و دل‌تنگی برطرف شود و دولت بتواند در انجام اموری که به عهده گرفته است، موفق گردد. چون جلسه فردا در مجلس به استیضاح اختصاص داده شده و اکثریت نمایندگان نیز به دولت رأی اعتماد خواهند داد و این نیز در تقویت دولت مؤثر خواهد بود، خوب است ایشان دستور دهند وزرا برای جواب استیضاح در مجلس حاضر شوند. ولی آقای دکتر مصدق به هیچ وجه حاضر نشدند این دعوت را قبول کنند و از تصمیم خود عدول نکرده است.

در همان زمان دکتر از اعضای فراکسیون نهضت ملی برای تشکیل جلسه‌ای دعوت کرد در روز سه‌شنبه ۲۳ تیرماه در منزلش حضور بهم رسانند؛ در آن جلسه ابتدا مصدق مطابق

معمول از کارشکنی‌ها سخن گفت و در پاسخ برخی اظهار نمایندگان افزود: اینکه گفته شد دولت از قیام ۳۰ تیر چه استفاده‌ای نموده و برای بهبود زندگی مردم چه قدم‌هایی برداشته شده است؟ باید بگوییم قیام ۳۰ تیر باعث شد که من نهضت ملی را ادامه دهم و دولت خود را با وجود مشکلات زیاد از سقوط حفظ کرده و نگذاشتم اراده ملت تضعیف گردیده و اجانب بر این مملکت مستولی شوند... مثلاً من همین عمل کمیسیون دادگستری را برای نمونه ذکر می‌کنم که در دفعه اخیر وزیر دادگستری تمام پرونده امر را در اختیار کمیسیون دادگستری گذاشت و وسیله قضاوت را از هر جهت برای اعضای کمیسیون فراهم آورد، ولی آن قدر وقت کمیسیون دادگستری به تسامح گذشت که مدت قانونی آن تمام شد و اکنون کار به دست مخالفین سپرده شده است. و در انتخابات داخلی مجلس کسانی که ادعا می‌کنند در صف اکثریت هستند و دولت را پشتیبانی می‌کنند، به مخالفین دولت رأی دادند و این می‌رساند که آنها باطناً با دولت مخالف هستند و در پی فرصت مناسب می‌گردند که به آنها پیوسته و دولت را

ساقط سازند و اگر امروز جلوی آن‌ها را نگیریم، فردا که فرصت مناسب‌تری به دست خواهند آورد، نیت خود را که سقوط دولت است، عملی خواهند کرد... مطلب دیگر این است که مخالفین من اکنون سعی می‌کنند با تمام قوا مردم را مأیوس و خسته کنند و من کمال ناجوانمردی می‌دانم که ملت را تسلیم اجانب کنم. اگر من نقشه اینها را نمی‌دانستم هیچ وقت به فکر این اقدام - یعنی انجام رفراندوم برای انحلال مجلس - نمی‌افتادم... پس از رفراندوم و ابراز تمایل مردم به انحلال مجلس، انتخابات فوراً شروع می‌شود و طبق قانون جدید که همه کارش تمام شده و به موجب اختیارات به تصویب می‌رسد، انتخابات جدید شروع خواهد شد و برای جلوگیری از تشنج انتخابات به تدریج در هر منطقه جداگانه به عمل خواهد آمد. (روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، ش ۲۴۷۰، ص ۲؛ روزنامه کیهان، ص ۳۰۳۸، ص ۸؛ اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، ص ۳۷۳؛ مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۱۶۱؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۳۲۷؛

حاکمیت ملی و دشمنان آن، ص ۲۰۸؛ ادوار مجالس
قانونگذاری در دوران مشروطیت، ج ۳، ص ۴۲۶)

سرانجام بحران روز به روز دامنه وسیعتری به خود
گرفت و در پی بی‌توجهی دکتر مصدق به موانع حقوقی و
مخالفت‌های شدید، رفاندوم انحلال مجلس شورای ملی در
روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی برگزار و مجلس هفدهم منحل
اعلام شد؛ اما در کمتر از دو هفته به دنبال کودتای ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ عمر دولت مصدق نیز به پایان رسید.

ملی شدن صنعت نفت ایران

در جریان مبارزات ملی‌گرایانه‌ی محمد مصدق، ماجرای سهم انگلیس در استخراج نفت ایران از دوران رضا شاه، یکی از مهم‌ترین مسائلی بود که در برخوردهای بین‌المللی ایران را به خود مشغول داشته بود. مصدق از زمانی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد، در پی طرح ملی شدن نفت و اجرای آن بود تا اینکه با در دست گرفتن مقام نخست‌وزیر، به دنبال یک سری درگیری‌های حقوقی و سیاسی با سهام‌داران انگلیسی و عمال آنان در داخل، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ شمسی، شرکت نفت ایران و انگلیس ملی اعلام شد. مصدق در دوران نخست‌وزیری با بحران‌های داخلی و فشارهای خارجی روبرو شد که قدرت‌نمایی نیروهای نظامی انگلیس در خلیج فارس و حادثه‌ی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از جمله آن موارد بشمار می‌روند. پایان بخش دولت مصدق، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که با فرماندهی سپهبد زاهدی و با همکاری سرویس‌های جاسوسی امریکا و انگلیس به مرحله‌ی عمل درآمد.

روز ۲۶ آذر ماه ۱۳۲۹ حسین مکی متن خطابه‌ی دکتر مصدق را که به عذر کسالت خود نتوانسته بود در مجلس حاضر شود، برای نمایندگان خواند؛ مصدق در این خطابه بعد از اشاراتی کلی به تاریخ مشروطیت و انتخابات پارلمانی، سخن را به ملی شدن صنعت نفت کشانده و آن را راه حل تمام مشکلات کشور دانسته و تصریح و تأکید کرده بود که: در ملی کردن نفت ایران دچار هیچ گونه زیان اقتصادی و ارزی نخواهد شد... اگر فرضاً نتوانیم به اندازه کافی نفت استخراج کنیم و به جای سی میلیون تن استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ده میلیون تن استخراج کنیم و برای استخراج هر تن که شرکت یک لیره خرج می‌کند، ما دو لیره خرج کنیم، بر اساس فروش هر تن پنج لیره - به قیمت خلیج فارس - دولت ایران سالی سی میلیون لیره درآمد خواهد داشت و از اعمال نفوذهای شرکت نفت و دولت انگلیس هم مصون خواهد ماند و دولت انگلیس هیچ کاری نمی‌تواند بکند و جای هیچ گونه نگرانی حتی برای ضعیف‌ترین مردم هم باقی نمی‌ماند.

پس از خطاب به مصدق، دکتر علی شایگان گفت: اگر صنعت نفت در دست ملت باشد و خودش نفت را اداره کند و بتواند حوایج سوخت و برق و حمل و نقل و غیرذالک را به بهای نازل تهیه کند، آن انقلاب اقتصادی و رفاه و آسایشی را که می‌خواهد فوری فراهم می‌شود. اگر همین نفت و بنزین قیمتش نصف شود، شکل زندگی مردم این مملکت عوض می‌شود و فقر و مسکنت و بدبختی جایش را به رفاه و آسایش می‌دهد. همه دهات برق پیدا می‌کنند، لوله‌کشی می‌شود، قوای موتوری به کار می‌افتد و از این وضع بدبختی که الان داریم، به کلی بیرون می‌آییم و یک مملکت دیگری خواهیم داشت... در ملی کردن نفت هیچ اشکال قانونی وجود ندارد. هنوز حاکمیت ملی منتفی نشده، ملت ایران هم حق حاکمیت ملی دارد و حق دارد هر صنعتی را که صلاح بداند، ملی اعلام کند. البته ملی کردن نفت ملازمه با ابطال قرارداد ۱۹۳۳ هم دارد که با یک تیر دو نشان زده می‌شود.

پس از شایگان، محمود نریمان در سخنان خود گفت:
ملی شدن نفت خواست مردم و راه پایان دادن به تمام فشارهای

سیاسی و اقتصادی و رفع گرانیهها و محرومیتها و نیز کمک بزرگ به صلح جهانی است.

سخنران بعدی دکتر مظفر بقایی بود؛ او در سخنان خود گفت: ملی کردن صنایع در کشورهای دیگر چون انگلستان و فرانسه نیز سابقه دارد و صنعت نفت ایران متعلق به دولت ایران بوده و برای بهره‌برداری از آن برای مدتی معین یک اجازه یا امتیاز قانونی به شرکت نفت انگلیس و ایران داده شده بود... آقایان بیاید این صنعت را ملی کنید، ولو حداکثرش را بگیرید که این نفت نابود شود. ما تصفیه خانه نمی‌خواهیم و به همان کشاورزی خودمان می‌پردازیم.

دکتر مظفر بقایی، سپس پیشنهاد ملی کردن نفت را با امضای یازده نماینده تقدیم رئیس مجلس شورای ملی کرد.

در واکنش به لایحه پیشنهادی، غلامحسین فروهر - وزیر دارایی وقت - در مجلس حاضر شد و طی سخنانی خطاب به نمایندگان گفت:... چند روز است گزارش کمیسیون نفت در مجلس مطرح شده و آقایان نطقهای دور و درازی ایراد

کردند. خلاصه اظهارات این است که باید نفت ملی شود. خوشوقت می‌شوم بدانم این اظهارات چه ربطی به دستور کار مجلس شورای ملی دارد؟ دستور مجلس رسیدگی به گزارش کمیسیون نفت است که در تاریخ ۱۹ آذر تدوین و به مجلس تقدیم شده است... چیزی که بیشتر مایه تعجب است، این بود که آقایان پیشنهادی راجع به ملی شدن صنایع نفت دادند، در حالی که مطابق مرسوم مجلس، اگر پیشنهادی داشتند، می‌بایستی موقعی که گزارش کمیسیون طرح می‌شد، اظهار می‌داشتند. نه اینکه گزارش کمیسیون را که در دستور مجلس قرار گرفته، اصولاً مورد توجه قرار نداده و اظهارات خارج از موضع بنمایند؛ اظهارات آقایان خارج از دستور و خارج از موضوع بود... این را هم بگویم که ملی کردن صنایع به معنای فرنگی و دولتی کردن آن به معنای ایرانی مصادره نیست، بلکه باید مؤسسات را قیمت کرد و بهای آن را پرداخت. از چه محلی باید پرداخت؟ و معلوم نیست بعد نتیجه آن چه خواهد بود. باید روی همه اینها مطالعه عمیق کرد... مسأله نفت طوری

شده که هر دقیقه و ساعت از سوی اقلیت نغمهٔ جدیدی ساز
می‌شود...

در حالی که فروهر مشغول سخنرانی راجع به لایحهٔ
الحاقی گلشائیان بود، ناگهان فریاد نمایندگان جبههٔ ملی در
تالار مجلس شورای ملی برخاست.

آزاد گفت: هفت تیر می‌خواهند. گلوله می‌خواهند.

کشاوری صدر گفت: دولت را استیضاح می‌کنم.

دکتر بقایی گفت: حق ندارد پس بگیرد، ملت حق خودش را
خواهد گرفت.

حائری‌زاده گفت: لایحه را این دولت نیاورده که پس بگیرد.

حسین مکی گفت: بوین را باید استیضاح کرد!

عبدالله معظمی و شایگان و اسلامی نیز هر یک به

تفصیل سخنانی گفتند و به وزیر دارایی و سخنان او تاختند.

در این شرایط، رزم‌آرا در سخنانی کوتاه ضمن توضیح اقدامات دولت در همکاری با کمیسیون نفت گفت: تمام تصمیمات در هیأت دولت مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت و پس از آن که دیده شد این بی‌نظمی و آشفتگی حاصل شده، دولت برای استیفای حقوق ملی طبق قوانین و مقرراتی که شما در دست او گذاشته‌اید، آمد و تقاضا کرد لایحه را مسترد بکند و برود وظیفه قانونی خودش را نسبت به استیفای حقوق ملت ایران به عمل بیاورد. (صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پانزدهم؛ کتاب سیاه، ص ۳۴۸؛ جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۱۰۸؛ کتاب مصدق، ص ۱۲۴؛ پنجاه سال نفت ایران، ص ۵۰۷؛ اشتباه بزرگ - ملی شدن نفت، ص ۱۱۵)

به این ترتیب با این جوانه‌های اولیه اقدام به ملی کردن صنعت نفت ایران در پارلمان مطرح و بعد از بحث و بررسی‌ها و کشمکش‌های سیاسی میان دولت و دربار و مجلس و نیروهای ملی - مذهبی، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی، صنایع

نفت ایران در تمامی زمین‌های آن از استخراج و فروش و...
ملی اعلام شد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و محاکمه دکتر مصدق

با شدت گرفتن اختلاف میان دربار و مصدق، شاه با همفکری انگلیسی‌ها و افراد نفوذی امریکا، در تدارک کودتای نظامی بود تا به این وسیله مانع حضور مصدق و نیروهای ملی و مذهبی را از سر راه استبداد خود بردارد؛ محمد رضا برای عملی کردن این منظور خود، به مشاورت با افراد سفارت‌خانه‌های انگلیس و امریکا پرداخت و با پشتوانه‌ای که در میان ارتشیان داشت، سرانجام بعد از شکست مرحله‌ی اول اقدام خود در ۲۵ مرداد، توانست با فرماندهی فضل‌الله زاهدی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی با همراهی اوباش و عده‌ای از مردم ناآگاه، دولت دکتر محمد مصدق را سرنگون و زمام امور را به دست گیرد.

صبح نسبتاً زود، سرهنگ دماوند یکی از افرادی که در طراحی ستادی درگیر بود، با تانکی که از گردان دوم تیپ دوم زرهی به دست آورده بود، در میدان جلوی مجلس - بهارستان - ظاهر شد. سرهنگ دوم خسروپناه و سروان علی زند در صحنه حضور داشتند و با دو کامیون از همان گردان به او

پیوستند و در همان حال اعضای گارد منحل شده شاهنشاهی کامیون‌ها را ربوده و در شهر به گردش درآمده بودند. در ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه کامیون‌های پر از پرسنل نظامی طرفدار شاه در همه میدان‌های اصلی شهر وجود داشتند. در حالی که گروه‌های کوچک در ساعت نه و سی دقیقه، به شمال شهر رخنه کرده بودند، گروه‌های واقعاً بزرگ مسلح به چماق و سنگ از جنوب تهران به حرکت درآمده و با رسیدن به میدان سپه به هم پیوسته و به سمت شمال به طرف مرکز شهر به حرکت درآمدند. در آنجا سربازان در حال آماده‌باش صدها گلوله بر بالای جمعیت شلیک کردند، اما ظاهراً مایل نبودند به این طرفداران شاه شلیک کنند. در نتیجه جمعیت توانستند به سمت نقاط اساسی یورش ببرند. در منطقه بالای لاله‌زار، یعنی خیابان اصلی خرید شهر، تئاتر سعدی که از مدت‌ها قبل تحت حمایت مالی حزب توده قرار داشت، به آتش کشیده شد. انبوه خروشان مردان، زنان و کودکان فریاد شاه پیروز است سر می‌دادند... کامیون‌ها و اتوبوس‌های پر از غیر نظامیان در حال ولوله وارد می‌شدند و هنگامی که در حوالی ظهر، پنج تانک و

۲۰ کامیون حامل سربازان به آنها پیوستند، جنبش تا حدی جنبه متفاوت به خود گرفت. در سایر بخش‌های شهر تصاویر شاه مشتاقانه به نمایش درآمد. ماشین‌ها با چراغ‌های روشن به نشانه آشکار وفاداری به شاه در حال عبور بودند. در حدود ساعت دو و نیم بعد از ظهر، سرتیپ ریاحی به مصدق اطلاع داد که دیگر کنترلی بر ارتش ندارد و خواستار جایگزینی کس دیگری به جای خود شد؛ اما مصدق از دفتر او دیدار کرد و به او گفت: محکم در پست خود بماند. سرهنگ ممتاز توانست تنها یک گردان جمع‌آوری کند و آن نیرو را در اطراف خانه مصدق مستقر سازد... در ساعت یک بعد از ظهر ادارات مرکزی اداره تلگراف در میدان سپه به دست سلطنت طلبان افتاده بود. سپس نبرد به جاهای دیگر کشیده شد و ادارات مرکزی پلیس و ساختمان وزارت امور خارجه هم بعد از مقاومتی محدود به تصرف طرفداران شاه درآمد.

در حدود ظهر نیز روزولت به خانه‌هایی رفت که سرلشکر زاهدی و گیلانشاه در آنجا پنهان شده بودند. حوادث

صبح را به طور کامل به اطلاع آنها رساند و گفت: منتظر دستورات بعدی باشند.

با فتح رادیو تهران - مهمترین هدف کودتایچیان - که با درگیری که سه کشته داشت و در ساعت ۲ و ۱۲ دقیقه به دست سلطنت‌طلبان افتاده بود، سرلشکر زاهدی سر فرماندهی کودتا، با یک تانک ارتشی به آنجا رفته و از پیروزی خود و شاه‌پرستان بر دولت مصدق خبر داد؛ ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه، مصدق سقوط کرده و کودتا پیروز شده بود. (اسرار کودتا، ص ۹۰؛ همهٔ مردان شاه، ص ۲۶۸)

با پیروزی کودتا، معاملات سیاسی شروع شد؛ اردشیر زاهدی - پسر زاهدی - به سفارت آمریکا شتافت و به محض پیاده شدن از اتومبیل خود، روزولت را در آغوش کشید و با هم به پاس پیروزی شاه پرستان روبوسی کردند؛ اردشیر خطاب به روزولت گفت: شما باید به دیدن پدرم بیایید و احترامات خود را به نخست وزیر جدید به جا آورید!

روزولت پاسخ داد: اول باید چند کلمه‌ای با سفیر هندرسون صحبت کنیم. فکر می‌کنم شایسته است رسماً به او گفته شود و تو آدم مناسبی برای این کار هستی.

دو توطئه‌گر بازو در بازو، در حالت نیمه رقص، راه اقامتگاه سفیر را در پیش گرفتند. هندرسون در کنار استخر نشسته بود. وی یک بطری شامپاین در یخ گذاشته و زمانی که مهمانان رسیدند، آن را با صدای مهیبی باز کرد. آنها اخبار مسرت‌بخش پیروزی کودتا و سرنگونی مصدر را به آگاهی او رساندند. آنها اول به سلامتی دولت جدید، آنگاه به سلامتی شاه، سپس آیزنهاور و چرچیل و سرانجام یکدیگر، نوشیدند. وقتی بطری خالی شد، اردشیر گفت: زمان آن رسیده که روزولت را به ملاقات رهبر جدید کشور ببرد.

هندرسون موافقت خود را با این پیشنهاد اردشیر اعلام کرد. به این ترتیب اردشیر زاهدی به همراه روزولت به طرف ستاد موقت تیمسار زاهدی که در باشگاه افسران واقع در مرکز شهر قرار داده بود، به راه افتادند.

زمانی که روزولت وارد ستاد شد، مستقبلین تبریک‌گویان احاطه‌اش کردند. سرانجام خود زاهدی به دیدار روزولت آمد و با سخنان کوتاهی از او خواست که برای جمع آنان صحبت کند.

روزولت در چند جمله‌ی کوتاه گفت: دوستان، ایرانیان، هم‌میهنان، به من گوش فرا دهید! از شما به خاطر گرمی‌تان، سرزندگی و مهربانی‌تان سپاسگزارم. یک چیز را باید همه درک کنیم. این که شما به من، ایالات متحده و انگلیسی‌ها، هیچ چیز بدهکار نیستید. ما هیچ چیز از شما نخواهیم خواست و نباید بخواهیم، به جز شاید یک تشکر خشک و خالی. این را من از جانب خود، کشورم و همه‌ی متحدان‌مان با افتخار می‌پذیرم.

با این سخنان، دولت کودتا رسمیت یافت و خبرها که به شاه در خارج از کشور رسید، شادمانی خارجی‌ها تشدید و غم مردم در از دست دادن دولت ملی خویش افزایش یافت.

با پیروزی کودتا، دکتر محمد مصدق در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی دستگیر شد. بازپرسی از او یک ماه از ۲۶ شهریور آغاز و تا ۷ مهر همان سال ادامه داشت؛ دو روز بعد، دادستان ارتش کیفرخواستی علیه مصدق به اتهام خیانت به کشور صادر کرد، اما شش هفته طول کشید تا دادگاه نظامی ویژه کارش را شروع کند. بالاخره در روز سی آذر ماه ۱۳۳۲ دادگاه نظامی، دکتر محمد مصدق را گناهکار شناخته و او را به سه سال زندان مجرد محکوم کرد. هم مصدق و هم دادستان نظامی تقاضای رسیدگی پژوهشی کردند، ولی دادگاه تجدید نظر با تعویق چهار ماه در ۱۹ فروردین ۱۳۳۳ تشکیل و با بیش از یک ماه بررسی پرونده، رأی دادگاه بدوی و مدت محکومت را تنفیذ کرد. دکتر مصدق بعد از طی دوران محکومیت، مستقیماً به احمد آباد - زادگاهش - فرستاده شد و تا پایان عمر در آنجا تحت الحفظ به سر برد.

در جلسه اول آن محاکمات، هم بازپرس - سرتیپ حسین آزموده - و هم دادستان نظامی با لحنی مؤدب نسبت به مصدق رفتار می کردند. مصدق هم با ادب و رعایت ملاحظات

قانونی رفتار می‌کرد؛ در پایان جلسه قرار بازداشت موقت او به این صورت قرائت شد: محمد مصدق به اتهام همکاری در توطئه سوء قصد به قصد بر هم زدن اساس حکومت و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت، متهم شناخته شده است.

دکتر مصدق پس از تصدیق ابلاغ این قرار، اظهار داشت: اتهامات فوق را که مطلقاً عاری از حقیقت و بر خلاف انصاف بوده، قویاً تکذیب می‌کنم و به بازداشت غیر قانونی خود که مبتنی به مطالب بی‌اساس فوق است، معترضم.

بعد از این مرحله، آزموده مصدق را با وزیر دادگستریش - عبدالعلی لطفی - رو به رو کرد و خطاب به او گفت: شما چرا فرمان شاهنشاه را مبنی بر عزل مصدق که نصیری در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به او داده است، به رؤیت وزیر نرسانده است.

مصدق در پاسخ گفت: من به شرطی به سؤال شما پاسخ می‌دهم که گفته‌هایم در او را بازپرسی منظور شود.

دادستان مکرراً از دادن چنین تضمینی امتناع می کرد و مصدق هم حاضر نبود بدون برآورده شدن این شرط سؤال او را پاسخ دهد. سرانجام این مجادله با تهدید مصدق به اعتصاب غذا پایان یافت. دادستان مجبور شد که از جلسه‌ی بعدی سخنان متهم را به ثبت برساند.

دادستان از مصدق پرسید: آیا از پایین کشیدن مجسمه‌ی شاه و رضا شاه در روز ۲۶ مرداد باخبر بوده و آیا دستور جلوگیری از این کار و تعقیب متخلفان را صادر کرده است؟

مصدق پاسخ داد: چیزی از پایین کشیدن مجسمه‌های شاه به گوشش نرسیده است. در مورد مجسمه‌های رضا شاه هم خبر شده که برخی از عناصر حزب توده به آنها حمله کرده‌اند و او هم به احزاب وابسته به نهضت ملی پیغام داده است که خودشان مجسمه‌ها را بردارند. چرا که رضا شاه مستبد بوده و اموال مردم را غصب کرده است... اگر دولت با توسل به زور مانع از پایین کشیدن مجسمه‌های او می شد، به مردم اهانت کرده بود؛ آن وقت توده‌ایها آنها را پایین می کشیدند و دولت

آنها را به سرجایشان برمی گرداند، آن وقت برای دولت بد می شد و اگر هم آنها را بر نمی گرداند، آن وقت دولت را همدست حزب توده می پنداشتند؛ برای همین دولت از احزاب آزادیخواه خواسته بود این کار را خودشان بکنند.

دادستان با شنیدن پاسخ مصدق، به او اخطار داد و حمله لفظی شدیدی را علیه شخص او آغاز کرد.

مصدق در پاسخ گفت: بیانات دادستان از حدود سؤال گذشته و بهتر است نظریات خود را در دادگاه بیان کند.

مجدداً دادستان - آزموده - به مصدق اخطار داد که اگر به سؤالاتش پاسخ ندهد، به وظایف قانونی خود عمل خواهد کرد.

مصدق در جواب گفت: شما به وظایف قانونی خود عمل کنید.

آزموده کیفر خواست خود را علیه مصدق و سرتیپ ریاحی - رئیس ستاد ارتش - در روز ۹ مهر ۱۳۳۲ صادر و تقاضای اشد

مجازات برای آنان نمود. به این ترتیب پرونده‌ی مصدق به دادگاه بدوی نظامی منتقل و شش هفته بعد کار خود را شروع کرد. هیئت دادرسی مرکب از چند سرتیپ بود و ریاست آن را یک سرلشکر بر عهده داشت؛ مصدق در این دادگاه با ارجاع به قوانین کشوری، به محاکمه خود در دادگاه نظامی اعتراض کرد، چرا که رسیدگی به اتهامات وزرا در صلاحیت دیوانعالی کشور بود و بس. اما دادگاه اعتراض او مبنی بر عدم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به اتهامش را رد کرد و به موارد اتهامی پرداخت.

دادستان نخست به دفاع حقوقی از کیفرخواست پرداخت و عنوان کرد: مصدق با نایده گرفتن فرمان عزل خود از جانب شاه، و تحریص مردم به قیام مسلحانه یاغی شده است.

مصدق در دفاعیه خود گفت: فرمان شاه در جریان یک کودتا و در ساعت یک بعد از نیمه شب به او ابلاغ شده، در حالی که کل محله هم به محاصره درآمده بود و سه تن از مقامهای سیاسی ارشد از جمله وزیر امور خارجه نیز از

خانه‌هایشان ربوده شده بودند. ضمناً نوشته روی فرمان ملوکانه نشان می‌داد که کاغذ مهرداد سفید به امضای شاه رسیده و در غیاب او پر شده است. در هر حال او شورشی مسلحانه یا غیر مسلحانه را رهبری نکرده و منتظر بوده تا با شاه تماس بگیرد و او را از منویات خود باخبر کند. بنابراین فرمان بر خلاف قانون اساسی بوده و به هر حال آن را نمی‌پذیرفته و به این خاطر نمی‌توان مرا یاغی دانست.

مصدق سپس - در جلسات بعدی دادگاه - به اصلی‌ترین عوامل محاکمه‌اش اشاره نمود و خطاب به حاضرین در دادگاه گفت: ... آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیمترین امپراتوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام... حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد... چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان

خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام خاموش خواهند کرد... از مردم رشید و عزیز ایران، مرد و زن، تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

در آخرین لحظات، پیامی از محمد رضا شاه به دادگاه رسید و رئیس دادگاه آن را برای حضار قرائت کرد؛ پیام این مضمون را داشت: من از گناهایی که مصدق در حق شخص من مرتکب شده، صرف نظر می‌کنم.

مصدق بلافاصله و با خشم از پذیرفتن عفو شاه سر باز زد. به این ترتیب دادگاه در همه موارد اتهام، رأی به محکومیت محمد مصدق داد، اما فقط به سه سال حبس محکومش کرد و در توضیح علل تخفیف در مجازات اعدام عنوان شد که به موجب قانون نمی‌توان افراد بزرگتر از شصت سال را اعدام کرد و علاوه بر آن، شاه نیز غمض عین کرده و از حق خصوصی خود برای مجازات او صرف نظر کرده است.

(مصدق در محکمه، ج ۱، ص ۶؛ مصدِر در دادگاه، ص ۲۷؛
خاطرات مصدق، ص ۳۰۰؛ دکتر مصدِر و رسیدگی فرجامی در
دیوان کشور، ص ۶۷؛ مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران،
ص ۲۴۱؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۳۴۵)

محاکمه دکتر مصدق در واقع فرجامی برای تحرکات
اجتماعی و سیاسی بود که در راستای ملیت‌گرایی و
قانون‌خواهی از چندین سال پیش شروع شده بود و در نظام
تازه‌ی بین‌المللی و دیپلماتیک بر جایگاه ملی ایران تأکید
داشت؛ استقرار رژیم کودتا بعد از این شکست منجر به تحکیم
پایه‌های مستبدانه‌ی محمد رضا شاه پهلوی گردید و در این
راستا بود که با سرکوب مخالفان، رژیم به یک سیستم امنیتی
دست یافت و در سطح جهانی به کارگزاری دولت‌های
خارجی - خصوصاً در مساله‌ی نفت و ورود کنسرسیوم‌های
نفتی - تبدیل و بی‌توجهی به قانون اساسی افزایش یافت.

نفت ایران و کنرسیوم چند ملیتی

با شکست دولت مصدق و روی کار آمدن دولت کودتا، مساله‌ی نفت به صورت ایجاد کنرسیومی از شرکت‌های نفتی چند ملیتی و از جمله انگلستان حل شد و با این کنرسیوم پای شرکت‌های تجاری امریکایی به ایران باز و جبهه‌ی تازه‌ای در میان رجال سیاسی ایران که از سیاست‌های انگلیسی حمایت می‌کردند، از سوی امریکن فیل‌ها پدیدار شد. با روی کار آمدن دولت زاهدی، انگلستان برای تجدید اعتبار خود در خاورمیانه حل مشکل نفت ایران را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داد. به همین منظور هندرسن سفیر امریکا در تهران با زاهدی و امینی - وزیر دارایی - از سوی دولت امریکا در تماس مستمر بود. کارشناسان نفتی امریکا اینک که زمان بهره‌گیری از ملی شدن نفت ایران فرا رسیده بود، در فراهم آوردن قرارداد مناسبی بودند و به همین منظور هوور - کارشناس برجسته نفت - را به ایران اعزام کردند؛ هوور و هندرسن ماموریت داشتند هم از طرف امریکا و هم از سوی انگلستان با دولت ایران وارد گفتگو شوند.

ایدن وزیر امور خارجه انگلستان معتقد بود که باید گفتگوی مستقیم میان طرفین بر پایه ایجاد روابط سیاسی انجام شود. او از یک طرف به نصرالله انتظام - رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل - پیامی فرستاد و از طرف دیگر به دالس - وزیر امور خارجه امریکا - پیغام داد که هوور و هندرسن در تهران این اهداف را دنبال کنند: ۱- تجدید روابط سیاسی ایران و انگلیس. ۲- ارزیابی وضع ایران از دیدگاه مسأله نفت و گفتگو با شاه و زاهدی. ۳- آگاهی از نظریه ایران درباره قرارداد احتمالی نفت.

هوور در هفتم آبان ۱۳۳۲ خورشیدی به تهران آمد و پس از یک هفته توقف و دیدار با زاهدی و امینی و عبدالله انتظام و آگاهی از نظریات آنان به امریکا بازگشت. در همان حال ایدن نامه‌ای هم توسط سفارت سوئیس در تهران به زاهدی فرستاد و در آن به تجدید مناسبات سیاسی دو کشور اظهار تمایل کرد؛ زاهدی هم با دریافت این نامه، جلسه‌ای با حضور پنجاه تن از رجال سیاسی - سناتورها و نمایندگان مجلس هفدهم در کاخ وزارت امور خارجه بر پا داشت و با

کسب نظریات موافق آنان به ایدن برای ایجاد مناسبات سیاسی میان ایران و انگلستان پاسخ مثبت داد. با این مقدمات گفتگوهای رسمی میان کنسرسیوم و ایرانیان آغاز شد. (خاطرات علی امینی، ص ۹۵؛ علی امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۷)

فضل‌الله زاهدی با انتخاب علی امینی به عنوان وزیر دارایی، راه را برای حل مسأله‌ی نفت هموار نمود؛ بحران اقتصادی که بر اثر تحریم نفت ایران در زمان دکتر مصد آغاز شده بود، دستاویزی بود برای انعقاد یک قرارداد تازه‌ی نفتی. در چنین شرایطی، شرکتهای بزرگ نفتی موافقت ایران را برای بهره‌برداری از نفت به دست آورده بودند. در رأس این شرکتهای، شرکت نفت سابق - کمپانی بریتیش پترولیوم - با چهره‌ای نو قدم به حوزه‌های نفتی ایران می‌گذاشت؛ در قرارداد جدید، این کمپانی ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم را در اختیار می‌گرفت. ۴۰ درصد دیگر بین پنج شرکت بزرگ امریکایی یعنی استاندارد اویل نیوجرسی - استاندارد اویل کالیفرنیا - گلف اویل - سوکونی واکیوم - تگزاس اویل (هر کدام ۸

درصد) باقی مانده سهام هم ۱۴ درصد به شرکت نفت مشترک هلندی و انگلیسی رویال داچ شل و ۶ درصد برای فرانسه می‌ماند. (نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ص ۱۳۶؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۲۴۷؛ مقاومت شکننده - تحولات اجتماعی ایران، ص ۴۶۳؛ ایران در قرن بیستم، ص ۱۴۸)

در فروردین ماه ۱۳۳۳ خورشیدی مذاکرات کنسرسیوم که به سرپرستی علی امینی - وزیر وقت دارایی - اداره می‌شد راه را برای ورود هیئتی از کنسرسیوم به ریاست هاوارد پیچ، قرارداد جدیدی را منعقد کرد و دو طرف ایرانی و خارجی، آن را امضا کردند. با رفت و آمدها میان تهران و لندن و واشنگتن و لاهه و توافق در میزان سهام و شرایط دیگر، هیأتی به نمایندگی شرکتهای تشکیل دهنده کنسرسیوم به ریاست رونالد هاردمن - رئیس شرکت استاندارد اویل نیوجرسی - روانه تهران گردید و با هیأت ایرانی به ریاست علی امینی و با حضور مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) - رئیس شرکت ملی نفت و فواد روحانی - کارشناس شرکت ملی نفت

ایران - به گفتگو پرداخت و پس از نزدیک شدن به نقطه نظرها به امریکا بازگشت. سپس هیأت‌های دیگر به ریاست هوارد پیچ - از سوی کمپانیهای امریکایی - و اسنو - از سوی انگلستان - و لودون - از هلند - در خرداد ماه ۱۳۳۳ وارد تهران شدند و در هتل دربند اقامت گزیدند. ریاست مجموع این سه هیأت را پیچ بر عهده گرفت. این هیأت از آبادان و تاسیسات نفتی دیدن کرد و برای به کار انداختن پالایشگاه و دیگر تاسیسات که از سه سال پیش متوقف شده بود، چاره‌اندیشی کرد. این هیأت بعد از رایزنی با هوور که در سفارت امریکا به سر می‌برد با هیأت ایرانی به ریاست علی امینی وارد گفتگو شد.

گفتگوها از آغازین روزهای تیرماه عصرها در باغ الهیه اقامتگاه تابستانی علی امینی دنبال می‌شد و پیچ نقش تعیین کننده را داشت. امینی خود در اقتصاد صاحب نظر بود و آن جرأت را هم داشت که این مسوولیت بزرگ را بر عهده گیرد. تا نیمه دوم مرداد ماه گفتگوها به مرحله نهایی نرسیده بود و شاه که در اتمام این کار عجله داشت، امینی و پیچ را به کاخ سعدآباد فرا خواند و خطاب به آنان گفت: اگر تا یک هفته

دیگر گفتگوها به نتیجه قطعی نرسد، دستور قطع گفتگوها را خواهد داد. (نفت و سیاست در خاورمیانه، ج ۲، ص ۲۹؛ نفت و کشورهای بزرگ جهان، ص ۳۲؛ اشتباه بزرگ - ملی شدن نفت، ص ۲۹۳) با از سرگیری گفتگوها و به توافق رسیدن طرفین گفتگو کننده بالاخره قرارداد کنسرسیوم در شب ۲۶ شهریور در باغ الهیه با حضور هندرسن به امضای امینی و سهام‌السلطان بیات و هوارد پیچ رسید و فردای آن روز در جلسه هیأت وزیران که با حضور شاه و زاهدی در کاخ سعدآباد برگزار شد، مورد تأیید قرار گرفت و روز ۲۸ شهریور قرارداد تقدیم مجلس شورای ملی و روز بعد به مجلس سنا فرستاده شد. عنوان رسمی قرارداد «فروش نفت و گاز» بود و «ترتیبات پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس» به آن ضمیمه شده بود؛ بدین ترتیب قرارداد کنسرسیوم معروف به قرارداد امینی - پیچ به مجلسین شورای ملی و سنا فرستاده شد و در جلسات ۲۹ مهر و ۶ آبان ۱۳۳۳ خورشیدی به تصویب رسید؛ فضل‌الله زاهدی - نخست وزیر کودتا - در سخنانی راجع به این قرارداد و دربارهٔ محاسن تمدید

قرارداد به مدت ۴۰ سال گفت: با تمدید قرارداد، کلاه سر انگلیسیها و امریکاییها رفته است؛ برای اینکه تا هفت یا هشت سال دیگر نیروی اتم جای سوخت نفت را در دنیا می‌گیرد و ذخایر نفت ایران بی‌مصرف می‌ماند. در این صورت پس از ده سال، هر چه از کنسرسیوم بگیریم وجهی است باز یافتنی.

علی‌امینی هم در حالی که کتاب جلد شده قرارداد را با جلد آبی در دست داشت، پشت تریبون مجلس رفت و در یک سخنرانی یک ساعته خطاب به نمایندگان گفت: این قرارداد برای ملت ایران ایده‌آل نیست، ولی با اوضاع حاضر این قرارداد بهترین قراردادی است که می‌تواند منعقد شود. (صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۳۳؛ تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۸۹؛ نفت و بحران انرژی، ص ۱۳۸؛ خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، ص ۱۹۳)

با انعقاد قرارداد نفتی میان ایران و کنسرسیوم چند ملیتی، کلیه عملیات صنعتی در اختیار طرفهای خارجی قرار

گرفت و شرکت ملی نفت ایران، اداره عملیات غیر صنعتی مانند کارهای ساختمانی - گاز - برق - آبرسانی و امور استخدامی را در منطقه عملیات کنسرسیوم بر عهده گرفت. اموال و دارایی شرکت سابق در برابر پرداخت بیست و پنج میلیون لیره به ملکیت ایران درآمد و کنسرسیوم در طول مدت قرارداد - تا ۲۵ سال بعد - حق استفاده رایگان از تمام آن اموال و تأسیسات را داشت. بعد از تمام شدن گفتگوها و شروع به کار کنسرسیوم در ایران، قرارداد کنسرسیوم در ۹ مرداد ۱۳۵۲ خورشیدی با موافقت طرفین فسخ و به جای آن قرارداد فروش نفت با همان اعضای کنسرسیوم به نسبت سهامی که داشتند، امضا گردید.

تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)

به دنبال استقرار نظام استبداد فردی محمد رضا شاه در کشور و از بین بردن نیروهای مبارز، رجال سیاسی رژیم برای تشدید شیوهی مستبدانه و از بین بردن هرگونه مخالفت با پهلوی، به کمک نیروهای امنیتی امریکا و انگلیس، ساواک را تشکیل دادند؛ این سازمان در عمر ۲۷ ساله‌ی خود تا وقوع انقلاب اسلامی، بیشترین کنترل‌های امنیتی را در کشور بر عهده گرفت. محمد رضا شاه در فلسفه تأسیس ساواک و ضرورت آن در کشور اظهار داشته است: «در همه کشورهای دنیا سازمان‌های مشابه آن وجود دارد. چون هر مملکتی موظف است با کسانی که امنیت داخلی و خارجی‌اش را تهدید می‌کند، مبارزه کند. چنین سازمان‌هایی هم در کشورهای دیکتاتوری و هم در دموکراسی‌های غربی وجود دارد، نظیر: کا.گ.ب، سیا، اف.بی.آی فایو و سرویس اطلاعات ضد جاسوسی فرانسه... ساواک پس از واقعه فاجعه‌آمیز حکومت مصدق و برای جنگیدن با خرابکاری کمونیست‌ها تأسیس شد... ساواک تأسیس شد تا به فعالیت‌های مخربی که در داخل و

خارج انجام می‌شد و برای ایران خطرناک بود، پایان دهد... در ایران نیز مانند هر جای دیگری، خائنان، جاسوسان، آشوبگران و خرابکاران حرفه‌ای به سر می‌برند که حضورشان می‌بایست به دولت و رهبران نظامی مان اطلاع داده می‌شد. این وظیفه ساواک بود تا آن‌ها را مطلع سازد.» (پاسخ به تاریخ، ص ۳۳۷)

حوزه‌ی کاری ساواک حتی به سیاستمداران داخل نظام نیز گسترش می‌یافت و این سازمان تحت امر مستقیم محمد رضا پهلوی فعالیت می‌کرد. ساواک از سه قسمت اصلی تشکیل می‌گردید که عبارت بودند از: حوزه ریاست - ادارات کل و ساواک‌های مرکز و شهرستانها. هر کدام از این ادارات کل دارای زیر مجموعه‌ای بودند که وظایف جداگانه نسبت به مخالفان رژیم بر عهده داشتند؛ با گسترش ساواک و جایگزینی دیکتاتوری فردی با استبداد شاهی، ساواک در سالهای آخر عمر خود موظف بود که تمامی گزارشها را به شخص محمد رضا شاه ارائه کند. (دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ص ۷۲؛ ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه، ص ۷۲؛ ساواک، ص ۱۱۹؛ سقوط، ص ۷۵۲)

لایحه تشکیل ساواک، پس از تصویب هیأت دولت به مجلس سنا فرستاده شد. این لایحه در شور اول در جلسه ۲۰۷ مجلس سنا مورد بررسی قرار گرفت و کلیات آن به تصویب رسید.

سناتور خواجه نوری در مخالفت با این لایحه طی سخنانی گفت: این همان قانون کذایی است که به اعتقاد بنده ظالمانه‌ترین قوانین است که دولت آورده است. خواجه نوری با اشاره به سوء استفاده‌ای که از این قانون برای تعدی و دست‌اندازی مأمورین نظامی فراهم خواهد شد، ابراز داشت: تقاضا می‌کنم که توجه بکنید که این چه قانونی است که دارید می‌گذارید. به اعتقاد بنده این قانونی است که محروم خواهد کرد - بخصوص با طرز تشکیلاتی که ما داریم - اکثریت مردم را از تمام حقوق دموکراسی آنها...

در آن جلسه گلشائیان - وزیر وقت دادگستری - ضمن رد سخنان خواجه نوری، به دفاع از لایحه تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) پرداخت و گفت: ما چیز

تازه‌ای نیاورده‌ایم. قانون تازه‌ای هم نیاورده‌ایم. کار تازه‌ای هم نخواستیم بکنیم. اجحاف هم به هیچکس نظر نداریم بکنیم. امروز این نیروهایی که در اینجا (لایحه) به آن اشاره شده است، اگر به قانون آئین دادرسی کیفری و قانون مجازات عمومی و قانون آئین دادرسی ارتش مراجعه می‌گردید، اینها قوانینی است که از مجلس یا مجلسین گذشته است و مدتها و سالهاست اجرا می‌شود و از صلاحیت دیوان دادرسی ارتش است.

سپهد امیر احمدی نیز در دفاع از لایحه با اشاره به حوادث ناگواری که در شرایط امنیتی کشور در سالهای گذشته رخ داده است، تشکیل ساواک را در جهت جلوگیری از این حوادث و حفظ امنیت عمومی دانسته و گفت: در این لایحه که دولت تقدیم کرده است، جز جلوگیری از این حوادث ناگوار و جریانات نامطلوب مقصودی ندارد. اگر این حسن اراده را دولت بخواهد با دست ارتش و ارتشیان اداره کند، دلیلش این است که آنها را قادرتر و تواناتر می‌داند.

خواجه نوری بعد از سخنان امیر احمدی، در دفاع از
گفته‌های قبلی خود، شعری را در بیان مخالفت خود و جواب
به سخنان موافقان خواند:

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گزگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی

و لیکن عاقبت گرگم تو بودی

سپس جمال امامی - یکی دیگر از سناتورها - در مخالفت با
لایحه مذکور ضمن اشاره به بحث سپهد امیر احمدی، قانون
مذکور را نه تنها حافظ امنیت و ایجاد نظم ندانست بلکه اینگونه
قوانین را موجب این حودث ذکر کرد کرد. جمال امامی در
ادامه سخنان خود گفت: امروز ما باید تمام کوششمان را بکنیم

که مردم را راضی نگه داریم. توی سر مردم نزنیم. تا وقتی که مردم تخطی نمی کنند. مردم ایران هم می دانیم که سرششان این است که خطار کار نیستند، ولی وقتی کارد به استخوان رسید، جنب و جوشی می کنند. کارد را به استخوانشان نرسانید.

پس از سخنان جمال امامی، سرلشکر وثوق - وزیر جنگ وقت - در دفاع از لایحه تشکیل ساواک گفت: این لایحه عبارت از این است که قوانین موجود را که چند دستگاه مختلف عمل می کردند، یک دستگاه عمل بکند و این چیزی نیست که ما اختراع کرده باشیم. این ترتیبی است که در تمام دنیا به این شکل عمل می شود. به این ترتیب فعلی، اداره سیاسی شهربانی یک کاری را می کند. رکن ۲ ستاد ارتش یک کاری می کند. ادارات مختلف یک کارهایی می کنند. مقصود ما این است که این متمرکز بشود برای امنیت داخلی و خارجی کشور...

بالاخره لایحه تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ساواک - علیرغم مخالفت سناتورهای مذکور تصویب

شد و برای بررسی بیشتر به کمیسیون شماره یک - که مسئول بررسی لایحه بود - بازگردانده شد. لایحه مجدداً در کمیسیون جلسه ۲۳۱ مجلس سنا در شور دوم مطرح شد. در این جلسه نیز خواجه نوری مجدداً مخالفت خود را ابراز کرد. خواجه نوری گفت: یک سیاست خیلی قوی در پشت این بود... این لایحه فعلی که به عقیده بنده صد برابر شدیدتر از آن لایحه است، یک سیاستی هزار برابر قویتر پشتش است و این مطلب را در کمیسیونها درک کردیم... این قانون سازمان امنیت اجتماعی در واقع همان حکومت نظامی است منتهی بسیار شدیدتر. با این تفاوت که قانون حکومت نظامی محدود است برای مدت معینی و این محدود به هیچ مدتی نیست و برای تمام ایران است.

بعد از سخنان خواجه نوری، سناتور مامقانی به ایراد سخن پرداخت و در مخالفت با لایحه گفت: من با قانون امنیت اجتماعی مخالف نیستم و گمان نمی‌کنم کسی مخالف امنیت اجتماعی کشور باشد - خصوصاً در این موقع حساس و متشنج خاورمیانه - و معتقدم دولت و ملت متیقظ (بیدار) بوده و با تمام

قوا توأمأ با اخلاالگران و عناصر نامطلوب مبارزه نمایند و هر چند دولت کرارأ اعلام کرده که اخلاالگران ریشه کن شده و با این حال با هر قانونی - ولو هر قدر شدید باشد - موافقم؛ مشروط به این که در دادگستری اجرا گردد. مامقانی در ادامه اظهارات خود گفت: تمام انقلابات جهان در اثر تضییقات ملت‌ها به وجود آمده؛ تربیت و رشد اجتماعی ما هنوز به آن درجه نرسیده که مأمورین وظایف خود را محترم شمرده، به حقو مردم تعدی و تجاوز نمایند. مصلحت مملکت نیست که به وسیله چنین قانون غیر عادی، حس عدم رضایت مردم را تحریک نمایند. باید متوجه این نکته باشند که خطر عدم رضایت ملت از خطر اخلاالگران - حتی از ارتش دشمن - بیشتر است...

لایحه در نهایت با ابراز نظر مخالفان و موافقان، با اکثریت آرای سناتورها به تصویب نهایی رسید و سپس در مجلس شورای ملی مطرح و بدون ابراز مخالفتی برای اجرا و ابلاغ به دولت، از تصویب نمایندگان گذشت. (مذاکرات مجلس سنا، جلسه ۲۰۷؛ ساواک، ص ۹۷؛ ساواک و نقش آن

در تحولات داخلی رژیم شاه، ص ۳۶) محمد رضا پهلوی در یک سخنرانی اهداف خود را از تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت - ساواک - اینگونه ابراز نموده بود: در کشورهایی نظیر کشور ما با موقعیت استراتژیکی که دارند، ضرورت واکنشی سریع و قاطعانه برای خنثی کردن توطئه‌هایی که از راههای غیر قانونی و بویژه به تحریک کشورهای خارجی می‌خواهند ثبات سیاسی حکومت را به هم بزنند، احساس می‌شود. امروزه همه کشورهای آزاد به اداره امنیت سیاسی نیاز دارند، که با همکاری با سایر وزارتخانه‌ها، می‌تواند توطئه‌هایی از این قبیل را کشف و خنثی کند. در وضعیت کنونی هر اقدامی جز این بی‌احتیاطی خواهد بود. (ساواک، ص ۶۵) به این ترتیب ساواک به ریاست تیمور بختیار تشکیل شد و رژیم پهلوی توانست بیش از پیش بر نیروهای مخالف خود نظارت و کنترل داشته باشد و هر گونه مخالفتی را با شدیدترین ابزارهای شکنجه و سرکوب از بین ببرد و راه برای استحکام و گسترش دیکتاتوری فردی در ایران هموار سازد. از نقاط جالب توجه در سیاست‌های اجرایی سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک)، شکار

مؤسس و اولین رئیس آن یعنی تیمور بختیار است که در پی مخالفت با سیاست‌های دربار و شخص محمد رضا شاه، در خاکِ عراق مستقر شد و به ایفای نقش اپوزیسیون پرداخت؛ به تعبیر کریستین دلانوآ «شکارچی که شکار می‌شود». مأموران ساواک در طی عملیاتی توانستند او را در مقر مخفی‌اش در کوهستان‌های کردستان عراق، ترور کنند و با این کار شاه ثابت کرد که تحمل هیچ گونه مخالفتی را چه از طرف نزدیکانش و چه از طرف معترضان به سیاست‌های مستبدانه‌اش را ندارد. روزنامه‌های تهران خبر را مختصر و مفید منتشر می‌کنند: «سپهد بختیار در جریان شکار در کوهستان‌های عراقی تصادفی به دست یکی از همراهانش کشته شده است.» شاه از شنیدن خبر خوشحال و آسوده دل می‌شود. (ساواک، ص ۱۰۲)

اصلاحات ارضی و منشور انقلاب سفید شاهنشاهی

اصلاحات ارضی و تقسیم زمین‌های کشاورزی میان کشاورزان و دهقانان ایرانی، یکی از مواد انقلاب سفید شاه و مردم بود که محمد رضا پهلوی در جهت تحقق بخشیدن به آرزوهای بزرگ خود و رساندن کشور به دروازه‌های تمدن بزرگ، آن را در سال ۱۳۴۱ خورشیدی اعلام کرد. قانون اصلاحات ارضی در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و برای اجرا به هیات دولت ابلاغ شد. مواد اصلی این قانون چنان تنظیم شده بود که انتقال مالکیت را با حداکثر آسانی عملی سازد. هر فردی می‌توانست مالک یک روستا باشد؛ از این رو قانون شامل حال خرده مالکان نمی‌شد. از بزرگ مالکانی که وسعت املاک‌شان از حد مجاز بیشتر بود، خواسته می‌شد که مازاد املاک خود را به حکومت بفروشند. به این مالکان اجازه داده می‌شد روستایی را که می‌خواهند نگه‌دارند، خود انتخاب کنند؛ مالک می‌توانست به جای یک روستای کامل از شش روستای متفاوت یکی یک دانگ یا هر مقدار دیگری را برای خود نگه‌دارد، البته به ترتیبی که مجموع املاکش از ۶ دانگ یک

روستا بیشتر نشود. این مقررات لزوم مساحی دقیق را منتفی می‌کرد و بنابراین به کار تقسیم اراضی سرعت می‌بخشید. با همه این تفصیلات، تبعیض‌هایی هم پیش می‌آمد؛ بیش از نیمی از روستاها تحت پوشش قانون قرار نمی‌گرفت و مالکانی که موظف به فروش املاک خود می‌شدند نیز می‌توانستند بزرگ‌ترین روستا و یا سودآورترین آن را در مالکیت خود نگاه‌دارند. علاوه بر این، برخی از انواع زمین‌ها نیز به طور کلی خارج از شمول قانون شمرده می‌شد؛ این زمین‌ها شامل باغ‌های میوه، مزارع چای، بیشه‌زارها، مزارع مکانیزه و املاک وقفی می‌شد. (زمین و انقلاب در ایران، ص ۱۰۶)

این برنامه با روی کار آمدن دولت امیر اسدالله علم به جای علی امینی و استقرار حسن ارسنجانی در پست وزارت کشاورزی و به عنوان طراح اصلی برنامه اصلاحات ارضی و مجری آن، در سه مرحله به اجرا درآمد؛ مرحله اول اصلاحات ارضی در منطقه مراغه اجرا شد و تا سال ۱۳۴۵ ادامه یافت. در این مرحله، نزدیک به ۷۰۰۰۰ روستا و مزرعه میان حدود چهل و سی هزار دهقان و زارع تقسیم شد. مرحله دوم نیز با

اصلاحاتی در قوانین مصوبه تا سال ۱۳۴۸ ادامه یافت و تعداد دیگری از دهقانان و زارعان ایرانی صاحب زمین شدند. اما مرحله سوم اصلاحات ارضی با فشار ناراضیان، به مسئله اجاره زمین‌ها پرداخت و برنامه‌های تند و پرشتاب پیشین را به فراموشی سپرد و سرانجام با به هم ریختن مسئله زمین در ایران و نیافتن جایگزینی کارآمد برای مشکلات کشاورزان و دهقانان در ۳ مهر ماه ۱۳۵۰، پایان آن اعلام شد. بر طبق تصمیمات متصدیان امر، زمین‌هایی که تا آن تاریخ هنوز تکلیفشان مشخص نشده بود باید به اجاره‌داران فروخته می‌شد و اجاره پرداختی نیز به عنوان اقساط قیمت خرید در نظر گرفته می‌شد. (کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران، ص ۱۱۴؛ انقلاب سفید، ص ۴۴؛ مقاومت شکننده، ص ۴۷۳؛ پهلوی‌ها - خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۳، ص ۴۷۵)

محمد رضا پهلوی در اشاره به برنامه اصلاحات ارضی و اهمیت آن در تاریخ ایران طی سخنانی بر این باور بود: «کسانی که در این راه قدم برداشته‌اند و لایحه دولت را دارند با قدرت اجرا می‌کنند، سواى خود وزیر که از معتقدین

این اصل و این امر است، کسانی هستند که در همین سازمان کار می‌کنند و مطابق گزارشاتی که به من رسیده است، با جان و دل خدمت می‌کنند و به این اصل ایمان دارند و از هیچ چیزی برای پیشرفت این کار فرو نمی‌گذارند... شاید در تمام ایران ۲۵۰۰ سال هیچ اقدامی که این طور اجتماع ما را دگرگون کند برداشته نشده، افتخار ما این است که یک برنامه به این عظمت در عرض یکسال تقریباً تمام شد، بدون این که تشنجی پیدا شود. بدون اینکه مملکت دچار انقلابی بشود. بدون خونریزی، حالا نمی‌دانم شماها چقدر مطالعه دارید که جاهای دیگر چه شده، ولی به شماها می‌گویم که جاهای دیگر شاید صد سال دویست سال طول کشید که شاید تازه برنامه‌شان به این مترقی نبوده، این تازه یک سال است... در عرض کمتر از یکسال هزارها سند تقسیم شد. تا خاتمه سال لایحه اصلاحات ارضی دی ۱۳۴۱ عملی خواهد شد... دورنمای آینده همانطور که توضیح دادم ما را پرتاب خواهد کرد در زمره مردم پیشرفته و مترقی و خوشبخت دنیا. این صحبت‌ها را خاتمه می‌دهم مگر اینکه بار دیگر به شما دهقان‌های آزاد ایران تبریک بگویم و از

زحمات کارکنان اصلاحات ارضی وزارت کشاورزی اظهار
قدردانی بکنم و امیدوارم باشم که همه کارکنان مملکت با
همین ایمانی که این افراد کار کرده‌اند، هر کاری که به آن‌ها
مراجعه می‌شود، انجام می‌دهند.» (نشریه کنگره دهقانان ایران،
ص ۱۷۸)

با حضور دکتر حسن ارسنجانی در کابینه‌ی علی
امینی، او برای ادای توضیحات لازم برای اقدام به اصلاحات
ارضی در مجلس شورای ملی حاضر و طی سخنانی خطاب به
نمایندگان و مردم گفت: پس از هشت ماه مطالعه و
بررسی‌هایی که قبلاً صورت گرفته بود، این نتیجه به دست آمد
که قانون اصلاحات ارضی مصوب مجلسین قابل اجرا نیست و
طرح تازه‌ای لازم است. در این طرح تازه، ما نخواستیم
زیاده‌روی کرده باشیم، نخواستیم اساس مالکیت را از بین
ببریم، حد وسطی را گرفتیم. طبق آماري که داریم و از روی
ممیزی سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۱ و همچنین ممیزی‌های بعدی از ۵۰
هزار قریه که در ایران است، ۱۵۰۰۰ قریه متعلق به خرده
مالکین است، ۴۰۰۰ قریه املاک سلطنتی و املاک خالصه بود

که مقداری قبلاً تقسیم شده است، ۶۰۰۰ قریه هم موقوفه است. مجموعه دهکده‌هایی هم که اشخاص از یک تا پنج قریه مالک‌اند حدود ۷۰۰۰ دهکده است، عده قرایی که اشخاص بیش از ۵ قریه تا ۱۵۰ قریه در مالکیت خود دارند، ۱۰۰۰۰ آبادی است، چون ما واحد مالکیت را برای هر مالک یک ده شش‌دانگ گرفته‌ایم، کسانی که بیش از یک ده شش‌دانگ داشته باشند، مشمول مقررات این قانون خواهند شد... من باید از هم اکنون اعلام کنم که... وزارت کشاورزی از این پس در سیاست کشاورزی مملکت دخالت خواهد کرد و نوع محصولی را که در هر نقطه باید کشت شود، تعیین خواهد نمود و قیمت‌گذاری روی محصولات کشاورزی را کنترل خواهد کرد و برای فروش محصولات کشاورزی بازار ایجاد خواهد کرد و حدود فعالیت و اختیارات واسطه‌ها را تعیین و از اجحاف آن‌ها جلوگیری خواهد نمود.

ارسنجانی در پایان سخنان خود، از تمامی مردم ایران برای انجام اصلاحات ارضی دعوت به همکاری نمود و گفت: همه می‌دانید کاری را که ما شروع کرده‌ایم، کار آسانی نیست.

در ممالکی نظیر کشور ما که تندروی‌هایی شده، زراعت به کلی متروک گردیده است. ما از این تجربیات بهره گرفته‌ایم. چیزی که از مردم می‌خواهیم همکاری و همفکری است، شاید برای گسترش کار و به تناسب برنامه‌هایی که داریم لازم باشد من به سوی دانشجویان، به طرف فارغ‌التحصیل‌های کشاورزی، به سوی تمام مردم تحصیل کرده‌ی عاشق وطن دست مساعدت دراز کنم، برای اینکه ما پول نداریم. بودجه نداریم. لازم است کادر اجرایی تربیت کنیم که اصلاحات ارضی را در سراسر مملکت در مدت کوتاهی اجرا کنند. برای این کار احتیاج به داوطلب داریم، داوطلبینی که با بودجه‌ی ضعیف وزارت کشاورزی بسازند. این قبیل کارهای بنیادین مملکتی در هیچ کشوری بدون شور و شوق، بدون ذوق و علاقه، بدون احساس وطن پرستی یک عده جوان باشرف و صاحب احساس پیش نخواهد رفت. باید بخصوص جوانان در این حماسه‌ی ملی سهمی به عهده بگیرند، تا هموطنان خود را از فقر و فاقه و از تیره‌روزی نجات بدهند، به آن‌ها سواد بیاموزند و راه زندگی

بہتر را بہ آن‌ہا نشان بدہند و کمک کنند کہ بہ آن زندگی برسند. (دکتر ارسنجانى در آیینہ زمان، ص ۳۷۷)

بہ این ترتیب یکى از برنامه‌ہای غیر کارشناسانہ محمد رضا پهلوى جامع عمل پوشید و اثراتى مخرب در کشاورزى و شرایط زیستى اکثریت دہقانان و روستائیان از خود بر جای گذاشت؛ اثراتى کہ نزدیک بہ یک دہہ بعد در همسویى و ہمگامى روستائیان در اعتراضات مردمى سال‌ہای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ خود را نشان داد و بیشترین سہم را حاشیہ نشینانى در این اعتراضات بر عہدہ داشتند کہ بہ واسطہ اجرای برنامه اصلاحات ارضى انقلاب شاه و ملت، از خانہ و کاشانہ خود در پی کارہای کاذب روانہ شہرہای بزرگ شدہ بودند.

مدرنیزاسیون مونتاز عصر محمد رضا شاهی

به دنبال آرامشی که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای رژیم شاهنشاهی به وجود آورد، عده‌ای سیاستمداران با تکیه بر ثروتی که از فروش نفت به ایران سرازیر شده بود، به ایجاد صنایع جدید و گسترش کارخانه‌ها مبادرت کردند؛ مدل صنعتی کردن ایران، از مکتب مدرنیزاسیون امریکایی پیروی می‌کرد و بالتبع عمال اصلی این گونه سیاست‌ها سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها و صنایع امریکایی بود که در ایران سرمایه‌گذاری می‌کردند؛ در میان ایرانیان هم کسانی معجزی این طرح‌ها بودند که تحصیلات خود را در امریکا و یا متأثر از دیدگاه‌های امریکایی به انجام رسانده بودند. «کانون مترقی» یکی از این مراکز بود که در راستای تحقق اهداف توسعه‌طلبانه امریکاییان در ایران و منطقه، مدرنیزاسیون کشور را در دستور کار خود قرار داده بودند.

اقدامات اصلاحی در قالب اجرای چهار برنامه عمرانی دوم تا پنجم بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷ خورشیدی و اصول

انقلاب سفید - ۱۳۴۱ - توسط مراکز فرهنگی دولت و احزاب وابسته به آن، مطرح و اجرا گردید؛ حوزه‌های فرهنگی - اقتصادی و اجتماعی در برگیرندهٔ اصلاحات مورد نظر گروه الیتی بود که مدرنیزاسیون را رهبری می‌کرد. اما آن چه بیشتر از هر زمینه‌ای مورد نظر رژیم بود، بازسازی اقتصادی و مدرن سازی اقتصاد ایران بود؛ برای عملی کردن این منظور، نخست سازمان برنامه برای پیگیری توسعه اقتصادی کشور تأسیس شد. سپس از شرکت امریکایی مدیسون - نودسن، کارشناسانی برای عملی کردن برنامه‌های اقتصادی، دعوت به عمل آمد. متخصصان این شرکت با ورود به ایران و مطالعهٔ اوضاع کشور، برنامه‌ای را جهت توسعه پیشنهاد کردند که در آن عمدتاً بر گسترش تکنولوژی کشاورزی تأکید شده بود و کشاورزی حدود ۴۰/۴ درصد از کل هزینه‌های آن برنامه را به خود اختصاص می‌داد. بعد از بررسی این طرح در کمیسیونی مشکل از نیروهای خارجی و برخی نیروهای داخلی در نهایت برنامه عمرانی هفت سالهٔ اول (۱۳۳۵ - ۱۳۲۸) طراحی شد که ضمن تعدیل طرح مذکور، توجه بیشتری در خصوص بخش صنعت

به عمل آمد. (عقاب و شیر، ص ۲۱۶) این برنامه همچنین از حمایت‌های مالی آمریکا بر اساس اصل ۴ ترومن که برای مقابله با گسترش کمونیسم تنظیم شده بود، برخوردار بود. (ایران داستان ناگفته، ص ۷۲) استقرار دولت کودتا و تحکیم پایه‌های استبدادی محمد رضا شاه، امریکاییان را در تحقق برنامه‌های اقتصادی خود در ایران، به رهیافت نوینی راهبرد شد و آنان توانستند جهت‌گیری برنامه‌های سیاسی و اقتصادی ایران را همسو و مرتبط با اقتصاد و سیاست غرب طراحی کنند. بر این اساس، ابوالحسن ابتهاج که اقتصاددانی تحصیل کرده در آمریکا بود، به ریاست سازمان برنامه و بودجه کشور منصوب شد و با تغییراتی که در آن سازمان به وجود آورد، توانست عده بیشتری از تحصیل کردگان امریکایی را جذب سازمان ساخته و با کمک مستشاران امریکایی و پشتوانه کمک‌های مالی آنان و بانک جهانی و درآمدهای نفتی، برنامه دوم عمرانی پنج ساله کشور (۴۰ - ۱۳۳۵) را طراحی کند. هدف برنامه دوم، گسترش زیربنایی اقتصاد ایران بویژه سیستم‌های ترابری و ارتباطات و نیز ایجاد صنایعی برای جانشین‌سازی واردات بود.

صنایع جانشین واردات تا اندازه‌ای از راه فراهم آوردن سرمایه‌های بزرگ از سوی دولت و از منابع خارجی صورت می‌گرفت. (دیکتاتور و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ص ۱۴۷؛ انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، ص ۱۱۲)

برنامه چهارم و پنجم عمرانی هم با اهدافی تدوین شدند که متاثر از دیدگاه‌های اقتصاددانان امریکایی بودند؛ این اهداف عبارت بودند از: تسریع رشد اقتصادی، تکثیر درآمد ملی از راه افزایش قدرت تولید با اتکای بیشتر به توسعه صنعتی، بالا بردن بازده سرمایه و استفاده از روش‌های پیشرفته در کلیه فعالیت‌ها، توزیع عادلانه درآمد، کاهش نیازمندیها به خارج بر اساس افزایش قدرت تولید، رفع احتیاجات اساسی و تسریع رشد بخش کشاورزی به منظور تأمین حداکثر مواد غذایی و... و حداکثر مواد اولیه مورد نیاز صنایع،... و تنوع بخشیدن به کالاهای صادراتی کشور... (مذهب و مدرنیزاسیون، ص ۱۷۰)

خداداد فرمانفرمائیان - یکی از دست‌اندرکاران اصلی توسعه صنعتی در ایران - گزارشی از ارائه برنامه پنجم

توسعه را به محمد رضا شاه در خاطرات خود آورده است؛ این گزارشی، یکی از چندین گزارشی است که نگرش شاه به برنامه توسعه و موانع و مشکلات و مسائل آن را در زمان اجرا و توابع و ثمرات آن را به استناد آمار و ارقام بیان می‌کند؛ فرمانفرمائی‌ان جریان شرفیابی به حضور شاه را در رابطه با برنامه پنجم چنین اظهار می‌کند: من با هویدا مطرح کردم که بالاخره چطور میل دارید برنامه پنجم حضور اعلیحضرت طرح بشود.

هویدا گفت: من فکر می‌کنم، صحبت می‌کنم، به شما می‌گویم.

گفتم: پیشنهاد من این است که چون برنامه پیچیده است، چون برنامه‌ای است که وقت می‌خواهد، توجه می‌خواهد، خیلی قشنگ می‌شد اگر ما یک میزگردی درست می‌کردیم که اعلیحضرت بالا می‌نشستند، وزرا دور تا دور، ماها همین طور، و ما اول کلیات برنامه را و بعد هر بخش را جداگانه به اعلیحضرت عرضه می‌کردیم. (این به فکر خودم نرسید بود، ولی یک کسی پیشنهاد به من کرده بود، فکر می‌کنم رادپی،

که ما برویم شیراز، تخت جمشید، در همان چادرهایی که جشن‌های دوهزار و پانصد ساله را بر پا کرده بودند، برنامه را حضور اعلیحضرت مطرح بکنیم).

به هویدا گفتم: آنجا دور از تهران، در یک جو خیلی آرام پردازیم به مسائل واقعی کشور و اعلیحضرت تصمیماتشان را در آنجا بگیرند و ابلاغ کنند که ما تمام کنیم و بنویسیم و توزیع کنیم.

هویدا گفت: بسیار خوب، من فکر می‌کنم، بعد به شما خیر می‌دهم. هویدا رفت و برگشت، گفت: خدی (خداداد) با اصولش همه موافقیم، خیلی خوب است، اعلیحضرت هم تشریف می‌آورند. ولی من می‌خواهم تو تمام وزرا و همه معاون‌ها و روسای دستگاه‌های دولتی را هم دعوت کنی. همچنین تمام روزنامه‌نویس‌ها و تلویزیون، همه را دعوت کن.

گفتم: آقا این که می‌شود یک نمایش گنده

گفت: نه، لیست را درست کنید.

لیست را تهیه کردم، سیصد و سی چهل نفر شد. این دستور مستقیم هویدا به من بود. زمان و جای شرفیابی هم در یکی از چادرهای بزرگ تخت جمشید مشخص شد؛ در آن چادر بزرگ میز و صندلی گذاشته بودیم. من حتی طرز نشستن افراد را با نخست وزیر صحبت کردم.

گفتم: آقای نخست وزیر چون شما مسئول برنامه هستید، من پیشنهاد می‌کنم شما در صدر صف برنامه‌ریزان بنشینید، و آقایان وزرا و روسای دستگاه‌های دولتی روبرو و اعلیحضرت هم در صدر بین برنامه‌ریزان و وزرا، به طوری که هر دو طرف را به راحتی ببینند و مخاطب قرار دهند.

هویدا گفت نه، من می‌نشینم آن طرف با وزرا.

گفتم: هر جور میل دارید.

با ورود محمد رضا شاه به تخت جمشید، جلسات تشریحی برنامه پنجم توسط فرمانفرمائیان و دیگر وزرا و نخست وزیر شروع شد؛ برنامه با نطق هویدا آغاز شد و در آن راجع به اعداف برنامه نزدیک به نیم ساعت سخن گفت. بعد از

هویدا، خداداد فرمانفرمائیان هم سخنرانی کوتاهی کرد. سپس طبق برنامه تک تک افراد بلند می شدند و با گفتن شاهنشاهی در آغاز سخن، خلاصه برنامه خود را به اطلاع می رساند. اعلیحضرت نظراتش را می داد.

در یکی از جلسات روز دوم یا سوم، چون بعضی از وزرا زیاد سرو صدا می کرد و حرف های کلی بی اساس می زدند، ناگهان اعلیحضرت چرخید به طرف وزرا حالا روزنامه نگارها همه آنجا، تلویزیون هم دارد عکس می گیرد، گفتند: «من مانعی نمی بینم که شما حرف بزنید، اما این قدر مزخرف نگوئید.» من که این را شنیدم، اصلاً شدم یک پارچه بیخ... به صورت هویدا نگاه کردم، دیدم صورت هویدا شده سفید. اعلیحضرت بعد از چند دقیقه بلند شدند و رفتند، علم هم دنبال اعلیحضرت، رفتند اتاق خودشان.... علم دقایقی بعد از اتاق اعلیحضرت بیرون آمد و خطاب به من گفت: اعلیحضرت شما را می خواهد.

من رفتم اتاق خصوصی اعلیحضرت؛ شاه خطاب به فرمانفرمایان گفت: من از کار شما خیلی راضی هستم. امروز هم این طرز تهیه کار شما خیلی خوب بود. (توسعه در ایران، ص ۲۷۷)

در چنین اوضاع و احوالی، هیئت دولت با گرفتن تائید نهائی محمد رضا شاه برای اجرای برنامه پنجم توسعه کشور، راهی تهران شدند و مقدمات اجرایی آن را فراهم ساختند.

در بهمن ماه ۱۳۵۲ خورشیدی، اعتباری معادل ۱۵۶۰ میلیارد ریال به تصویب رسید. برای تامین این بودجه تصمیم گرفته شد که روزانه تا ۵ میلیون بشکه نفت خام صادر شود. ظاهراً این پیش بینی با افزایش و میزان صادرات نفت، بعد از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل تحقق یافت، چرا که درآمد دولت از فروش نفت از ۲/۵ میلیارد دلار به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید. افزایش درآمد دولت باعث شد که در مرداد ۱۳۵۳ در برنامه پنجم عمرانی تجدید نظر شود و کل اعتبارات عمرانی

به دو برابر، یعنی ۳۳۶۸/۷ میلیارد ریال افزایش یابد. در این برنامه برای بخش کشاورزی، آب و منابع طبیعی ۲۹۶/۷ میلیارد ریال اعتبار در نظر گرفته شده بود. همچنین از کل اعتبارات حدود یک سوم به بخش مسکن، یک سوم به بخش صنعت و معدن و حدود دو سوم به بخش حمل و نقل و ارتباطات اختصاص داده شد. سیاست کشاورزی دولت و اعتبارات تخصیص یافته برای بخش‌های مختلف اجتماعی، تولیدی و امور عمومی نشان دهنده این واقعیت است که دولت در تلاش از بین بردن واحدهای کوچک، حمایت از ایجاد قطب‌های بزرگ کشاورزی و مجتمع‌های دامپروری و تقویت بنیه و توان مالی بخش خصوصی بوده است. اعطای اعتبارات دولت به بخش خصوصی طی برنامه عمرانی پنجم باعث شد که نقدیگی این بخش از ۴۰۰ میلیارد ریال به ۲۱۳۹/۵ میلیارد ریال افزایش یابد. (نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ص ۳۳۶؛ گزارش عملکرد برنامه عمرانی پنجم، ص ۲۸۰) اما در این برنامه سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی به شدت کاهش یافت و کشاورزی به وضعیت اسفباری دچار گردید که مشخص‌ترین

نمونه آن وابستگی و اتکای بیش از حد کشور به خارج و
مهاجرت قشر وسیعی از دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین به شهرها
بوده است. (نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ص ۳۴۱؛
تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۱۶۵)

تجدید نظر پنجم در قانون اساسی مشروطیت

وقوع اعتراضات مردمی در سال ۱۳۴۲ و تیراندازی به شاه در کاخ مرمر در فروردین سال ۱۳۴۴، زمینه‌های لازم را برای انجام تجدید نظر در موادی از قانون اساسی که معطوف به بقای سلطنت در سلسله پهلوی بود، فراهم ساختند. (داستان انقلاب، ص ۲۲۴؛ ترور شاه - حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد، ص ۳) بر این پایه، محمد رضا شاه دستور تشکیل مجلس مؤسسان را برای تجدیدنظر در موادی از قانون اساسی را صادر کرد؛ پیش از این چهار بار قانون اساسی مصوب دوره اول مجلس شورای ملی مشروطیت مورد تجدید نظر قرار گرفته بود؛ اولین مورد از بازنگری در متمم قانون اساسی در همان دوران مجلس اول صورت گرفت؛ این تجدید نظر متمم قانون اساسی را به بار آورد که بعد از فوت مظفرالدین شاه، در بیست و نهم شعبان ۱۳۲۵ قمری به تصویب مجلس شورای ملی رسید و با توشیح محمد علی شاه و افزودن جمله «به موهبت الهی» در اصل ۳۵ متمم، انجام گرفت.

دومین تجدید نظر در قانون اساسی مشروطیت با انقراض سلسله قاجاریه و استقرار پادشاهی رضا شاه با تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸ متمم قانون اساسی، پدید آمد. در این تجدید نظر، اصل ۳۶ متمم قانون اساسی، سلطنت را از اعقاب ذکور محمد علی شاه به اعقاب ذکور رضا شاه تغییر داد. اصل سی و هفتم هم تعیین ولیعهد را به پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی موکول می‌ساخت. اصل سی و هشتم هم مقرر می‌داشت سن قانونی سلطنت ۲۰ سال و قبل از رسیدن به سن قانونی ولیعهد، وظایف سلطنت به انتخاب مجلس شورای ملی، به عهده نایب‌السلطنه‌ای غیر از خاندان قاجار است.

سومین تجدید نظر در سال ۱۳۲۸ خورشیدی پیش آمد و در آن اصل ۴۸ قانون اساسی مورد بازنگری قرار گرفته و مقرر شد که «اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید.»

چهارمین بار تجدید نظر در قانون اساسی در سال ۱۳۳۶ خورشیدی پیدا شد. در این بازنگری که با تشکیل مجلس واحدی به فرمان محمد رضا پهلوی انجام گرفت، اصول چهارم، پنجم، ششم، هفتم و اصل ۴۹ متمم قانون اساسی، مورد اصلاح قرار گرفتند.

پنجمین باری که قانون اساسی مورد بازنگری قرار گرفت، در سال ۱۳۴۶ خورشیدی بود و در آن اصول ۳۸، ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی که راجع به نیابت سلطنت در موقع نرسیدن ولیعهد به سن قانونی برای اداره جامعه بود، امور نیابت سلطنت به شهبانو - مادر ولیعهد - واگذار شد.

پس از آن که زمینه‌های تجدیدنظر در قانون اساسی از هر جهت فراهم شد، لایحه‌ای مبنی بر ضرورت تجدیدنظر و تشکیل مجلس مؤسسان از طرف دولت تقدیم مجلس شد. امیر عباس هویدا در مقام نخست وزیر وقت به هنگام تقدیم لایحه در روز شانزدهم اسفند ماه ۱۳۴۵ با برشمردن دلایلی که عمدتاً ذکر آن رفت، خواهان تصویب لایحه مزبور شد. مجلس

شورای ملی پس از تصویب، این بحث را مطرح کرد که چون دوره مجلس شورای ملی و مجلس سنا رو به پایان است، انتخابات پیش رو چگونه باید صورت گیرد. دامنه این بحث به مطبوعات نیز کشیده شد. سرانجام وزیر کشور وقت اعلام کرد که برای برگزار کردن شایسته انتخابات مجلس سنا، مجلس شورای ملی و مجلس مؤسسان در روز ۱۳ مرداد ماه ۱۳۴۶ که به گفته وی تقارن خوبی داشت با ۱۴ مردادماه سالروز انقلاب مشروطیت و هم چنین برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها و وقت، انتخابات هر سه مجلس با هم انجام می‌گیرد. بدین ترتیب تکلیف انتخابات مشخص شد و فعالیت در دو حزب رسمی «ایران نوین» و «مردم» و چند حزب نیم بند و گروهی منفرد به راه افتاد.

مجلس مؤسسان اواخر مرداد ماه ۱۳۴۶ توسط محمد رضا شاه و طبق معمول با نطق شاهنشاهی گشایش یافت. محمد رضا شاه در سخنرانی خود استحکام شاهنشاهی ایران و تحکیم بنیاد مشروطیت و کشور را وظیفه مجلس مؤسسان دانست. او همچنین بر این باور بود که با انتقال نیابت سلطنت به شهبانو

می‌توان در فرایند احقاق حقوق زنان قدمی نیز برداشت: «اخیراً زنان ایران حقوق متعددی کسب کرده‌اند که ابتدا حق رأی دادن و انتخاب شدن در مجلس مقننه و سپس تساوی حقوق اجتماعی با مردان بوده است و اکنون این حق شامل تاجگذاری نیز شده است. ما مشغول مطالعه هستیم تا در قانون اساسی اصلاحیه‌ای بکنجانیم که به موجب آن شهبانو در مواقع خاصی نیابت سلطنت را تا هنگامی که ولیعهد به سن قانونی برسد، به عهده بگیرند. این اقدام بدان سبب صورت می‌گیرد که ما ثابت کنیم برای ارزش‌ها و خصایص زنان کشور، احترام فراوان قائل هستیم.» (مجموعه تألیفات...، ج ۵، ص ۴۳۵۵)

با این زمینه، مجلس مؤسسان با ۲۶۰ نفر عضو که بیشتر از شهرستان‌ها و جوانان بودند، شروع به کار کرد. به هنگام انتخابات هیئت ریسه مؤسسان بین شریف امامی و رئیس حزب ایران نوین بر سر حزبی بودن یا نبودن مجلس مؤسسان درگیری رخ داد، اما حزب ایران نوین تمام کرسی‌های هیئت ریسه را به خود اختصاص داد و ثابت کرد که این مجلس هم

حزبی است. مجلس مؤسسان پس از چند جلسه گفت و گو اصول ۳۸، ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی را به این شرح تغییر داد:

اصل سی و هشتم اصلاحی: در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای ۲۰ سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد، شهبانو مادر ولیعهد بلافاصله امور نیابت سلطنت را به عهده خواهد گرفت، مگر این که از طرف پادشاه شخص دیگری به عنوان نایب‌السلطنه تعیین شده باشد. نایب‌السلطنه شورایی مرکب از نخست وزیر و رؤسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و چهار نفر از اشخاص خبیر و بصیر به انتخاب خود تشکیل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوره آن شورا انجام خواهد داد، تا ولیعهد به سن ۲۰ سال تمام برسد. در صورت فوت یا کناره‌گیری نایب‌السلطنه شورای مزبور موقتاً وظایف نیابت سلطنت را تا تعیین نایب‌السلطنه‌ای از طرف مجلسین از غیر خانواده قاجار انجام خواهد داد.

اصل چهل و یکم اصلاحی: در موقع رحلت پادشاه طبق اصل ۳۸ عمل خواهد شد در این مورد و هم چنین در مورد انتقال سلطنت، هرگاه نایب السلطنه به ترتیب مقرر در اصل مذکور معلوم نشده باشد، از طرف مجلسین در جلسه فوالمعاده مشترک، نایب السلطنه از غیر خانواده قاجار انتخاب خواهد شد و تا انتخاب نایب السلطنه هیئتی مرکب از نخست وزیران سابق یا رؤسای سابق مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و سه نفر از بین نخست وزیران سابق یا رؤسای سابق مجلسین به انتخاب هیئت دولت، موقتاً امور نیابت سلطنت را عهده‌دار خواهد شد. نایب السلطنه‌ای که به ترتیب مذکور در این اصل و اصل ۳۸ عهده‌دار امور نیابت سلطنت می‌شود، نیز باید طبق اصل ۳۹ سوگند یاد کند. هر کسی به مقام نیابت سلطنت برسد، از رسیدن به مقام سلطنت ممنوع است.

اصل چهل و دوم اصلاحی: در هر مورد که نایب السلطنه از طرف مجلسین انتخاب می‌شود، انعقاد جلسه مشترک بیش از ده روز نباید به تعویق بیفتد، هرگاه دوره نمایندگی نمایندگان هر دو مجلس یا یکی از آنها منقضی

شده باشد و نمایندگان جدید انتخاب نشده باشند، نمایندگان سابق، حاضر می‌شوند و مجلسین منعقد می‌گردد. در صورت انحلال یکی یا هر دو مجلس تا تشکیل مجلس جدید و انتخاب نایب‌السلطنه، امور سلطنت موقتاً به عهده هیئت مذکور در اصل ۴۱ خواهد بود. پادشاه می‌تواند در موقع مسافرت و در غیاب خود شورایی برای اداره امور سلطنت انتخاب یا نایب‌السلطنه تعیین کند که با مشاوره شورای مزبور، امور سلطنت را موقتاً برای مدت مسافرت در غیاب پادشاه انجام دهد.

بدین ترتیب آخرین تجدیدنظر در قانون اساسی مشروطیت در شهریورماه ۱۳۴۶ انجام گرفت و با برگزاری مراسم تاجگذاری و جشن‌های مشهور آن ظاهراً امور به دربار پهلوی و بخصوص در جهت تحکیم موقعیت شهبانو فرح تغییر کرد. (تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه، ص ۱۹۴)

جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی

یکی از مهم‌ترین وقایع دوران پهلوی دوم، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران است که با صرف هزینه‌های گزاف و اجرای برنامه‌های ضدفرهنگی، به یکی از رویدادهای تاثیرگذار در اعتراضات مردمی و نمایان ساختن چهره ضد مردمی و مستبدانه رژیم پهلوی تبدیل شد؛ (شکست شاهانه، ص ۹۹؛ آخرین سفر شاه، ص ۳۸؛ عقاب و شیر، ص ۱/۲۹۶؛ اهرمهای سقوط شاه، ص ۱/۱۰۶؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۲/۲۳۴؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ص ۳۵۰؛ پشت پرده تخت طاووس، ص ۱۱۵؛ خاطرات مظفر فیروز، ص ۴۷۵) محمد رضا شاه طی ساخنانی در سال ۱۳۴۹ خورشیدی، زنده کردن افتخارات ایرانی و ادامه حیات ملی از راه بقای شاهنشاهی را از اهداف اصلی برگزاری این جشن‌ها اعلام نمود و با این سخنان برپایی جشن‌ها، وارد مراحل اجرایی و تدارکاتی شد؛ شاه در بخشی از سخنان خود گفت: «شورایی که مسئولیت برگزاری این جشن را بر عهده دارد، دارای وظیفه خطیری است. زیرا کاری بی‌سابقه و بزرگ در پیش

دارد، گمان می‌کنم امروز کمتر ملتی در دنیا باشد که از لحاظ تاریخی و ملی امکان برپا کردن چنین جشنی را داشته باشد. این تجلیل در واقع تجلیل از اساس ملیت و تمدن و مفاخر ما می‌باشد و در راه زنده کردن افتخارات ایران، هر قدر بیشتر کوشش شود، ارزش دارد. وظیفه‌ای که ما در نظر داریم، این است که بر میراث چند ساله خود و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که لازمه ترقی و رفاه ملت است بیفزاییم. ما در طی قرون متمادی به رسالت همیشگی خود وقادار مانده و این هدف را تعقیب کرده‌ایم که از آمیختن ترقیات مادی عصر خود با میراث معنوی گذشته خویش ترکیب معتبر و باارزشی پدید آوریم. بر اساس همین منظور و با همین هدف اساسی است که اکنون کشور من خود را برای برگزاری مراسم جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران آماده می‌کند و منظور از برگزاری این یادبود آن است که ادامه حیات وحدت ملی ما از راه بقای شاهنشاهی ایران و نیز سهم موثر ساکنان این سرزمین باستانی در تمدن جهانی در رشته‌های مختلف علوم،

ادبیات، فلسفه و هنر برای جهانیان روشن شود فرصتی وجود
آید.» (بزم اهریمن، ص ۱/۸)

به دنبال اعلام این جشن‌ها، سازمانی برای برگزاری
آن تعیین و شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران متشکل
از سی و چهار نفر به همراه کمیسیون‌های هشتگانه مالی -
انتشارات - فرهنگی - هنری - تشریفات و پذیرایی - ارتشی و
ورزشی و ارتباطات با دربردارنده نزدیک به پنجاه عضو مأمور
برپایی جشن‌ها شد؛ کمیسیون‌ها تا برپایی جشن‌ها، دهها جلسه
تشکیل دادند و اشکال مختلف برگزاری جشن را مورد بحث و
بررسی قرار دادند؛ در همان زمان علم وزیر وقت دربار در
مصاحبه‌ای با مطبوعات، کل هزینه جشن را یکصد و سی و
چهار میلیون تومان ذکر کرد. (کیهان ۱۳۵۰/۸/۲)

برگزاری این جشنها واکنش‌هایی را برانگیخت که
حتی برخی از درباریان را هم دربرمی‌گرفت؛ سپهد فریدون
سنجر که خود در مراسم تخت جمشید حضور داشت، در
خصوص جشن‌ها چنین اظهار نظر نمود: «از محوطه مراسم قدم

زنان به طرف شهرک چادرها به راه افتادم؛ در طول راه دائماً این افکار آزارم می‌داد: راستی این کارها چه معنی دارد؟... برگزاری مراسم پرهزینه برای رسیدن به چه هدفی است؟... می‌خواهیم چه چیز را ثابت کنیم و به اثبات برسانیم؟ می‌خواهیم ثابت کنیم که در گذشته ایران باستان بر نیمی از جهان آن زمان حاکم بوده است؟ فرضاً که چنین بوده باشد، این موضوع به حالا چه ربطی دارد؟ گیریم که پدر تو بود فاضل - از اینها گذشته، هنوز دو سوم از مردم ما در گرداب بی‌سوادی و حتی جهل غوطه‌ورند، هنوز قسمت اعظمی از مردم این مملکت از نعمت بهداشت بی‌نصیبند و... بنابراین چرا این پولها نباید صرف بهبود زندگی و رفاه مردم مناطق محروم بشود؟...» (حاصل چهل سال خدمت، ص ۲۳۶)

سردرگمی و مخالفت‌ها در میان مبارزان ضد رژیم هم جریان داشت و هر گروهی با انتشار اطلاعیه‌ای و پخش بیانیه‌ای، مخالفت خود را با این جشن‌ها ابراز می‌کردند؛ حتی مردم عادی هم از برگزاری این جشن‌ها، اظهار ناراحتی می‌کرد؛ در گزارش‌های ساواک موارد بسیاری می‌توان یافت

که زبان حال مردم عادی نسبت به این جشن‌ها بود؛ در گزارشی آمده است: «اخیراً دو نفر ناشناس در داخل تاکسی ضمن صحبت اظهار می‌داشتند چرا باید دولت این گونه خانه خرابی برای ملت درست کند تا مردم ناراحت بشوند. مردم همه چیز را می‌دانند، ولی جرأت عرض اندام ندارند. مثلاً برای برپایی جشن ۲۵۰۰ ساله، ششصد هزار تومان پول جهت تهیه ریش مصنوعی به دولت صورت داده شده است و این پولهای خون من و شماست که با آمپول به آسانی از رگهای مان می‌گیرند؛ بهتر است بروند به شهرستانهای دوردست و دهات، وضع مردم را ببینند. هنوز عده‌ای وقتی که افراد مثل من و شما را می‌بینند، از ترس فرار می‌کنند، نه آب دارند و نه نان و زندگی، خلاصه جشن تاجگذاری که برگزار شد ولی خداوند عاقبت این جشن را به خیر کند.» (بزم اهریمن، ص ۴/۸) در گزارش دیگری از قول چند تن از بازاریهای تهران در مورد هزینه سنگین جشنها آمده است: «بعد از ظهر روز ۱۳۵۰/۴/۳۱ چند نفر از افراد حاضر در مسجد فردوسی قبل از شروع سخنرانی فخرالدین حجازی بعد از ظهر ضمن صحبت‌های خصوصی اظهار

می‌داشتند، وضع بازار بد است و این جشنها و مخارج
کمرشکن آن وضع اقتصادی را شکسته و نابود کرده است.
مالیاتها زیاد شده، حتی کارمندان دولت هم از گرانی کرایه
منزل و بالا رفتن سطح زندگی ناراضی هستند. دولت فریاد
می‌زند که مخارج جشنها را خودش تأمین کرده، در صورتی
که با گرانی روزافزون و مالیاتهای کمرشکن که از بازارهای
بدبخت و مردم کوچه و بازار گرفته‌اند، این علم و کتل را راه
انداخته‌اند؛ به خدا امسال بازار گرفتار ورشکستگی حتمی
خواهد شد و لااقل ۳۵٪ تجار ورشکست خواهند شد. در میان
آن چند نفر که یکی کارمند دولت بود گفت: آقا از حقوق ما هم
برای این جشن مبلغی کم کرده‌اند... آن بیچاره آیت‌الله سعیدی
تا آمد حرفی بزند، توی زندان او را کشتند.» (بزم اهریمن، ص
۴/۸) معلمان نیز با این جشن‌ها مخالفت می‌کردند؛ در گزارشی
آمده است: «تعدادی از معلمان در مغازه خیاطی حمید سلیم پور
واقع در خیابان فرمانداری جنب ژاندارمری سابق مجتمع و در
مورد جشنهای ۲۵۰۰ ساله انتقاد و اظهار نظر دارند: دولت
عوض اینکه به حقوق ما رسیدگی کند، میلیونها تومان پول

خرج این جشن می‌نماید و اگر حقوق ما اضافه نگردد، هیچکدام برای تدریس نخواهیم رفت.»

کارگران نیز از مخالفان برپایی این جشن‌ها بودند؛ در گزارش ساواک در خصوص اظهارات کارگران صنعت نفت گچساران - به عنوان نمونه‌ای از مخالفت‌ها - آمده است: ساعت ۱۶/۳۰ مورخه ۵۰/۵/۱۵ تعدادی از کارگران شرکت ملی نفت گچساران به اسامی ۱- اسحق لطیفی، ۲- کودرز قاسمی، ۳- گودرز شهابی، ۴- محراب بارانی، ۵- حسین عزیزان در محل کار گرد هم جمع و پیرامون برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله سخن به میان آمد. در این بحث یکی از کارگران فوالذکر اظهار داشته به اقدامات و تدارکاتی که برای برپایی مراسم مذکور به عمل آمده قطعاً جشنهای مورد بحث باشکوه و غرور ملی انجام خواهد شد. اسحق لطیفی به فرد مزبور پاسخ داده است: خوب بود این جشنهای مورد بحث را در زمانی برگزار می‌شد که تمام اصلاحات و تحولات در ایران دقیقاً انجام می‌گرفت. زیرا وقتی سران کشورهای بیگانه به منظور شرکت در این مراسم به ایران وارد شوند و از کنار روستاهایی که فاقد

آب و برق می‌باشند عبور نمایند به ریش این کشور خواهند خندید و افزوده است: در گذشته وامهایی که از طرف کشور امریکا به ایران اختصاص داده می‌شد، شاه و تیمور بختیار مشترکاً وجوه وام را به حسابهای خود در بانکهای سوئیس و اطریش می‌سپردند. وی در خاتمه گفت: فعلاً رژیم قوی است و چیزی که عاید ملت می‌گردد، تبلیغات توخالی است.» (بزم اهریمن، ص ۴/۱۰)

برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد شاهنشاهی ایران،

در موارد ذیل قابل تأمل و بررسی هستند:

۱- رژیم شاهنشاهی در راستای تقویت بنیادهای فرهنگی و ایدئولوژیکی خود برنامه جشن را سازماندهی و اجرا نمود.

۲- ایجاد ارتباط بین رژیم پهلوی و شاهنشاهی باستان، از اعداف مهم رژیم در راستای حفظ و بقای خود بود.

۳- این برنامه‌ها علی‌رغم هزینه فراوان و دستورات مؤکد شاهانه، بارها به تأخیر افتاد و نهایتاً با چهارده سال تأخیر در سال ۱۳۵۰ خورشیدی برگزار شد.

۴- هزینه جشن‌ها در موقعیتی که مردم ایران در تنگنای شدید مالی قرار داشتند، موجب بدبینی مردم شد.

۵- برگزاری این جشن‌ها، در خارج از کشور نیز بازتاب منفی برای رژیم به ارمغان آورد و چنانچه حامیان اصلی شاه نیز در رسانه‌های خود بر علیه شاه و مراسم جشن او سخن گفتند.

۶- طی سالهای متمادی - حدود چهارده سال - بیشتر توان و نیروی دستگاه‌های دولتی صرف برگزاری جشن شد و از سایر برنامه‌های اصولی و بنیادین عمرانی و آبادانی پیش بینی شده صرف نظر شد. (بزم اهریمن، ص ۱/۴۰)

تکنوکرات‌های مدرن در کانون متری

در گيرودار تحولات جهانی و نقش فزاینده ایالات متحد آمریکا در روابط دیپلماتیک جهانی، از جمله اتفاقاتی که در داخل ایران به وقوع پیوست و در راستای تحکیم موقعیت طرفداران آمریکا در دستگاه دولتی ایران بود، شکل‌گیری «کانون متری» و ارتقای آن به «حزب ایران نوین» در اوایل دههٔ چهل خورشیدی بود؛ نخستین گزارش در مورد تأسیس یک گروه جدید حکایت از آن داشت که در تهران جمعیتی شکل گرفته که اگر چه فعالیت حزبی ندارد، لیکن به یک حزب بسیار شبیه است. بنیانگذاران این تشکیلات در گفته‌ها و نوشته‌های خود از نام حزب برای تجمع خود استفاده نمی‌کردند، نام آن‌ها را در مقطع مزبور «گروه پیشرو» نهاده بودند و این احتمال وجود داشت که در آینده مرام و مسلک آنها در مسیر فعالیت حزبی تغییر کند.

نام بنیانگذاران این تشکیلات به شرح زیر عنوان شده بود: ۱- حسنعلی منصور، ۲- ایرج منصور، ۳- محمد علی

مولوی، ۴- دکتر فریدون معتمد وزیری، ۵- عباس هویدا. (دو دهه واپسین حکومت پهلوی، ص ۲۶۸) در میان گروه تشکیل دهنده این مجمع، منصور با سرهنگ گرانیان یاتسویچ رئیس ایستگاه سیا در تهران ارتباط داشت و به نوعی در رایزنی با او بود که کانون مترقی شکل گرفت. هیئت مؤسس کانون اعلام کردند که هدف آنها از تشکیل گروه، مطالعات و تحقیقات علمی درباره مسائل فنی، اقتصادی، مالی، کشوری، حقوقی، فرهنگی، بهداشتی و به ویژه مسائل اجتماعی کشور است. آنها اعلام کردند که نتایج این مطالعات و تحقیقات در اختیار مقامات ذیصلاح قرار خواهد گرفت تا در جهت رفع مشکلات و نواقص امور کشور و نیز تنظیم برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی به آنها کمک نماید. از دیگر اهداف تشکیل این کنون، تبادل اطلاعات و کوشش و مجاهدت در زمینه آشنایی و ایجاد روح همکاری و هماهنگی بین کارشناسان اقتصادی و مالی و حقوقی و فرهنگی و اجتماعی عنوان شده بود. فعالیت‌های خیریه و اقدامات نوع دوستانه و تأسیس کتابخانه و تألیف و انتشار کتاب و مجلات و نیز تشکیل سمینارها و

کنفرانس‌های علمی، همراه با تأسیس کمیته‌های مخصوص برای مطالعات در زمینه‌های حقوقی و اجتماعی و اقتصادی از دیگر برنامه‌های این عده بود. این طرح‌ها در جلسه ۲۷ فروردین ۱۳۴۰ خورشیدی در اساسنامه گروه به تصویب رسید.

حسنعلی منصور در سخنرانی به مناسبت اولین سالگرد تشکیل قانون مترقی، مهمانی شامی ترتیب داده و با حضور ارباب جراید و برخی از شخصیت‌های کشوری، به تشریح اهداف گروه مترقی پرداخت؛ وی در بخشی از سخنانش که در خیابان ایرانشهر برگزار می‌شد، گفت: تشکیلات مزبور یک سازمان غیر سیاسی است، زیرا وی شرط فعالیت سیاسی را نیروی عمده‌ای از طرفداران و اعضا می‌داند و این در حالی است که تعداد اعضای قانون بیش از دویست نفر نیست و این تعداد برای آغاز فعالیت‌های سیاسی کافی نیست.

منصور در بخش دیگری از سخنان خود گفت: هیچ گروه و یا حزبی نمی‌تواند توفیق حاصل کند، مگر اینکه پایه‌گذاری آن بر رؤس اصول و عقاید صحیح باشد و تا یک

حزب سیاسی نداند چه می‌خواهد، چه اعتقاداتی دارد و چه برنامه‌ای را به ملت عرضه می‌کند، چطور می‌تواند به عاقبت و موفقیت خود امیدوار باشد... هرگونه تعبیری که دربارهٔ کانون مرفعی از نقطه نظر سیاسی انجام گیرد، خلاف حقیقت است.

منصور بر این نکته نیز تأکید کرد که: آنها تا زمانی که چنین مقتضیاتی به وجود نیاید و افراد کانون لزوم توسعه دامنه فعالیت خود را به امور سیاسی ضروری ندانند، از حدود اساسنامه خود تجاوز نخواهند کرد. (خلاصه بیانات رئیس هیئت مدیره - اردیبهشت ۱۳۴۱)

با تأسیس کانون مرفعی، اعضای اصلی آن - خصوصاً منصور - طی بیانیه‌ها و سخنرانی‌هایی به تشریح مواضع خود می‌پرداختند؛ در میان مواضع کانون اعلام گردید: هر فرد ایرانی حق دارد که از بدو تولد از تعلیم و تربیت مناسب برخوردار شود، از دید کانون این وظیفه در درجه اول بر عهده خانواده است. تأکید بر نهاد خانواده و نقش آن در تعلیم و تربیت کودکان نخستین بند از اصول عقاید کانون را تشکیل می‌داد...

چرا که اگر خانواده ناتوان باشد و یا امکانات لازم را برای تربیت اطفال نداشته باشد، این وظیفه بر عهده جامعه خواهد بود. خانواده رکن اساسی و طبیعی اجتماع است و بر طبق اصل سوم اساسنامه کانون، کلیه افراد کشور از نظر حقوق فردی و اجتماعی مساوی هستند و... مردم حق دارند از آزادی‌های فردی و فعالیت‌های اجتماعی در حدود مصالح ملی و نظام اجتماعی برخوردار شوند. اصل چهارم اساسنامه کانون هم شناسایی آزادی قلم و بیان و ایجاد محیط سالم اجتماعی به نحوی که در آن مطبوعات بتوانند به حداکثر رشد خود برسند، مورد تأکید قرار گرفته است. احقاق حق عادلانه و دسترسی به مراجع قضایی و نیز دادرسی عادلانه از دیگر اصول مورد قبول کانون در این دوره از فعالیت‌هایشان بود. تعمیم و توسعه بیمه‌های اجتماعی برای دسترسی آحاد مردم به بهداشت لازم و مناسب از دیگر وجوه فعالیت‌های کانون بود و بالاخره کانون از فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی برای پیشرفت کشور حمایت می‌کرد و آن را در راستای تأمین منافع همگانی ملت می‌دانست. در رابطه با مسائل بین‌المللی، کانون مترقی بر روابط

مسالمت‌آمیز با کلیه کشورهای جهان طبق منشور سازمان ملل متحد تأکید داشت.

به دنبال اعلان تأسیس کانون مترقی، در اوایل خردادماه ۱۳۴۲ اعضای مؤسس با محمد رضا شاه در کاخ مرمر دیدار و گفتگو کردند. در این ملاقات این عده برنامه‌های خود را توضیح دادند و علاقه‌مندی خود را برای اجرای صحیح اصول موسوم به انقلاب شاه و ملت بیان داشتند. شاه رویه این کانون را مورد توجه قرار داد و طرز کار آنها را ستود و مقرر کرد که این کانون به عنوان «دفتر مطالعات اقتصادی و اجتماعی» شخص او معرفی شود. شاه در عین حال توضیح داد که آرزوی دیرینش این بوده است که روشنفکران و افراد تحصیل کرده جامعه دور هم گرد آیند و نیروی واقعی این روشنفکران با تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه و برنامه‌هایی که در دست اجراست، هماهنگ شود و با منافع طبقات کارگر و دهقان همگونی پیدا کند. در پایان جلسه، محمد رضا شاه فرمان زیر را خطاب به اعضای مؤسس کانون مترقی صادر کرد:

هیئتی که به نام کانون مترقی از اشخاص تحصیل کرده و متخصص و روشنفکر و علاقه‌مند برای مطالعات عمیق و دقیق در امور اقتصادی و اجتماعی برای رفاه و آسایش و تعالی و ترقی ملت و کشور ایران تشکیل گردیده موجب مسرت و رضایت خاطر ما گردید و به منظور ابراز علاقه و توجه خاص به این موضوع مقرر می‌داریم که کانون مزبور به نام دفتر مطالعات اقتصادی ما تعیین گشته و اعضای آن به عنایات و توجهات مخصوصه مستظهر باشند. کاخ مرمر هشتم خرداد ماه ۱۳۴۲. (روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۱۰۷)

به این ترتیب، کانون مترقی به پشتوانه حمایت علنی شاه و دربار، به برنامه‌ریزی امور اقتصادی و اجتماعی کشور پرداخت و سپس با شرکت در انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی و به دست آوردن اکثریت کرسی‌های آن، به یکی از تاثیرگذارترین نهادهای اجرایی کشور در دوره اولیه اقتدار محمد رضا شاه تبدیل شد؛ با پیشرفت کار کانون مترقی و نشستن حسنعلی منصور بر اریکه نخست وزیری، کانون مترقی به «حزب ایران نوین» تغییر ماهیت داد. (تشکیل حزب

ایران نوین، ش ۳۰۳/۶۰۳/ن) از آن پس، پست‌های کلیدی کشور را برای چندین سال در دست گرفت. از این زمان بود که سیاست‌های امریکایی بیش از پیش توانست در صحنه‌های سیاسی و اقتصادی ایران جایگاه بالایی به دست آورده و موازنه برخورد‌های طرفداران انگلیس و امریکا، به نفع طرف امریکایی تغییر یافت.

ایران شاهنشاهی و جریان‌ات منطقه‌ای و بین‌المللی

در دههٔ چهل و پنجاه رژیم پهلوی در سطح جهانی با مسائلی درگیر بود که سابقهٔ چندین ساله داشتند؛ در این میان مسألهٔ بحرین و واگذاری آن - مشکل عمان و ظفار - جنگ با رژیم ناسیونالیستی و عرب‌گرای عراق و چگونگی ارتباط دیپلماتیک با رژیم اسرائیل از مهمترین مسائلی بود که با دگرگونی در سیاست خارجی ایران و همسویی آن با سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحد آمریکا به وجود آمدند و هر کدام راه‌حل‌های جداگانه‌ای یافتند. اعزام نیروهای نظامی به منطقهٔ ظفار و دخالت نظامی ایران در مقابله با نیروهای چریکی آنجا، یکی از مسائل برون مرزی ایران در دههٔ پایانی سلطنت محمد رضا شاه بشمار می‌رود؛ روابط مجدد عمان با ایران بعد از مدت طولانی بی‌اعتنایی دو کشور نسبت به یکدیگر در سال ۱۳۴۹ خورشیدی و به دنبال کودتای سلطان قابوس ایجاد شد. سلطان قابوس پس از جلوس بر تخت حکمرانی طی تلگرافی به شاه در شهریور ماه ۱۳۴۹ با اشاره به تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در عمان، خواستار پشتیبانی ایران شد. در نتیجه، سفیر

ایران در کویت مأمور سفر به عمان شد تا پیام شاه را به قابوس ابلاغ کند. این مؤمریت در ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۹ با تسلیم پیام شاه در شهر صلاله انجام گرفت. این امر، نخستین مسافرت یک سیاستمدار عالی رتبه ایرانی به عمان پس از سالیان متمادی در رکود در روابط بود و پس از یک قرن و نیم، فصل جدیدی در مناسبات طرفین، گشوده شد. طی این سفر، آمادگی دولت ایران برای برقراری روابط سیاسی با سلطان نشین عمان به مقامات آن کشور اعلام شد. (روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹ شمسی، ص ۷۷)

گسترش روابط میان دو کشور ایران و عمان، با انتشار اعلامیه‌ای رسمی از سوی دولت ایران در ۴ شهریور ۱۳۵۰ بود که طی آن استقرار روابط سیاسی بین دو کشور و مبادله قریب‌الوقوع سفرای طرفین اعلام شده بود. همچنین از قابوس برای شرکت در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی دعوت به عمل آمد که مورد پذیرش قرار گرفت. (سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس، ص ۲۵۹) در تیرماه ۱۳۵۱ هم به دعوت عباسعلی خلعتبری - وزیر امور خارجه ایران - ثوینی بن شهاب - مستشار

عالی سلطان قابوس - برای یک دیدار شش روزه به ایران
مسافرت کرد که در این دیدار برای نخستین بار، مسئله حمایت
رژیم پهلوی از عمان در نبرد با چریک‌های ظفار مطرح و از
این تاریخ، مسئله ظفار روابط دو کشور را کاملاً تحت تاثیر
قرار داد. سلطان قابوس در مصاحبه‌ای با مجله آخرالساعة چاپ
قاهره گفت: «عمان از ایران کمک خواست و ایران نیز فوراً و
بدون درنگ پاسخ داد. هر کس که به ما کمک کند، شایسته
تشکر و سپاس است.» (دفاع قابوس از کمک‌های ایران،
اصلاعات، ۱۳۵۳/۶/۳؛ بحران ظفار و رژیم پهلوی، ص ۱۷۴؛
مسقط و عمان - ۵۵ - ۱۳۵۰ آرشیو اسناد وزارت امور خارجه)

به طور کلی، روابط خارجی ایران با عمان تحت
تأثیر دو عامل نقش امنیتی در خلیج فارس و لشکر کشی
مستقیم نظامی به ظفار بود. با اعلام خروج نیروهای انگلیسی از
منطقه خلیج فارس، دولتمردان ایران به منظور ایفای هر چه
بیشتر نقش امنیتی خود و در راستای بسط و گسترش میدان
مانور در تنگه هرمز به سوی عمان گرایش یافتند؛ دولتی نوپا و
شعیف که در نبرد با چریک‌های ظفار، ناتوان بود و علاوه بر

آن، بر بخش بسیار مهمی از تنگه هرمز که در سیاست خارجی ایران نقش مهمی را داشت، حاکمیت می‌راند. ایران با حمایت از سلطان قابوس در نبرد با شورشیان طفار توانست محوز اداره تقریباً تمامی تنگه هرمز را با استفاده از جزایر و امکانات عمان، به دست آورد. کمک‌های اقتصادی و مراودات فرهنگی و حجم گسترده ملاقات و رایزنی‌های سیاسی بین دو کشور در همین چارچوب، قابل ارزیابی و بررسی است. (بحران طفار و رژیم پهلوی، ص ۱۷۸)

در توجیه حضور نظامی ایرانیان در جنگ با چریک‌های طفار، از سوی مقامات هر دو کشور مصاحبه‌ها و کنفرانس‌هایی برگزار شدند که حکایت از اهمیت این عملیات برای هر دو طرف داشت؛ از یک طرف ایران در پی دستیابی به نقش ژاندارمی در منطقه بود و این عملیات تا حدود زیادی این خواسته را عملی می‌کرد. از طرف دیگر، سلطان قابوس که حکومت‌اش از سوی چریک‌های طفار تهدید می‌شد، با عملیات نظامی ایران می‌توانست این تهدید بالفعل را از میان بردارد؛ بر این اساس مسئولین ایران در مصاحبه‌های خود، به

توجیه این حضور می‌پرداختند؛ محمد رضا شاه طی سخنانی در تیرماه ۱۳۵۳ گفت: «سلطان عمان کاملاً تنها بود و هیچ کس به وی کمک نمی‌کرد. در آنجا وحسی‌های بدبخت طفاری وجود داشتند که به خود، نام ارتش آزادیبخش داده بودند.» او همچنین در گفتگویی با فرمانده کل قوای یمن شمالی بر این باور بود که: «به تقاضای قابوس به ظفار نیرو فرستادیم. سیاست ایران کاملاً برادرانه و مشفقانه و بدون نظر و بی‌غرض است.» شاه باز با تأکید بر کمک به سلطان قابوس معتقد بود: «سلطان قابوس از ما کمک خواست، ما هم به او کمک کردیم. آماده هستیم به هر کسی که نیازمند باشد، کمک کنیم. (اطلاعات، ۱۳۵۲/۹/۴) ... ما هرگونه کمکی را که سلطان عمان از ما درخواست نموده، در اختیار وی قرار داده‌ایم. هر دولتی هم که در خلیج فارس کمک بخواهد، ما حاضر به همکاری هستیم.» (اطلاعات، ۱۳۵۲/۱۱/۲۰) ... شاه همچنین با اشاره به تبدیل شدن ایران به پلیس منطقه گفت: «پلیس، آخرین چیزی است که ما می‌خواهیم باشیم. ما به کرات گفته‌ایم که مایلیم همکاری منطقه‌ای داشته باشیم. لکن اگر سایرین فاقد وسیله

تضمین قبات در منطقه باشند، ما می‌توانیم این مهم را به عهده گرفته و خواهیم داد.» (اطلاعات، ۱۳۵۳/۷/۲۴؛ مشعل‌های خلیج فارس، ص ۱۴۵) «...من به ابرقدرت‌های امریکا و شوروی فهماندم که امنیت این بخش از جهان را تأمین خواهم کرد و همه کشتی‌های بازرگانی می‌توانند به آزادی در خلیج فارس رفت و آمد کنند. (روابط ایران و غرب، ص ۱۲) ... این به معنی این است که کشتی‌های خارجی باید منطقه را ترک کنند و احتیاجی به حضور آنان در این بخش از جهان نیست و ما به تنهایی قادر به ایجاد امنیت هستیم. (افق‌های تازه در خلیج فارس و اقیانوس هند، ص ۳۶) ... ما حتی به قیمت دادن قربانی و نثار خون فرزندانمان در فکر آسایش و رفاه تمام کشورهای منطقه خلیج هستیم... ما تعدادی از فرزندانمان را در طفر از دست دادیم؛ زیرا مصالح و منافع اساسی منطقه ایجاب می‌کرد... ایران در آن بخش از دنیا، تنها کشوری بود که می‌توانست یک چنان قدرت بازدارنده‌ای را تجهیز کند. ارتش ما در واقع قادر بود که در این ناحیه که برای غرب اهمیت راهبردی فوق‌العاده‌ای دارد، هرگونه ناآرامی محلی را متوقف

یا در نطفه خفه کند؛ چرا که ایران هم پول و هم نیروی انسانی دارد.» (پاسخ به تاریخ، ص ۲۶۶)

محمد رضا شاه در سخنانی دیگر بار دیگر به اهمیت حضور نظامی ایران در عمان اشاره کرد: «شورشیان طغفار می‌توانند با توپ‌های دورزن خود، کنترل تنگه هرمز را به دست گیرند و یا کسانی که می‌توانند یک نفتکش پانصد هزار تنی را غر سازند؛ آنگاه چه خواهد شد... تا ده سال دیگر، رقم واردات و صادرات ایران به ارقام افسانه‌ای خواهد رسید و لذا تنگه هرمز و اقیانوس هند باید نه تنها برای ما، بلکه برای همگان باز بماند... ما بارها گفته‌ایم که تنگه هرمز برای ما اهمیت حیاتی دارد. این تنگه، دروازه ورودی خلیج فارس است. این نقطه برای ما مثل مرگ و زندگی است و ما اصرار داریم که این منطقه به دست کسی اداره شود که با ما دشمن نباشد... تنگه هرمز که مدخل خلیج فارس و دریای عربستان و اقیانوس هند است، منطقه‌ای است که فکر ما را همیشه به خود مشغول می‌کند.» (مسقط و عمان، ص ۱۳۵۴/۴/۱۵)

شاه در گفت و گوهای دیگرش هم از اهمیت تنگهٔ هرمز برای ایران سخن گفت و از این که بایستی برای تأمین امنیت این منطقه، چریک‌های ظفار را سرکوب می‌کرد؛ او در مصاحبه‌های مختلف با روزنامه‌های دیلی تلگراف - محمد حسنین هیکل - رادیو و تلویزیون فرانسه - آردنودوبرچگو (سردیر نیوزویک) - روزنامهٔ لوموند می‌گفت: «ما نه تنها مسئولیت منطقه‌ای و ملی داریم، بلکه دارای نقش جهانی پایدار و مدافع شصت درصد از کل ذخیره‌های نفتی جهان هستیم. پایگاه‌های ما در خلیج فارس از درآمدهای آن دفاع خواهد کرد و ما از تنگهٔ هرمز و از مهم‌ترین شریان حیاتی نفت جهان دفاع خواهیم کرد... ما می‌خواهیم این منطقه بدون خطرات و در آرامش و قبات باقی بماند تا بتوان به بهره‌برداری از منابع طبیعی و فروش و صدور آن پرداخت و یک کشتیرانی کاملاً آزاد و مطمئن در خلیج فارس و تنگهٔ هرمز داشت... تنگهٔ هرمز، گذرگاه ما به سوی جهان است. این راه عبور نفت ایران است که هر روز صد و هشتاد میلیون دلار در روز ارزش دارد. آیا باید اجازه بدهم که یک رژیم کمونیستی خود را بر این

تنگه مسلط کند؟ نه. هرگز چنین چیزی را تحمل نخواهم کرد. تنگه هرمز، خط حیاتی ایران است... اگر آنها در مدخل خلیج فارس قرار می‌گرفتند، ما نمی‌توانستیم مقاومت کنیم. خلیج فارس شاه‌رگ حیاتی ماست. تنها راه ما به اقیانوس است و حتی بیش از دریای مانش که برای شما اهمیت دارد، برای ما حائز اهمیت است. شما باز به اقیانوس اطلس راه دارید، ولی در مورد ما این تنها راه دستیابی به دریای آزاد اس... اگر شورش ظفار در عمان به ثمر برسد، در نظر مجسم کنید که ما در مسقط با چه چیزی روبرو خواهیم شد؟ در آن سوی تنگه، ابتدا چند تفنگ پیدا می‌شود و سپس توپ و راکت. این یک شیوه استثنائی است. من نمی‌توانم فعالیت خرابکاران را تحمل کنم. اگر اینان نزدیک‌تر می‌آمدند، به درآمدگاه خلیج فارس رسیده که شریان حیاتی ماست. ما چنین چیزی را نمی‌توانیم تحمل کنیم.» (مشعل‌های خلیج فارس، ص ۱۴۴؛ بحران ظفار و رژیم پهلوی، ص ۱۹۳)

سرانجام بعد از عملیات‌های متعدد ارتش ایران علیه نیروهای انقلابی ظفار، قیس عبدالمنعم الزواوی - وزیر مشاور

در امور خارجی عمان - در ۲۴ مهرماه ۱۳۵۷ با محمد رضا شاه دیدار و پیام سلطان قابوس را به اطلاع او رساند. الزوای در این دیدار از شرکت نیروهای ایران در سرکوب چریک‌ها و پاکسازی منطقه ظفار تشکر و قدردانی کرد. (رستاخیز، ۱۳۵۷/۷/۲۵) بدین ترتیب محمد رضا شاه پهلوی، اقدام به عملیات نظامی در عمان نمود و با سرکوب کردن نیروهای انقلابی ظفار، هم توانست نقش منطقه‌ای خود را بازی کند و هم ارتباطات ایجاد شده میان مبارزان داخلی را با منطقه‌ای امن برای آموزش‌های چریکی از بین ببرد.

محمد رضا پهلوی و ایجاد حزب رستاخیز

از آخرین اقدام های رژیم پهلوی برای تحکیم استبداد فردی و از بین بردن آزادیهای مصرح در قانون اساسی، انحلال احزاب فرمایشی چندگانه و تأسیس حزب واحد به جای آن بود که شاه تحت تاثیر مسافرت‌هایش به کشورهای دیگر و خصوصاً گسترش ایده‌های سوسیالیستی و با همفکری افرادی در دستگاه حکومتی که ایده‌های جمع‌گرایانه داشتند، به آن اقدام نمود. ایجاد حزب رستاخیز یکی از نمونه‌های پایانی مشروعیت سیاسی رژیم پهلوی در کشورداری ایران بشمار می‌رود. (معمای هویدا، ص ۳۴۶؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۵۴۲؛ مقاومت شکننده، ص ۴۶۸؛ خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، ص ۲۹۹؛ وزیر خاکستری - بازشناسی نقش داریوش همایون در حاکمیت پهلوی دوم، ص ۴۱۵؛ قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، ص ۲۸۲؛ حزب فراگیر ملت ایران (رستاخیز)، ص ۲۲؛ ایران بر ضد شاه، ص ۱۶۷؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۲۸۶؛ دو دهه

واپسین حکومت پهلوی، ص ۴۴۲؛ حزب رستاخیز: اشتباه
بزرگ، ج ۱، ص ۱۶۴)

اسدالله علم - وزیر دربار - چند روز قبل از موعد مقرر
از سوی شاه مأموریت یافت گروهی از رجال مهم کشور را
برای جلسه‌ای که در روز یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ برگزار
خواهد شد و گمان می‌رفت در آن جلسه، شاه سیاستهای
جدیدی را اعلام کند، دعوت نماید. (یادداشت‌های علم، ج ۳،
ص ۱۲۳) به روایت مصطفی الموتی - یکی از مدعوین به دربار
:-... وقتی به کاخ نیاوران رفتیم دیدم گروهی از روزنامه‌نگاران
داخلی و خارجی و رؤسای مجلسین و رؤسای فراکسیون‌ها و
دبیران کل احزاب حضور دارند و دربارهٔ تشکیل جلسه و
موضوعی که مطرح خواهد شد بحث می‌کردند. از نخست
وزیر و رؤسای مجلسین جریان را پرسیدم. اظهار بی‌اطلاعی
کردند. معلوم شد هیچکس حتی ملکه و وزیر دربار و نخست
وزیر هم از آن مطلع نیستند. پس از لحظه‌ای به سألنی راهنمایی
شدیم که در حدود ۵۰ صندلی در آن چیده شده بود و
دوربین‌های فیلمبرداری و شرکت خبرنگاران و عکاسان و

کارکنان تلویزیون نشان می‌داد که برای انتشار مطالب آن جلسه پیش‌بینی‌های لازم شده است. پس از چند دقیقه رئیس تشریفات دربار، ورود اعلیحضرت را اعلام داشت که حضار به پا خاسته و اعلیحضرت در میان فعالیت شدید عکاسان و فیلمبرداران که از ورود معظم‌له و حضار در جلسه عکس برمی‌داشتند به جلسه وارد شده و در پشت میکروفن قرار گرفتند. (ایران در عصر پهلوی: دولتهای حزبی و حزبهای دولتی، ج ۱۲، ص ۳۳۲؛ خاطرات عبدالمجید مجیدی، ص ۵۳)

محمد رضا شاه پهلوی سخنان خود را با این عبارات شروع کرد که اظهاراتش در این جلسه برای حال و آینده مملکت لازم و مفید خواهد بود و برای تشریح دلایل ضمن مرور به تاریخ گذشته ایران، افزود: هیچ یک از اساس فعلی ما حتی برای یک ثانیه متزلزل نشود، امیر عباس هویدا را علاوه بر مقام نخست وزیری، برای مدت دو سال اول: یک رئیس هیأت اجرایی و یک رئیس سیاسی دفتر سیاسی برای این دستگاه پیشنهاد می‌کنیم... این مأموریت جدیدی که به امیر عباس هویدا دبیر کل دادیم، اضافه بر کارهای دولتی و نخست وزیری

است، گو اینکه اصولاً زیاد موافق نیستم که نخست وزیر دبیر کل هم باشد، برای آن که اینها دو کاری است که هر دو تمام وقت انسان را می‌گیرد، حالا نخست وزیر ما چقدر در شبانه‌روز کار می‌کند، لابد همه‌تان می‌دانید که زیاد کار می‌کند و شاید تا دو سال دیگر هم بتواند دوام پیدا بکند و از پای درنیاید، این یک کار خیلی حساس است که به او سپردیم، زیرا مسلماً نخست وزیر در کارهایش هیچ وقت به شکل افراد نگاه نخواهد کرد که از قیافه کسی خوشش بیاید یا نیاید. این تشکیلات یک تشکیلات بزرگ ملی است و جنبه فردی ندارد، کار عظیمی است که مثل سایر کارهای مملکت، مثل انقلاب مملکت، مثل سیاست‌های دیگر که ما به آنها دست زدیم، آن را از پیش خواهیم برد. (به سوی تمدن بزرگ، ص ۲۶۹؛ مجموعه تألیفات و...، ج ۹، ص ۷۸۵۹؛ حزب رستاخیز: جناح پیشرو، ج ۱، ص ۶)

محمد رضا پهلوی در اوایل تأسیس حزب رستاخیز اعلام نمود که در طرح این حزب از هیچ فرد یا گروهی الگو نگرفته است و این حزب فقط برای پر کردن خلأی است که

میان شاه و مردم وجود دارد؛ او تأسیس حزب رستاخیز را نقطه عطفی در تاریخ ایران می‌دانست و در ملاقاتی با «گروه بررسی مسائل ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت» در روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ خورشیدی با طرح مقدماتی در رابطه با استقرار مشروطیت در ایران و ماجرای کودتای ۱۲۹۹ و شرایط سیاسی دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و نقایصی که نظام دو حزبی در ایران دارد، در بخش‌هایی از سخنانش خطاب به جمع حاضر گفت: قبل از این که پیشنهاد حزب رستاخیز را بکنیم، وضع ایران البته بر اساس احزاب مختلف بود و به خصوص بر اساس دو حزبی که ما امیدوار بودیم یک حزب اکثریت باشد، یک حزب اقلیت و به طور دموکراتیک، کسانی را که بر سر کار هستند تعیین بکنند تا احیاناً اگر مردم از کسانی که سر کار بودند، ناراضی بودند بیایند جای آنها را بگیرند، ولی کار این شکلی جریان نداشت. یعنی چون مملکت در حال پیشرفت فوالعاده بود و هر روزی می‌شد ده کار مثبت جلو مردم گذاشت، طبیعتاً حزبی که بر سر کار بود، از پیشرفت مملکت برای اسم خودش استفاده می‌کرد و حزبی که ظاهراً در اقلیت بود با وجودی که شاید

افرادش به همان اندازه وطن دوست و ترقی خواه بودند، ولی صرفاً به اسم این که در اقلیت بودند از هرگونه فعالیت سیاسی خود به خود و به طور اتوماتیک محروم می‌شدند، برای این که از هر کسی اگر می‌پرسیدند این مملکت در حال پیشرفت هست یا نه، نمی‌توانست بگوید نه و می‌بایستی بگوید البته و صد البته، می‌گفت پس به من رأی بده و البته او هم به او رأی می‌داد... البته باید این را تذکر بدیم که یکی از اساس سه‌گانه حزب رستاخیز ملت ایران، اصول انقلاب شاه و ملت است.

محمد رضا شاه باز در توجیه ایجاد حزب واحد فراگیر خاطر نشان می‌ساخت: قصد من این بوده است که این حزب، که حزب واحد نامیده می‌شود و در حقیقت چهره واقعی یک حزب نیست کلیه افراد ملت را به جز آنهایی که یاغی هستند دربرمی‌گیرد، این حزب توسط یک سیاستمدار و یا یک سازمان سیاسی، صاحب نظریات مشخص، ایجاد نشده و در چارچوب تعیین شده‌ای قرار نگرفته است و از این جهت نمایشگر فلسفه انقلاب ما است؛ انقلابی که بر چارچوب تعیین شده‌ای قرار ندارد و قبل از همه روی بلوغ ایرانی و سپس روی

هر آن چه که امروز در جهان برای امکان ترقی و خوشبختی یک کشور مناسب‌تر است، استوار است. یعنی عدالت اجتماعی، انضباط در کار مشارکت کامل همگانی، البته تا آنجایی که امکان داشته باشد، در امور کشور و در امور جاری و نیز در ثروت‌های ملی. بنا بر این، حزب ما شامل کلیه ایرانیان، کلیه اتباع، مردان و زنان ایرانی خواهد بود که در چارچوب قانون اساسی کشور قرار دارند. ما نمی‌توانیم به کسانی که بخواهند از چارچوب قانون خارج شوند، اجازه دهیم که به دلخواه عمل کنند.

تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران از سوی شخص محمد رضا شاه پهلوی، نتیجه‌ی استقرار حکومتی استبدادی بود که از یک سو تبار به تجدید نظرهایی می‌برد که در قانون اساسی در گسترش اختیارات شاه انجام گرفته بود. از سوی دیگر حکایت از آن داشت که محمد رضا شاه در پی قبضه‌ی کامل حکومت بوده و در راهسپاری به دیکتاتوری فردی اصرار دارد. از طرفی در زمینه‌های روانی و اجتماعی، شاه بر این باور بود که با رستن از سوءقصدهایی که از سوی مخالفان طراحی

شده بودند، در مقام یک شاه صاحب اتوریته و کاریزماتیک خود را نشان می‌داد و در سطح بین‌المللی نیز با آرمان‌های سپری شده‌ی شاهنشاهان باستانی ایران سپری می‌کرد که بدون توجه به دنیای بیرون، به کشورداری مشغول بودند؛ محمد رضا غافل از این واقعیت بود که هم در زمینه‌های اجتماعی - اخلاقی و هم در سطح‌های سیاسی و بین‌المللی، دنیای امروز با دنیای ۲۵۰۰ سال پیش از اساس متفاوت شده است. اشتباهی که او هم در ایجاد نیروی مخوف امنیتی ساواک از خود نشان داد و هم در برپایی جشن‌های مضحک دو هزار و پانصد ساله‌ی شاهنشاهی ایران انجام داد.

کابینه بختیار

به دنبال گسترش اعتراضات مردمی و ناکارآمدی رژیم شاهنشاهی در غلبه بر آن، محمد رضا شاه متوسل به نیروهایی از جبهه ملی شد که امکان سازش میان دربار و انقلابیون را می‌توانستند فراهم ساخته و به این وسیله، هم رژیم شاهنشاهی از بین نمی‌رفت و هم با مختصر اصلاحاتی، آرمان‌های انقلابی عقیم می‌ماندند؛ در این راستا، محمد رضا شاه در شکست خود مبنی بر واداشتن یکی از شخصیت‌های درجه اول جبهه ملی در تشکیل یک دولت ائتلافی، سرانجام به تیمور بختیار متوسل شد؛ نخستین تماس‌ها با بختیار به واسطه سپهد مقدم - رئیس ساواک - در همان ایامی که شاه می‌کوشید تا یک دولت ائتلافی با کمک شخصیت‌های معروف جبهه ملی تشکیل دهد، صورت گرفت. در خلال این تماس‌ها بختیار آمادگی خود را برای شرکت در یک دولت ائتلافی، به شرط رعایت کامل قانون اساسی توسط شاه، اعلام نمود. (سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، ص ۷؛ خاطرات شاهپور بختیار، ص ۱۰۴) اگر چه تا آن زمان صحبتی از نخست وزیری او در میان نبود و

فقط بحث عضویت وی در یک کابینه ائتلافی وجود داشت. (پاسخ به تاریخ، ص ۳۵۷؛ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۵۷؛ دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی، ص ۶۸) تنها بعد از سرباز زدن رهبران جبهه ملی بود که بختیار کاندیدای نخست وزیری شد.

برای عملی شدن نخست وزیری بختیار، شاه در اواخر آذر ۱۳۵۷ او را به حضور فراخواند. هدف اصلی شاه در این مقطع، آشنایی با روحیات این کاندیدای نخست وزیری بود. به همین دلیل، هیچ سخنی از نخست وزیری وی به میان نیامد. شاه در این ملاقات، با طرح سؤالاتی دریافت که بختیار می‌تواند چهره مناسبی برای مقام نخست وزیری باشد؛ زیرا ضمن آن که به اصول اولیه جبهه ملی یعنی سلطنت بدون حکومت شاه اعتقاد داشت و او را به عنوان سمبل وحدت مملکت پذیرفته بود، خط مشی سیاسی نیروهای انقلابی را نیز قبول نداشت. سیاست محافظه کارانه بختیار نیز برای شاه جالب بود؛ زیرا بختیار از مخالفان سرسخت ملاقات سنجابی با رهبری انقلاب و اعلامیه سه ماده‌ای امضا شده از طرف وی بود. هم چنین او با

شرکت نکردن در تظاهراتی که در ماه‌های اخیر علیه شاه در جریان بود، خصوصاً تظاهرات تاسوعا و عاشورا در روزهای نوزدهم و بیستم آذرماه اعتماد شاه را جلب کرده بود. (انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، ص ۲۸۹) به همین علت شاه پس از گذشت ده روز از ملاقات نخست، بار دیگر در هشتم دی ماه ۱۳۵۷ بختیار را به حضور طلبید و با گفتن این جمله که وقت تنگ است. به من بگویید آیا حاضرید دولتی تشکیل بدهید؟، خواهان پذیرش پست نخست وزیری از جانب وی شد. در چنین شرایطی که بختیار به دلیل تکروری حمایت ملی جبهه ملی را از دست داده بود و در عین حال می‌بایست همکاران مطمئنی بیابد، در حالی که تردید داشت، تقاضای ده روز مهلت از شاه نمود. اگر چه شاه شرط او را پذیرفت، اما در حدود یک ساعت و نیم پس از بازگشت بختیار، به منزل وی تلفن زد و چنین گفت:

- کابینه‌تان را چه روزی می‌توانید معرفی کنید، تا آن

روز را در تقویم در نظر بگیرم؟

بختیار در جواب گفت: اعلیٰ حضرت من قبل از ده روز نمی‌توانم تاریخی معین کنم. عملاً غیر ممکن است.

شاه خطاب به بختیار گفت: بسیار خوب، کی می‌آیید که شرایطتان را برای تشکیل دولت توضیح دهید؟
بختیار گفت: فردا.

تیمور بختیار بر این باور بود که «... حقیقت این است که مسئله، دیگر مسئله شخص شاه نبود؛ حتی مسئله قانون اساسی هم نبود؛ مسئله ایران بود. ایران، این موجودیت برتر و والاتر از همه موجودیت‌ها... وقتی که من قبول مسئولیت کردم، برای به کرسی نشاندن حکومت قانون بود. (سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، ص ۸)

بختیار از همان زمان ملاقات نخستین با شاه، امیدوار بود تا به منصب نخست وزیر دست یابد. از این رو دوازده تن از دوستانش را مأمور کرده بود تا تمامی پیشنهادات و قطعنامه‌هایی را که ظرف سال گذشته در تجمعات و مitingها مورد بحث قرار گرفته بود، برایش فراهم آورند. این گروه

دوازده نفری نیز پس از یک هفته تلاش، تمامی مدارک موجود در این رابطه را در اختیار او قرار دادند. بختیار با مطالعه آنها دریافت که تمامی گروه‌های سیاسی موجود، در هفت مورد توافق دارند. با چنین تدارکی، بختیار این امکان را یافت تا یک روز پس از دومین ملاقاتش با شاه، یعنی در روز نهم دی ماه ۱۳۵۷ شرایطش را برای قبول پست نخست وزیری به شخص شاه اعلان دارد.

این شرایط عبارت بودند از:

- ۱- آزادی مطبوعات.
- ۲- انحلال ساواک.
- ۳- آزادی زندانیان سیاسی.
- ۴- انتقال بنیاد پهلوی به دولت.
- ۵- حذف کمیسیون شاهنشاهی که در تمام مسائل دولتی دخالت می‌کرد.

۶- انتخاب وزرا توسط نخست وزیر.

۷- مسافرت شاه به خارج از کشور.

محمد رضا شاه در مقابل شرایط بختیار، گفت:

- شما فهرست وزرا را بدهید تا نظرم را بدهم.

بختیار در جواب گفت: من سر خم می‌کنم؛ فهرست را نشان می‌دهم، ولی اگر اعلی حضرت بخواهد آدم ناموجهی را در کابینه به من تحمیل کند، نخواهم پذیرفت.

همچنین شاه در رابطه با مسافرت به خارج گفت: من در نظر دارم که سفری بکنم، ولی فعلاً نمی‌توانم از جزئیات آن حرفی بزنم. این کار را ظرف دو یا سه روز آینده خواهم کرد.
(یکرنگی، ص ۱۶۱)

شاه با دیدن لیست کابینه، بیش از همه روی وزیر جنگ که ارتشبد فریدون جم بود، حساسیت نشان داد؛ وی در سخنانی خطاب به بختیار گفت:

جم را از کجا می‌شناسید؟

- اعلیٰ حضرت من او را چهل سال پیش دیده‌ام و از آن پس،
یک بار دیگر در سنوات اخیر در ضیافتی به او برخوردم. همین،
با او هیچ تماس دیگری نداشته‌ام. حتی هنوز هم با او تماس
نگرفته‌ام که بدانم آیا این وزارت را می‌پذیرد یا خیر.

- اسباب دردسرتان را فراهم خواهد کرد.

- چه دردسری؟ یا این مقام را می‌پذیرد یا رد می‌کند. اگر
پذیرد، وزیر خواهد بود چون دیگر وزرا. تصمیمات عمده
توسط شورای وزیران گرفته خواهد شد و اگر من با یکی از
آنها مخالف باشم، به مورد اجرایش نخواهم گذاشت. من
نقطه نظرم را روشن می‌کنم، کسی که از آن ناراضی است،
کابینه را ترک می‌کند...

- پس جم، فرمانده ستاد را معین خواهد کرد؟

- حل این مسئله را به خود من واگذار کنید؛ جم دو یا سه افسر ارشد را پیشنهاد خواهد کرد و از میان آنها، من یکی را با توافق خود اعلی حضرت انتخاب می‌کنم. (یکرنگی، ص ۱۶۴)

با این شروط، بختیار کابینه خود را در روز ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ معرفی و مشغول به کار شد. بختیار در دفاع از کابینه‌اش طی سخنانی گفت: «برنامه دولت من همان است که در اساس نامه جبهه ملی آمده است؛ در خلیج فارس نقش ژاندارمری را ایفا نخواهیم کرد. ما دانشگاه را مستقل می‌خواهیم و ارتش را تصفیه می‌کنیم.» به این ترتیب حادثه‌ای از رویدادهای سرنوشت ساز ایران در سال بحرانی ۱۳۵۷ خورشیدی ور خورد و با به روی کار آمدن دولت بختیار و حضور رهبری انقلاب در داخل ایران و تعیین دولت موقت، جریان اعتراضات مردمی، به لحظه حساس و دوران ساز خود رسید و در ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه همان سال منجر به سرنگونی رژیم شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی گردید.

سقوط رژیم شاهنشاهی

با رشد ایده‌های مذهبی و گسترش فاصله‌ی طبقاتی در داخل و افزایش قیمت نفت و رواج فزاینده‌ی فساد مالی در میان سیاستمداران و تغییر در معادلات جهانی و تاثیری که آن مسائل بر فضای سیاسی منطقه‌ی خاورمیانه گذاشت، رژیم پهلوی به پایان عمر ۵۳ ساله‌ی خود رسید و در یک انقلاب سراسری، ایران برای اولین بار دارای یک نظام سیاسی جمهوری و مشارکت افراد ملت در تعیین سرنوشت خود شد. سقوط رژیم شاهنشاهی به دنبال تظاهرات خیابانی و شدت درگیری‌ها میان انقلابیون و نیروهای حکومتی در روزهای بیست و یک و بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، به فرجام رسید و در این دو روز، پرونده‌ی رژیم شاهنشاهی در ایران زمین بسته شد.

روز بیست و دوم بهمن ماه، به گزارش خبرنگاران و دیگر شاهدان عینی، درگیری‌های خیابانی در تهران با شدت تمام اتفاق افتاد و قسمت‌های وسیعی از تهران پس از ساعت‌ها جنگ و گریز، به تصرف نیروهای مسلح مردم و نیروی هوایی که به

مردم پیوسته بود درآمد. شدیدترین برخورد بین واحدهای مخصوص گارد شاهنشاهی شب گذشته، هنگام تصرف کلانتری‌ها و مواضع مهم شهر که تاکنون در اختیار فرمانداری نظامی و شهربانی بوده است، صورت گرفت. یکی از این برخوردها هنگام تصرف کلانتری شش واقع در میدان ثریا (گرگان فعلی) روی داد. از شب گذشته در نقاطی که به دست مردم و نیروی هوایی افتاده است، پست‌های نگهبانی دایر شده است و تمام افراد تازه‌وارد به منطقه بازرسی می‌شوند. اتومبیل‌هایی که قصد عبور از این مناطق را دارند، توسط مأموران مسلح دقیقاً بازرسی می‌شوند و این به گفته مردم مسلح بدان صورت انجام می‌گیرد تا از نفوذ افراد ارتشی وابسته به رژیم، جلوگیری شود. در جریان برخوردهای شب گذشته و دیروز بعد از ظهر، نیروی هوایی و مردم مسلح با گارد شاهنشاهی، تعدادی تانک منهدم شده و به تصرف مردم درآمده است. یکی از این تانک‌ها زیر پل میدان فوزیه (امام حسین فعلی) منهدم شد. در فاصله میدان فوزیه تا پمپ بنزین، واقع در خیابان دماوند، خبرنگار کیهان چهار تانک منهدم شده

را شمارش کرده و عکس آنها را گرفته‌اند. در همین فاصله تعداد زیادی جیب و کامیون متعلق به نیروی زمینی، منهدم شده است. تقریباً تمام کسانی که مسلسل و تفنگ به دست دارند، صورت خود را برای شناخته نشدن سیاه کرده‌اند. تعدادی از افراد نیروی هوایی لباس شخصی پوشیده‌اند و برخی از این افراد هنوز لباس نیروی هوایی به تن دارند و برخی دیگر فقط کت یا شلوار شخصی به پا کرده‌اند... سنگرهای خیابانی هم‌چنان پابرجاست و با بارندگی دیشب کاملاً مستحکم شده‌اند... غیر از خیابان‌ها، در داخل پادگان‌های نیروی هوایی نیز افراد مسلح سنگر گرفته‌اند و تقریباً از چهار طرف به سوی مهاجمین گارد تیراندازی می‌کنند. (کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱)

در این لحظات حساس، یکی از رویدادهای مهم، اعلام بی‌طرفی ارتش بود که از درگیری‌های بعدی پیش‌گیری و انقلابیون را در به پایان رساندن وظیفه خود، مستحکم‌تر کرد؛ عباس قره‌باغی - یکی از درجه‌داران عالی‌رتبه ارتش شاه - در مراحل منجر شده به تصمیم بی‌طرفی ارتش می‌گوید:

صبح از همکارانم خواستم که به دفتر من بیایند. در اصطلاح نظامی می‌گویند شورای ستادی تشکیل بدهند و به من بگویند وضعیت چیست؟ الان چون نیروی زمینی جواب نمی‌دهند. صبح سپهبد صانعی تلفن زد از نیروی زمین و گفت: من به علت اینکه زیر دست تیمسار بودم و ارادت به تیمسار دارم، خواستم به تیمسار عرض کنم که با توجه به مذاکراتی که دیشب تا صبح ما در نیروی زمینی مشغول بودیم و وضعیت را بررسی کردیم، به تیمسار عرض کنم که تیمسار روی نیروی زمینی حساب نفرمایند.

گفتم: نفهمیدم، من اگر روی نیروی زمینی حساب نکنم، پس روی چی حساب بکنم؟

گفت: همین است که هست.

گفتم: خیلی جای تأسف است.

گفت: کاملاً صحیح است.

گفتم: که پس بهترین راه این است که تمام فرماندهان را احضار کنید بیايند شورای فرماندهان تشکیل بدهیم تا بفهمیم که قضیه از چه قرار است.

در آن جلسه تک تک فرماندهان، هر کدام وضعیت خودشان را تشریح کردند. نیروی زمینی که می‌گفت کاری از من ساخته نیست. نیروی هوایی فت من کاری نمی‌توانم بکنم، همافران آن جا هستند، نمی‌توانم از عهده‌شان بریایم. نیروی دریایی هم که البته در تهران کسی را نداشت، کاری هم نمی‌توانست بکند. فرماندار نظامی هم آن روز آن جا نبود که بینم که چه کار می‌تواند بکند و گزارش‌هایی را که ما شنیده بودیم، آن‌ها را گفتیم. در بحث‌های مفصلی که آنجا شد، یک عده از افسرها طرفدار این بودند که باید اعلام همبستگی بشود و یک تعداد طرفدار اعلان بی‌طرفی.

در این موقع من گفتم: در نظر داشته باشید که اعلیحضرت فرموده‌اند که ما باید ارتش را حفظ کنیم. ارتش برای حفظ استقلال مملکت ضروری است. از نظر نظامی‌گری

و سپاهی‌گری با توجه به اوامر اعلیحضرت که دودستگی نباشد، هر قدر می‌خواهید بحث کنید، اما فکر می‌کنم که مصلحت ما این است که به اتفاقاً آرا یکی راه‌حلی را انتخاب بکنیم.

دو مرتبه بحث‌ها ادامه پیدا کرد. بالاخره آن تعداد اقلیتی که طرفدار اعلام همبستگی بودند، آن‌ها هم طرفدار اعلان بی‌طرفی شدند. بعد از این که جلسه تمام شد، آقایان گفتند که زودتر این ابلاغ بشود. من به مسئول روابط عمومی ستاد بزرگ ارتش‌تاران دستور دادم که شما با رادیو تماس بگیرید، من در همین جا با نخست وزیر - شاهپور بختیار - صحبت می‌کنم. من تلفن کردم به نخست وزیر، که آقای نخست وزیر شورای فرماندهان بالاخره به این نتیجه رسیده‌اند که اعلان بی‌طرفی بکنند. سپهبد وفا تلفن کرد که تیمسار، الان رادیو بی‌طرفی ارتش را اعلام کرد. ساعت یک و ربع بود. (اعترافات ژنرال، ص ۳۸۰؛ انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، ص ۳۸۲)

بختیار بلافاصله بعد از تماس ارتشبد قره‌باغی، اسباب
و وسایل شخصی خود را جمع نموده و نخست وزیری را به
مقصد دانشکدهٔ افسری ترک گفت؛ بختیار در یادآوری آن
روز می‌نویسد:

من در محلی که بودم ماندم، گوشی تلفن را برداشتم که از
فرستندهٔ رادیویی بخواهم متن اعلام بی‌طرفی ارتش را که
قره‌باغی به من اطلاع داده است، لااقل تا یک ساعت دیگر
پخش نکنند و بعد کاری را که روی میز بود تمام کردم. در
خیابان سرو صدا بلند بود. صدای محافظین که آن‌ها را دور
می‌کردند تا به نخست وزیری حمله نکنند می‌شنیدم. صدای
اصابت فشنگ مسلسل‌ها بر روی اتاقی که من در آن نشسته
بودم به گوش می‌رسید. کسی در دفتر مرا زد و بی‌آنکه من
جوابی داده باشم، دو نفر وارد شدند؛ یک افسر پلیس و یک
افسر ساواک. گفتند: آقای نخست وزیر اوضاع آشفته است.

گفتم: می‌دانم هر وقت موقع رفتن بود می‌روم. دستگاه دولت
با سرعت متلاشی شد، تقریباً تمام وزارتخانه‌ها را ترک کرده

بودند. تصمیم در خیابان‌ها گرفته می‌شد، خواستم که هلی کوپتر برای من به دانشگاه بیاید. چون هیچ راه دیگری برای خروج نداشتم. حوالی ساعت دو و پانزده دقیقه بعد از ظهر از نخست وزیری بیرون آمدم. منشی من که تا آخرین لحظه در محل خدمتش مانده بود، وقتی از پله‌ها پایین می‌رفتم، پرسید: کی برمی‌گردید؟

گفتم: نمی‌دانم! اما برمی‌گردم.

در فاصله کوتاه بین نخست وزیری و دانشکده افسری، چند نفر از محافظین و افسران نظامی را دیدم که ادای احترام کردند. من هم از ماشین پیاده شدم و با یک یک آنها دست دادم و بعد دوباره به راه افتادم. در دانشکده افسری هم افسران با کمال احترام با من برخورد کردند. ارتش فقط از فرماندهان ستاد تشکیل نمی‌شد. هلی کوپتر مرا به مقصدی که معین کرده بودم برد. نقشه‌ام بی‌مانع انجام شد. (یک‌رنگی، ص

(۲۳۱)

به این ترتیب، رژیم شاهنشاهی با پایمردی انقلابیون،
در تاریخ ایران به گذشته پیوست و با اعلام پیروی انقلاب
اسلامی و برگزاری رفراندوم شیوه اداره کشور، در دوازدهم
فروردین ۱۳۵۸ خورشیدی، نظام جمهوری اسلامی در ایران
زمین استقرار یافت.

سید حسن تقی زاده از مشروطه‌خواهی تا سلطنت‌طلبی

در میان مردان سیاسی ایران، بودند کسانی که با تغییرات اجتماعی و تحولات سیاسی، نقش پیشین خود را از دست می‌داده و نقش تازه‌ای بر عهده می‌گرفتند؛ تاریخ یکصد سال گذشته ایران افرادی چون محمد تقی بهار - امین‌الدوله - علی دشتی و... را به خاطر دارد که بدون پشتوانه‌های فکری و درایت سیاسی، لحظه به لحظه در نقش‌های مختلف اجرایی و سیاسی مخالفت خوانی و موافقت خوانی ظاهر شده‌اند و برهه‌هایی از تاریخ سیاسی ایران را در حیرت فرو برده‌اند؛ سید حسن تقی زاده هم جزو کسانی بشمار می‌رود که در طول عمر طولانی خود از مشروطه‌خواهی تندور و دو آتشه که لیدر سوسیال‌دموکرات‌های ماجراجو و آنارشیزست در مجلس بوده، کار سیاسی خود را شروع کرده و با گذار از مراحل سلطنت خواهی - غربگرایی مفرط و بی‌پایه - ملی‌گرایی و باستان‌خواهی - عرب‌ستیزی و... به محافظه‌کاری افراطی و شاه‌پرستی تبدیل شده است که با فراموش کردن اصول اولیّه

مشروطیت که همانا محدود کردن قدرت اجرایی پادشاه و تعیین مقام تشریفاتی برای او بود، در تجدیدنظر قانون اساسی مشروطیت، اختیارات نامحدود را برای محمد رضا پهلوی در مقام ریاست مجلس سنا تصویب و خط بطلانی بر مشروطه‌خواهی خود و همفکرانش کشید. (یادنامه تقی‌زاده، ص ۱۶۸؛ رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک - سید حسن تقی‌زاده، مقدمه؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۶) سید حسن تقی‌زاده در ۲۹ رمضان ۱۲۹۵ قمری در خانواده‌ای روحانی در تبریز متولد شد. بعد از طی مراحل اولیه تحصیلات حوزوی، به آموزش زبان‌های خارجی پرداخت و در اوایل جوانی، با مطالعه تألیفات و نوشته‌های منورالفکران عصر قاجاریه، با دانش‌های دنیای جدید آشنا شد؛ (زندگی طوفانی، ص ۱۷) تقی‌زاده پیش از جنبش مشروطیت، به همراهی تنی چند از همفکرانش در تبریز، مدرسه تربیت را تأسیس کرد و با ناکامی در این کار، رو به انتشار مجله تربیت نمود. او سپس به سفر خارج از کشور رفته و در مناطقی چون مصر - قفقاز - عثمانی و... با افراد نوگرا و انقلابی آشنا شد. تقی‌زاده مقارن با آغاز اعتراضات مردمی

در شعبان ۱۳۲۳ قمری، به ایران بازگشته و به مدافعان جنبش مشروطه خواهی در تبریز پیوست و در نخستین دوره از فعالیت مجلس شورای ملی، به نمایندگی از صنف تجار تبریز انتخاب شد. (یادنامهٔ تقی زاده، ص ۲۹۳؛ مقالات تقی زاده، ص ۱۲۷۳)

سید حسن تقی زاده نخستین بار در مجلس اول شورای ملی به عنوان نمایندهٔ مردم تبریز ظاهر شد و با سخنان آتشین و پر حرارت خود، نگاه و نظرها را به سوی خود جلب نمود؛ او که از انقلابیون بود، در سخنانی در مجلس از اهمیت قانون و ضرورت تغییرات اساسی در مملکت سخن گفت:

آسید حسن تقی زاده - جناب رئیس اذن می خواهم که چند کلمه حرف بزنم، هشت روز است که اینجا حاضر می شوم و گمان می کنم که این مدت برای به دست آوردن موضوع کافی باشد و چون موکلین من حقوقی بر ذمهٔ من دارند که باید ادا کنم و غیر مرتب بودن مجلس برای نگفتن من عذر نخواهد بود زیرا می دانم که اگر این را نگویم خواهند گفت که در خصوص همین عدم انتظام مجلس بایستی حرف بزنی که هر

عیبی با گفتن رفع می‌شود و در گفتن اثری هست که در نگفتن نیست و اگر در جواب ایشان بگویم که همین نطق باز در انتظام داخلهٔ مجلس است باز موکلین من خواهند گفت که تو بایست بگویی تا تکلیف اسقاط بشود لهذا اذن می‌خواهم که ده دقیقه مساعده نطق به من بدهید و از هم‌قطاران خودم خواهش می‌کنم که تا آخر نطق من ساکت باشند و گمان می‌کنم به ترتیب نوبت نوبت نطق به من رسیده باشد.

رئیس - بفرمایید.

آسید حسن - مجلس ما خیلی ناقص است و بدتر آنکه در راه ترقی و تکمیل هم نیست. چه اگر دول و ملل عالم و ترقی و تنزل ایشان را مقیاسی قرار داده و تقسیماتی با درجات اعلی و درکات اسفل ثبت کنیم چون از صفر بالا رویم پله پله از درجات ترقی ملل صعود کنیم می‌رسیم به دول منظمه قانونی چون روس و عثمانی و چون از آن بالاتر رویم به دول مشروطه اتریش و آلمان و انگلیس و از آن بالاتر به دولت فرانسه و سوئیس و امریکا می‌رسیم که رفته‌رفته نواقص کمتر می‌شود و

اغلب اصلاح شده در آن درجات اعلی باز می‌بینیم که نسبت به خودشان نواقصی دارند که پارلمان‌های ایشان مشغول اصلاح آن هستند ولی چون در عالم هم از آنها نیز بگذریم و دولتی فرض کنیم که آن نواقص هم در آن رفع شده باشد بالجمله به حد کمال نوع بشری رسیده باشند چون این دولت را معکوس کنیم دولت و ملت ما خواهد شد همان‌طور که از قلب مناره چاه پدید آید چون این نقایص فوالعاده خود را دیدیم باید از راه ملت‌پرستی به رفع آنها بکوشیم و به اصلاح آنها همت گماریم و نباید غیرت آن معایب را بکشیم.

به آن معنی که غیرت را در ایران استعمال می‌کنند که عیب ناگفته بماند و ما غیرت آن را بکشیم و بر خودمان رجز بخوانیم و خود را گول بزنییم.

پس با این همه نواقص ما و قلت وقت ما که باید همه را اصلاح کنیم و چشم امید جمیع ایرانیان داخله و خارجه بدین مجلس دوخته شده اصلاح جمیع معایب و رفع جمیع نواقص را از ما می‌خواهند چون می‌دانید که پیش از این در صدی نود

ملت ما از معایب ایران به کلی غافل بوده و وضع خود را بهترین وضع‌ها می‌دانستند چون روستائیان و عوام و در صدی ده عیوب را می‌دانستند ولی امید گاهی برای رفع آنها در نظر نداشتند و مأیوس و ناامید نشسته بودند، بعد از این انقلابات اخیر که این مجلس نتیجه آنها شد گل‌های امید در قلوب مردم از دور و نزدیک شکفته گردید و امیدگاهی پیدا شد این است که انظار تمام ملت و ایرانی‌ها به سوی این مجلس معطوف است، پس برخلاف کلمه منحوسه (حالا زود است) که در لسان ما معمول است وقت ما پر قیمت و گران‌بها است به حدی که با کمال جرأت می‌توانم بگویم که وقت مجلس مبعوثان ما گران‌بهاترین اوقات دنیا است و هر دقیقه‌اش از قیمت معادل دو سال وقت پارلمان‌های فرانسه و انگلیس است ولی با وجود این پر قیمت بودن من نمی‌دانم که اگر شش ماه از این وقت گران‌بها را صرف تکمیل خود مجلس و شرایط اساسیه آن بکنیم که جامع‌الشرایط باشد و نتیجه بخشد و به عقیده من برای آنکه ما اول مجلس خودمان را مجلس بکنیم و

بعد به کارهای دیگر که مجلس باید تصفیه نماید پردازیم از چهار فقره ناچاریم.

اولاً اجرای نظامنامه داخلی مجلس است که چون در ماده ۳۷ در آن ذکر شده که هر یک از وکلا حق دارد که اگر بر ترک فصلی از فصول آن مطلع باشد بر رئیس اخطار کند و من به حکم همان ماده اخطار می‌کنم که این نظامنامه از سر تا پا متروک است (در این وقت نظامنامه را بیرون آورده انگشت را بالای آن گذاشت).

چنانکه وقت انعقاد مجلس معین نیست و ما که از ولایات دور برمی‌خیزیم و به این جا برای این کار می‌آیم حق ما وکلای ولایات در میان تلف می‌شود زیرا که ممکن است در وقت تشکیل این مجلس شما آقایان عصرها پس از فراغت از کارها مجالسی تفتناً فراهم بیاورید و حالا این را هم مثل آنها حساب می‌کنید ولی ما نمی‌توانیم که از راه دور به واسطه همین کار آمده در اینجا معطل شویم مختصر آنکه باید وقت انعقاد مجلس و حضور وکلا در ساعت سه یا دو یا یک هر کدام باشد

معین شود که در آن ساعت و دقیقه تمامی و کلا در اطا انتظار حاضر شده در سر موعد زنگ زده همه یکدفعه در اطا مجلس داخل شده و هریک در جای معین خود و صندلی نمره‌دار خود قرار گیرد پس از آن رئیس مجلس افتتاح مذاکرات را اعلان کند و مطلبی را که پیش از وقت در مجلس سابقه معین شده طرح نماید پس از آن هر و کیلی که در آن مطلب بحثی دارد و نطقی حاضر کرده از جای خود بلند شده و از رئیس اذن بخواهد، رئیس هم ده دقیقه یا یک ربع یا هر قدر صلاح بداند برحسب اقتضا اذن کلام می‌دهد. آن شخص از جای خود به راه افتاده می‌رود تا روی آن عرشه مخصوص که برای این کار است، یعنی برای نطق ناطقین و خطابه خطبا معین است، در آنجا قرار می‌گیرد و در همان مدت مطلب خود را بدون آنکه از آن موضوع خارج بشود می‌گوید و در اثنای نطق او کسی دیگر حرف نمی‌زند همه ساکت گوش می‌دهند. بعد از اتمام او به جای خودش برگشته دیگران برخواسته در همان موضوع صحبت می‌کنند تا وقتی که نتیجه مذاکرات به جایی منجر بشود. آنوقت رئیس بعد از گرفتن آراء، قطعنامه صادر می‌کند

ولی در تمام آن مباحثات نباید هیچ ناطقی از آن مطرح خارج بشود و در ساعت معین اجزای مجلس برحسب اعلان رئیس پراکنده می‌شوند و تمام این ترتیبات با جزئیاتش اهمیت زیاد دارد که بی‌وجودیک جزء از آنها کار مختل می‌شود و مجلس اگر چند سال منعقد باشد نتیجه نمی‌دهد. مثل مجالس سابقه ما که در این شصت سال گذشته مهمل واقع شد و نتیجه‌ای جز اغتشاش امور نداد. البته می‌دانید که این وضع اداره این مجلس و این اسمی که برای شکل حکومت ما گذاشته‌ایم در کتب سابقه ما از قدیم نبوده اگرچه شریعت مطهره ما به کلیات عدل و انصاف و مشورت امر فرموده ولی جزئیاتش به این وضع که حالا می‌خواهیم غیر مبین است ولی می‌خواهم بگویم که این مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا با زحمات چندین ساله اختراع کردند، چون هر چیز اختراعی را بخواهیم از مآخذش برداریم باید با تمام جزئیات و آلات آن برداریم و اگر ما ساعت را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم ولیکن یکی از چرخ‌های آن را بگذاریم کار نخواهد کرد و نتیجه‌ای که تعیین

وقت است به عمل نخواهد آمد و در این موارد عدم به از وجود ناقص است که ضرر مالیه خواهیم داشت.

دوم احضار و کلا ولایات است که بعد از مرتب شدن نظامنامه مجلس باید در این امر بکوشیم زیرا که حکام که تجدید مدت یک لحظه از دوره استبداد خود را صرفه خویش می دانند در این کار مسامحه کلی و مخالفت باطنی دارند مثل شخصی که پیش صرافی وجهی داشته باشد و به کسی دیگر بدهکار بشود و بخواهد هر قدر ممکن است به طفره و دفع الوقت طلبکار را دفع کند که اقلأ یک روز پولش پیش صراف بماند تنزیش بیشتر باشد باید حکماً از اینجا مأمورین پیش فرستاده برای ترتیب انتساب و به راه انداختن آنها و منتخبین باید مخارج راه و مواجب آنها معین باشد.

ثالثاً که از همه اینها برای استنتاج از مجلس اهم است حضور وزرا و مقابله هیأت قانون با هیأت اجرا است و گرنه سؤالات بروی که توجیه بشود و توضیحات از که خواسته شود ما هزاران درد بی درمان داریم امروز می خواهیم بدانیم که

هموطنان ما را با اشد ظلماً شهید کردند. برای چه و دولت ما در این خصوص چه اقدامات کرده. بلی امروز هموطنان ما در آنجا دلخوش‌اند که به مجرد رسیدن تلگراف این واقعه به تهران و کلای ملت هیجان فوق العاده و اقدامات جدی خواهند کرد و در مجلس خودکشی می‌کنند و به داد ما می‌رسند ولی حالا می‌بینیم که وزیر امور خارجه به احضار مجلس تمکین نکرد و حاضر نشد جواب کتبی برخلاف قانون اساسی داد. همچنین خیلی از وکلا هزار مطلب مهم اظهار می‌کنند و داد و فریاد می‌کنند، دادرسی نیست و مطلبشان از میان می‌رود. من محققاً می‌گویم که هیأت قانون و هیأت اجرای پدر و مادر نظم مملکت می‌باشند. چنانچه جمعی مرد در یک اتا هیچ وقت فرزندی عمل نخواهند آورد. همچنین از اجتماع نسوان چیزی به عمل نمی‌آید. بدون تنقیح هیأت اجزا و هیأت قانون و بدون اجتماع آنها ثمری حاصل نخواهد شد و من از بعضی می‌شنوم که می‌گویند در هیچ جای عالم وزرا همیشه به مجلس حاضر نمی‌شوند. بلی صحیح است ولی این را باید دانست که در آن ممالک کار خیلی کم است و حضور جمیع وزرا هر روزه

تضییع وقت پریقیمت آنها است. چطور که می‌بینیم آنها اغلب مجلس را هفته و ماهی تعطیل می‌کنند در تابستان باز تعطیل می‌کنند به کلی و گاهی در ظهور امر مهم فوالماده اجتماع فوالماده می‌نمایند ولی ما که آنقدر کار داریم که بدون همه چیز اگر مجلس خودمان را کامل و مثل مجلس آنها کرده اگر پنجاه سال همه روزه بنشینیم و کار کنیم باز قطعاً می‌گوییم که به مثل یک دولت نیم منظم خواهیم افتاد.

چهارم مطالبه قانون اساسی از دولت است که باید متفق شده و بخواهیم که پیش از این تأخیر نیفتد (در این موقع خطاب به وکلا و اصناف نموده گفتند) شما صدا به صدای من بدهید و متفق شده مطالبه کنید شما که اس اساس مملکت و صاحب حقیقی این خاک هستید شما که جمیع متنفذین و متشخصین ریزه‌خوار محصول دست شما هستند شما که اینها پول شما را خورده بالادست شما می‌نشینند و به چشم حقارت به شما می‌نگرند و از صرف مال شما تحصیل علم کرده افاده عللی و حقوقدانی به شما می‌فروشند.

رئیس - کاش فقره چهارم را مقدم می‌داشتید زیرا که همه نواقص مذکوره از نبودن فقره چهارم است و البته می‌دانید که هر مطلبی یک مدت و ماده لازم دارد. هنوز حق و حدود بین دولت و ملت معین نشده که مجلس در مقام اجرای آن باشد و دولت هم عذر موجهی دارد، شما می‌خواهید که طفل یک شبه ره صد ساله برود، این نخواهد شد.

آسید حسن - آنچه شما فرمودید صحیح است که چون این مطالب بسته به نظامنامه اساسی است غیر از مطلب اول که اجرای نظامنامه داخلی باشد که آن داخلی به این ندارد و اهمیتش برخلاف ظن شما بیشتر است زیرا که شما می‌گویید که ما جمع شده مطالبه قانون اساسی را می‌کنیم ولی در صورت عدم نظام داخلی چگونه حرف می‌زنیم تا مطالبه قانون اساسی را بکنیم و اگر پنجاه نفر یک مرتبه صدا به صدا داده مطلبی بگویند، خود آن مطلب هم از میان خواهد رفت.

آقای آقاسید عبدالله - این آقا خیلی زحمت کشیده و صحیح می‌فرمایند، حق دارند ولی باید دانست که تعویق این مطلب

برای کسالت وجود مبارک اعلیحضرت است باوجود آن همه اظهار مرحمت و عطا فرمودن این عطیه بزرگ به ملت نمی توان حال برای تعجیل در کار خاطر مبارک را ملول کرد. حضرت اقدس ولیعهد هم کمال همراهی را اظهار داشتند و فوالتصور در پیشرفت مقاصد این اساس محترم حاضرند.

آقای سید محمد مجتهد - درحقیقت آنچه را که به خاطر نمی گذشت از حضرت ولایت عهد مساعدت و همراهی دیده شده و فعلاً که تمام امورات دولت راجع به ایشان است امیدواریم آنچه صلاح دولت و ملت است اقدام فرموده و عاجلاً مقام اجرای برآیند. (زندگی طوفانی، ص ۷۴؛ تاریخ مجلس شورای ملی ایران، ص ۲۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۰۵؛ مجلس اول و نهادهای مشروطیت، ص ۸۶)

سید حسن تقی زاده با استقرار استبداد صغیر راهی فرنگ شد و با ایجاد مجله و فعالیت سیاسی به مخالفت با حاکمیت قاجاریه پرداخت. او بعد از تغییر سلطنت به ایران بازگشت و چندی در حکومت رضا شاه به وزارت رسید. سپس

مغضوب شاه قرار گرفت و به خارج از کشور رفت. با انتقال سلطنت به محمد رضا شاه، تقی زاده به ایران بازگشت و با پشت سر گذاشتن دوره‌های انقلابیگری و ملیت خواهی پیشین، به دربار راه یافت و یکی از مشاوران محمد رضا شاه گردید. در همین دوران بعد از ماجراهای آذربایجان و نفت شمال که تقی زاده مدتی سفیر ایران در انگلستان بود، به ایران بازگشته و مقدمات تشکیل مجلس سنا و تصویب اختیارات نامحدود شاه را در تجدیدنظری که در قانون اساسی اعمال کرد، بر عهده گرفت. یکی از جریانات مهم در زندگی تقی زاده، اختلاف او با دکتر اقبال نخست وزیر وقت است که علت آن را کوشش تقی زاده در کمک به هواداران امریکا و ایجاد توازنی به نفع امریکا در سیاست داخلی و خارجی کشور در برابر حمایت دکتر اقبال از سیاست‌های انگلیس دانسته‌اند. (گزارش تاریخ، ش ۲، ص ۴۴) دکتر فریدون آدمیت که زمانی در سفارت ایران در لندن، از همکاران تقی زاده بوده است، در سخن از شخصیت تقی زاده می‌نویسد: «در تحلیل روانی تقی زاده باید گفت: سد صداقت فکری او - طبع موحد پسند و خود شیفته

غیر عادی وی بود. سعی داشت هیچ سند و کاغذی را (شخصی یا حتی رسمی) بر جای نگذارد که احتمالاً در آینده آشکار کننده نکته‌ای باشد که دلخواه وی نبود.» (مقالات تاریخی، ص ۱۳۹) همو درباره جنبه‌های اخلاقی تقی زاده زمانی که با هم در سفارت ایران در لندن همکار بودند، به یاد می‌آورد: «... به رسم معمول، کاغذهای شخصی اعضای سفارت جوف پاکت دولتی از تهران می‌رسد. آن مرد همه را باز می‌کرد، می‌خواند، در پاکت را می‌چسباند و به صاحبش می‌داد. همین شیوه را نسبت به نامه‌های خصوصی آنان و همچنین مراسلات بعضی از اتباع دیگر که به نشانی دفتر سفارت می‌رسید، معمول می‌داشت. ابزار کارش را هم که خیلی ساده بود، فراهم آورده بود. حقیقتاً آن مرد سالخورده در این رویه نکوهیده حوصله غریبی داشت! این امر به حدی به شیاع رسیده بود که آشکار گشته؛ گویی دیگر قباحتی برای او نداشت. مستخدمی معمولی آن دستگاه هم به کارش پی برده بودند. یکی می‌گفت: این آدم «کریمینال» است؛ می‌بایستی بگیرند و محاکمه‌اش کنند. تصور چنان کرداری برای آنان خیلی مشکل بود. وقتی که

شرح مطلب را به مرحوم حکیم‌الملک گفتم، با تعجب جواب داد: نکند این جور کارهای بد را از حسینقلی خان نواب یاد گرفته بود که آدم بی‌نهایت پرسوءظن و مریض خیالی بود و تقی زاده خیلی چیزها از او تقلید می‌کرد. به محمود محمود متذکر شدم: این بود راه و رسم همکار «انقلابی صدر مشروطیت» شما. تکیه کلامش را تکرار کرد که من بارها نقل کرده‌ام. گفت: تصور کنید آخوند بی‌حقیقتی را که تقید دینی‌اش را از دست داده باشد و تقید اخلاقی هم جایش را نگرفته.» دکتر آدمیت در بخش دیگری از شرح اخلاقیات تقی زاده می‌نویسد: «در ضمن برای کسی نبود که مضمونی کوک نکند، گاه مضمون‌های خوشمزه. اما هنر مضمون کوک کردن را ما از فضایل نمی‌شماریم. راجع به «رفیق» بودن او باید گفت از اخلاصمندان و همچنین حواریان خود در محفل خاص «بنایان» پشتیبانی می‌کرد. آن هم برای این بود که به خدمت وی کمر بندند، از آنکه... در این سیره، برای او سفلگی قدرت مغناطیسی داشت و عاشق مرید جمع کردن بود... از آن که بگذریم «رفیق» نبود، بلکه به تعبیر محمود محمود: مثل

ایتالیایی‌ها رفیق نیمه راه بود و یکپارچه ابن‌الوقت و سست پیمان بود. تقی زاده باطناً تعلق خاطر وطنی نداشت؛ ترک دوست و عرب پرست بود، میراثی که برای شاگردانش به جای نهاده. خیلی هم حق ناشناس بود. آگاهی صحیح دارم که مرحوم ذکاءالملک در چه مرحله باریکی، چه حق عظیمی بر گردن او داشت؛ عالی‌ترین حقوق انسانی... اما تقی زاده به حدی فراموش معر و سپاسگزار بود که وقتی دوستانش به تدوین «یادنامه تقی زاده» برآمدند از بازماندگان فروغی هیچکس حاضر نشد سطری در آن دفتر بنگارد. اصرار هم رفته بود، پذیرفته نشد؛ زیرا اگر می‌نوشتند صفحه‌ای بر بی‌اعتباری اخلاقی آن مرد می‌افزود. نه فقط عالی همت نبود، به نهایت ممسک و پول پرست بود و همواره به فقر و درماندگی تظاهر می‌کرد. روحش مستمند بود. در شناخت منش او باید دانسته شود که به این معنی تلخ و جانکاه واقف بود که در افکار عام منزلتی ندارد و پایه‌اش «به صفر بلکه زیر صفر تنزل» یافته. این احساس، روان ناهشیار او را چون خوره می‌خورد؛ خودشیفتگی او را به قدری جریحه‌دار ساخته بود که آگاهانه و ناآگاهانه به

مردان نیکنام (که با بعضی از ایشان دوستی داشت) رشک می‌ورزید. حسد او از آن اندازه هم می‌گذشت، به امور ناقابل و افراد متوسط می‌رسید.» (مقالات تاریخی، ص ۱۳۴)

تقی زاده در اواخر عمر از مشاوران درجه اول محمد رضا شاه باقی ماند و در ۸ بهمن ماه سال ۱۳۴۸ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی به درود حیات گفت.

محمد علی فروغی و تغییر سلطنت

محمد علی فروغی به سال ۱۲۵۶ خورشیدی در خانواده‌ای اهل ادب و تجارت پیشه به دنیا آمد. فروغی تحصیلات خود را در پنج سالگی پیش پدرش شروع کرد و به مدت هفت سال صرف آموزش زبان‌های فارسی، عربی و فرانسه کرد و علوم جدید چون ریاضیات، فیزیک، شیمی و طبیعیات را نیز آموخت؛ فروغی به سال ۱۳۱۰(ق) برای ادامه‌ی تحصیل وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد و در آن جا ادبیات، فلسفه و طب را آموخت. وی در سال ۱۳۱۲ به خدمت دولتی وارد و به استخدام وزارت انطباعات درآمد. همزمان در سمت معلمی در مدارس علمیه و دارالفنون به تدریس نیز اشتغال داشت. فروغی در سال ۱۳۱۴ با تأسیس هفته‌نامه‌ی تربیت توسط پدرش، به عنوان سردبیر، مترجم و نویسنده در آن جا مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۷ به دنبال تأسیس مدرسه‌ی علوم سیاسی، فروغی کتاب‌های «ثروت ملل» و «تاریخ ملل مشرق زمین» را ترجمه و تدریس تاریخ و ادبیات را به عهده گرفت؛ با شکل‌گیری مشروطیت و تشکیل اولین مجلس قانون گذاری، فروغی از

طرف صنایع الدوله به امور دبیرخانه‌ی مجلس تعیین شد. در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس فروغی از تهران به وکالت برگزیده شد و در سال ۱۳۲۸ به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب گردید؛ در حالی که داخل لژ فرماسونری ایران نیز بود. فروغی در عین حال به معلمی سلطان احمد شاه نیز برگزیده شد. در سال ۱۳۲۹ فروغی از ریاست مجلس کناره گرفت و در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه وزارت مالیه را بر عهده گرفت. با ترمیم دولت به وزارت عدلیه رفت و در این سمت قانون اصول محاکمات حقوقی را به اجرا درآورد. فروغی باز در دوره‌ی سوم مجلس به نمایندگی انتخاب شد و با تأسیس دیوان عالی تمیز به ریاست آن برگزیده شد.

با شروع جنگ جهانی اول، فروغی که از وکالت مجلس استعفا داده بود، در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک به وزارت عدلیه انتخاب و در کابینه‌ی مشیرالدوله پیرنیا هم متصدی آن وزارت خانه شد. فروغی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در هیئت نمایندگی ایران به کنفرانس صلح پاریس رفت و با همراهان خود به طرح دعوی حقوقی و مالی ایران از خسارات جنگ

جهانی اول پرداخت. (به روایت سعید نفیسی، ص ۶۵ و خاطرات محمود فروغی، ص ۱۸) فروغی در مدت اقامت خود در اروپا چندین سخنرانی در محافل فرهنگی برای شناساندن میراث فرهنگی ایران ایراد نمود و مدتی به ریاست جامعه ملل نیز انتخاب شد. وی در یادکردی از آن زمان و تصدی دوره‌ای ریاست جامعه ملل می‌نویسد: «سال گذشته دولت ایران به عضویت شوری انتخاب شد و چون در هر دوره اجلاسیه یکی از اعضای رئیس شوری می‌شود در دوره ماه سپتامبر گذشته این جانب که نماینده ایران هستم سمت ریاست داشتم و تا ماه ژانویه که موقع انعقاد دوره آینده است به ریاست باقی خواهم بود، و چون مرسوم است که مجمع عمومی سالانه در تحت ریاست رئیس شوری افتتاح شود در این نوبت مجمع عمومی را هم من افتتاح کردم، و چون مقرر شده بود که سنگ اول عمارتی که در ژنو برای جامعه ملل می‌سازند در موقع دوره دهم مجمع گذاشته شود برحسب اتفاق افتخار شرکت در این امر نیز به مناسبت ریاست نماینده ایران در شوری نصیب این جانب گردید.» (جامعه ملل، ص ۲۰۲)

از طرف دیگر فعالیت‌های اجرایی و سیاسی فروغی بعد از بازگشت به ایران عبارت بودند از: حضور در وزارت امور خارجه در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک (۱۳۰۱)، وزارت مالیه در کابینه‌ی پیرنیا (۱۳۰۲) وزارت خارجه و مالیه در کابینه‌های سردار سپه (۴-۱۳۰۲). با تصویب خلع قاجاریه از سلطنت و حکومت موقت سردار سپه، فروغی عهده‌دار کفالت ریاست وزراء گردید و با تأسیس مجلس مؤسسان و اصلاح چند اصل از متمم قانون اساسی، در آن سمت تغییر سلطنت را از قاجاریه به پهلوی به انجام رساند.

با استقرار سلسله‌ی پهلوی، فروغی از ۲۹ آذر سال ۱۳۰۴ تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ به ریاست وزراء انتخاب و کابینه‌ی ۴۶ از مشروطیت را تشکیل داد. (دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میر حسین موسوی، ص ۱۴۵) وی بعد از شش ماه در کابینه‌ی مستوفی، به وزارت جنگ منصوب شد. فروغی در اوایل سال ۱۳۰۶ با سمت سفیر کبیر و مامور فوق العاده‌ی دولت ایران به ترکیه رفت و توانست با درایت اختلافات مرزی یکصد ساله‌ی ایران و ترکیه را حل کند و

زمینه را برای مسافرت رضا شاه به آن جا فراهم آورد. او توانست در مدت مأموریت خود قانون اجازه مبادله عهدنامه و دادیه و تأمینیه منعقدہ بین دولتین ایران و ترکیه را به امضا برساند. (لوح قانون - نسخه ۲) محمد علی فروغی در سال ۱۳۰۹ از مأموریت ترکیه برگشت و در رأس وزارت خانه جدید «اقتصاد ملی» قرار گرفت؛ در همان سال به وزارت امور خارجه منتقل شد و با نفوذی که داشت بیشترین اقدامات دولت را اداره کرد. در سال ۱۳۱۲ با برکناری مخبرالسلطنه هدایت، فروغی برای بار دوم به نخست وزیری رسید و تا سال ۱۳۱۴ در آن سمت ماند. (دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میر حسین موسوی، ص ۱۶۲) در این دوران فروغی به ایجاد نهادهای مدنی و فرهنگی مدرن پرداخت و توانست طرح‌هایی چون: تأسیس دانشگاه تهران، فرهنگستان زبان ایران، برگزاری جشن هزاره‌ی فردوسی، انجمن آثار ملی ایران، تجدید ساختمان آرامگاه حافظ و تعمیر بنای آرامگاه سعدی را عملی سازد.

محمد علی فروغی از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ از سمت‌های اجرایی و سیاسی کناره گرفت و به تحقیقات فرهنگی و ادبی اهتمام ورزید؛ حاصل آن سال‌ها تألیف «سیر حکمت در اروپا» و تحقیق و تصحیح انتقادی متون ادبی سنتی بود. با ورود ارتش متفقین به ایران، فروغی به جای منصورالملک، کابینه‌ی خود را در ۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ تشکیل داد (دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میر حسین موسوی، ص ۱۸۲) و با انعقاد پیمان سه جانبه‌ای با متفقین و تهیه مقدمات انتقال سلطنت به محمد رضا پهلوی، کشور را از بحران‌های جدی دور نگه‌داشت؛ در میان اسناد آن دوران بحرانی، تشکیل کابینه‌ی فروغی یکی از گزارشات اصلی را بخود اختصاص داده بود. (ایران در بحران، ص ۱۷)

یکی از ماجراهایی که در زندگی فروغی از اهمیت بسزایی برخوردار است، گفتگوی وی با رضا شاه پهلوی است در جریان استعفای تحمیلی متفقین به شاه؛ در این ماجرا، فروغی در کاخ سعدآباد حاضر شده و از طرف رضا شاه مأمور تهیه متن استعفا نامه و تنظیم امور می‌شود؛ محمود فروغی - پسر

محمد علی فروغی - در روایتی مستند از این واقعه چنین یاد می‌کند: حدود ساعت ۹ بامداد تلفن منزل به صدا درآمد. طبق معمول گوشی را برداشتم. مخاطب صدای مرا شناخت و گفت: محسن خان شما هستید؟

متوجه شدم طرف مکالمه کسی جز نصرالله انتظام رئیس تشریفات دربار نیست...

انتظام گفت: به بابا بگویید بعد از ظهر، ساعت چهار، در قصر سعدآباد شرفیاب شوند. احضار شده‌اند.

وقتی مکالمه تلفنی پایان پذیرفت، به اتا پدرم رفتم و ایشان را از جریان امر آگاه کردم.

ایشان دستور داد وسیله نقلیه فراهم شود. لقمان‌الملک چون پزشک معالج بود، مداخله کرد و گفت: اطلاع بدهید حال مزاجی ایشان مساعد برای حرکت نیست، ولی پدرم اعتنا نکرد.

یک ساعت قبل از موعد، آقای انتظام بدون اطلاع قبلی در منزل ما حاضر شد و اضافه کرد: شاه دستور داده‌اند شخصاً خدمت برسیم و به اتفاقاً به سعدآباد حرکت کنیم. هیچ گونه صحبتی با انتظام در منزل صورت نگرفت، که چرا احضار شده‌اند و چه کاری شاه با ایشان دارد.

فروغی در راه کاخ سعدآباد می‌پرسد: شاه تنها هستند؟

انتظام در جواب می‌گوید: خیر؛ جلسه هیئت وزیران صبح و بعد از ظهر در حضور شاه تشکیل یافته است. گویا آقای منصور - نخست وزیر - از کار کناره‌گیری کرده‌اند و اعلیحضرت در این موقع بحرانی هیچ کسی را بهتر از جنابعالی برای حل مشکلات ندارند و از این رو حضرت عالی را به ریاست دولت دعوت کرده‌اند...

فروغی بعد از پیاده شدن از اتومبیل، به همراهی انتظام به سمت ساختمانی می‌روند که جلسه هیئت وزیران به ریاست شاه در آن برقرار بود.

رضا شاه به محض دیدن فروغی، با لبخندی می گوید:
نه، فروغی آنقدرها هم که فکر می کردیم پیر نشده است. آن
گاه او را سمت راست خود که معمولاً جای نخست وزیر بود،
می نشاند و به طور موجز و مختصر می گوید: آقای فروغی، با
وجودی که اعلام بی طرفی کرده بودیم، اینها ناجوانمردانه به ما
شیخون زدند. همه گونه آمادگی برای همکاری با آنها را
داشتیم، ولی بر خلاف تمام مقررات بین المللی به ما حمله
کردند و حاصل چندین سال زحمات من و شما را بر باد دادند.
حال باید فکری بکنیم که این آتش خاموش شود. امروز آقای
منصور استعفای خود را تقدیم کرد و معتقد بود روس و
انگلیس حاضر به مذاکره با ایشان نیستند. پس از استعفای او
بعضی از وزیران عقیده دارند در حال حاضر هیچ کس بهتر از
شما برای نخست وزیری نیست. (در این موقع رضا شاه دستور
می دهد شکوه - رئیس دفتر مخصوص - شرفیاب شود. آن گاه
به شکوه دستور می دهد فوراً فرمان نخست وزیری فروغی را
صادر کند تا آن را توشیح نماید.)

سپس رضا شاه در ادامه سخنان خود خطاب به جمع هیئت وزیران می گوید: با همین وزرا کار کنید. چون واقف به امور جاری و گذشته هستند. نهایت چون سهیلی زبان هر دوی آنها را می فهمد برود به وزارت امور خارجه و عامری هم جای سهیلی در وزارت کشور بنشیند. (ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، ص ۶۱)

با استقرار فروغی در مقام نخست وزیری، مقدمات استعفای رضا شاه آماده می شود و در دیداری دیگر، رضا شاه دستور تهیه متن استعفانامه را به فروغی می دهد.

ساعت سه بعد از ظهر ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ فروغی به همراه پسرانش راهی کاخ سعدآباد شد. وقتی وارد کاخ شدند، رضا شاه بی صبرانه انتظار او را می کشید. در زیر درختی نارون کهنی گفتگوهای رضا شاه با فروغی انجام گرفت. ابتدا فروغی موضوع استعفا را با جملاتی نظیر این که اعلیحضرت خسته هستند و باید استراحت کنند و مسافرتی برای سلامتی و رفع خستگی اعلیحضرت ضروری است، مطرح کرد.

رضا شاه در جواب گفت: آقای فروغی، می‌دانی من نظامی هستم. تکلیف مرا آنها باید روشن کنند. بگو بینم مذاکرات شما امروز با بولارد - سفیر بریتانیا در ایران - روی چه محوری دور می‌زده است؟ همه را به من بگو تا تکلیف خود را بدانم.

فروغی به نقل صحبت‌های بولارد مبنی بر استعفای رضا شاه و به تخت نشستن ولیعهد پرداخت و رضا شاه در حالی که سر را به زیر انداخته بود و مدتی در اندیشه‌های دور و دراز فرو رفته بود، از فروغی سؤال کرد: خوب، پس از استعفا من باید کجا زندگی کنم و خرج والا حضرت‌ها را کی خواهد پرداخت؟

فروغی در جواب می‌گوید: چاکر نظرم این بود ابتدا در اصفهان اقامت فرمایند، ولی حالا می‌بینم از گوشه و کنار زمزمه‌هایی بلند شده، امنیت خیلی از نقاط از بین رفته، ممکن است در داخل کشور شنیدن این اخبار اعلیحضرت را ناراحت کنند. بهتر این است یکی از کشورهای آرام و خوش آب و هوا

را برای سکونت انتخاب بفرمایند. انشاءالله پس از خاتمه جنگ، ملت ایران استدعا خواهند کرد که به کشور باز گردید.

در این موقع رضا شاه چند بار به مسخره و پوزخند گفت: ملت ایران! ملت ایران!... آقای فروغی من تاریخ و جغرافی بلد نیستم. تو استاد اینها هستی. بگو بینم کجا برای زندگی من و خانواده‌ام مناسب است؟

فروغی نام چند کشور امریکای جنوبی را می‌برد. وقتی شاه کشور شیلی را می‌شنود، می‌گوید مثل اینکه در آنجا نماینده سیاسی هم داریم؟... بسیار خوب، پس ولیعهد شاه خواهد شد. آرزوی من همین بود. خودم هم چنین تصمیمی داشتم. (در این موقع رضا شاه نفس عمیقی می‌کشد و می‌گوید): سرنوشت من چنین بوده است.

فروغی با شنیدن این سخنان، حالت تأثیری پیدا می‌کند و توانایی خود را که ایستاده بود، از دست می‌دهد. رضا شاه متوجه شده، زیر بازوی او را می‌گیرد تا زمین نخورد و

او را روی صندلی می‌نشانند. مجدداً رضا شاه می‌گوید: هر کس سرنوشتی دارد. این هم سرنوشت من بود.

در دیدار بعدی که با درخواست رضا شاه از فروغی برای تنظیم متن استعفانامه بود؛ در متن استعفانامه آمده است: «نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند؛ آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌کردند، نسبت به ایشان بکنند. کاخ مرمر، تهران، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰»، (تاریخ بیست ساله ایران، ص ۷/۲۲۰) با خواندن آن رضا شاه می‌گوید: همین کافی است؟ چیزی اضافه نمی‌کنی؟

فروغی اظهار می‌دارد: ضرورتی ندارد چیزی اضافه شود.

آنگاه شاه دست خود را دراز می‌کند تا متن استعفا را بگیرد و امضا کند. فروغی می‌گوید: قربان اجازه بفرمایید آن را روی کاغذ مخصوص پاکنویس کنم.

رضا شاه می‌گوید: زود باش. عجله کن.

فروغی با دستان لرزان استعفانامه را پاکنویس نموده، جلو رضا شاه گذاشته و شاه بدون خواندن، آن را امضا و تسلیم نخست وزیر می‌کند.

به این ترتیب رضا شاه روانه تبعید می‌شود و محمد رضا پهلوی، به تخت شاهی می‌نشیند.

محمد علی فروغی در اسفند ۱۳۲۰ از مقام نخست وزیری کناره گرفت و به وزارت دربار رفت و در حالی که به سمت سفیر کبیر ایران در ایالات متحد آمریکا منصوب شده بود، در آذر ماه ۱۳۲۱ خورشیدی در سن ۶۵ سالگی بر اثر

سکته‌ی قلبی درگذشت. (محمد علی فروغی و ساختارهای

نوین مدنی، ص ۲۵)

سید ضیاء طباطبایی و سیاست‌های استعماری

سید ضیاء الدین طباطبایی در سال ۱۲۶۸ خورشیدی در یکی از خانواده‌های مذهبی شیراز متولد شد. در دو سالگی به همراه پدر، به تبریز رفت و تا ده سال بعد در آن شهر اقامت داشت و آموزش‌های معمول زمان را در آن جا فرا گرفت. سید ضیاء سپس به تهران آمده و بعد از سه سال مجدداً به شیراز بازگشت. در هفده سالگی که مقارن با جنبش مشروطیت بود، سید ضیاء مبادرت به انتشار روزنامه اسلام کرد و در آن به دفاع از مشروطیت پرداخت. (تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۷۹) او در عین حال از اقدامات انقلابی هم غافل نبود؛ در جریان بمب‌گذاری در مغازه حاجی محمد اسماعیل از هواداران محمد علی شاه، شرکت داشت. اما روزنامه نگاری حرفه‌ای سید ضیاء با انتشار روزنامه شرق که با حمایت زرتشتیان تهران منتشر می‌شد، آغاز شد. (انقلاب مشروطه ایران، ص ۳۷۴) روزنامه شرق بعد از توقیف‌های چندی، تحت عنوان بر منتشر شد. با توقیف روزنامه برق، سید ضیاء روزنامه رعد را منتشر کرد که احتمالاً از سفارت انگلیس کمک مالی دریافت می‌کرد. (ایران

در قرن بیستم، ص ۷۹؛ ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۱۳) طرفداری سید ضیاء از کشورهای بریتانیا و همراش، او را راهی روسیه نمود و بعد از اقامتی در آنجا در ۱۲۹۶ خورشیدی به ایران بازگشت. (هیأت فوق العاده قفقازیه، ص ۲۶) بازگشت سید ضیاء به ایران هم زمان شد با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ که سید از آن دفاع کرد. (خاطرات مهدی فرخ، ص ۵۴) با ناکامی این قرارداد، طرفداران انگلستان در ایران در کمیته‌ای به نام زرگنده جمع شدند که در میان آنان، سید ضیاء‌الدین طباطبایی هم حضور داشت. این جمع برای پیاده کردن اهداف بریتانیا در ایران فعالیت می‌کردند و با اتفاقاتی که در سال‌های بعد به وقوع پیوست، کودتای سوم اسفند را سازمان دادند. دولت آبادی می‌نویسد: «کمیته زرگنده که اکنون مرکب است از طرفداران قرارداد و یک عده از دموکرات‌ها و یک جمع از اعتدالیون قدیم که حالا خود را سوسیالیست می‌خوانند و نظریات انگلیس را هم در تشکیل کابینه و غیره دربردارد، می‌خواهند رئیس دولتی بر سر کار آورند که با مقاصد آنها همراه باشد و... دو نفر از اعضای معمم کمیته را که سید

ضیاء‌الدین طباطبایی و میرزا محمد صادق طباطبایی باشند، در آن کابینه به مقام وزرات رسانیده یکی وزیر عدلیه بگردد و دیگری وزیر معارف و به این ترتیب رفته رفته زمام امور دولت را به دست کمیته درآورده مقاصد انگلستان را در اجرای قرارداد برآورند و خود نیز هر یک به مقاصد شخصی برسند. انگلیسیان هم در این نقشه آن‌ها را کمک می‌نمایند.» (حیات یحیی، ص ۴/۱۱۴) با این زمینه بود که آبرونساید در سازماندهی کودتای قزاقان مستقر در قزوین، فرماندهی نظامی را به رضا خان میرپنج داد و طراح سیاسی را به عهده سید ضیاء که در آن زمان کمیته آهن را تشکیل داده بودند، گذاشت. (خاطرات سری آبرونساید، ص ۲۱) با وقوع کودتا، سید ضیاء به نخست وزیری رسید و به مدت سه ماه حاکمیت داشت. دورانی که از آن در تاریخ ایران به (کابینه سیاه) نام برده می‌شود. سید ضیاء به واسطه عملکرد بد خود، از نخست وزیری کنار گذاشته و به فلسطین تبعید شد. (سردار جنگل، ص ۳۳۵؛ پاسخ به تاریخ، ص ۳۷؛ خاطرات نورالدین کیانوری، ص

۱۴۲؛ لحظه‌ای و سخنی با سید محمد علی جمالزاده، ص ۹۸؛
خاطرات علی امینی، ص ۱۲)

با موفقیت کودتا، احمد شاه به ناچار حکم نخست
وزیری را به نام سید ضیاءالدین طباطبایی تنفیذ کرد؛ در این
حکم آمده بود: «نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و
خدمتگزاری جناب میرزا سید ضیاءالدین داریم، معزی‌الیه را به
مقام ریاست وزرائی برقرار و منصوب فرموده و اختیارات تامه
برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی به معزی‌الیه
مرحمت فرمودیم. جمادالاولی ۱۳۳۹ قمری» احمد شاه در
حکم دوم با تأکید بر مقام اجرایی سید ضیاء امر کرد: «این
دستخط از قصر فرح‌آباد صادر و مقرر داشتند به تمام ایالات و
ولایات مخابره شود. حکام ولایات و ایالات در نتیجه غفلت
کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که به بی‌تکلیفی
عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و
تمام اهالی از فقدان هیئت دولت ثابتی متاثر ساخته بود، مصمم
شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجبات
سعادت مملکت را فراهم نماید، همه بحران‌های متوالی خاتمه

دهیم؛ بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم، اعتماد خاطر خود را متوجه معزیه دیدیم، ایشان را به مقام ریاست وزرائی انتخاب، اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی به معزیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی الاخر ۱۳۳۹ احمد شاه.»

بعد از صدور این احکام، آقاسید ضیاءالدین کابینه خود را به شرح زیر در حضور ملوکانه معرفی نمودند:

آقاسید ضیاءالدین رئیس الوزرا. عدل‌الملک کفیل وزارت داخله. مدیرالملک وزیر خارجه. میرزا عیسی خان وزیر مالیه. مسعود خان وزیر جنگ. منصورالسلطنه کفیل عدلیه. مشیرالملک معارف و صنایع مستظرفه. موقرالدوله فواعد عامه و فلاح و تجارت. مشیر معظم پست و تلگراف. مؤدب‌الدوله صحیحه و خیریه.

بعد از آن که کابینه معرفی شد، مردم در وحشت و اضطراب بودند؛ خاصه کسان آن اشخاصی که حبس بودند

نمی‌دانستند مقدرات آن‌ها چه خواهد شد، آن‌ها را تلف می‌کند یا در حبس و زجر نگاه می‌دارند.

بعد از دریافت دستخط شاه مبنی بر رئیس‌الوزرائی آقاسید ضیاء‌الدین، بیانیه‌ای از طرف وی منتشر گردید؛ فردای آن روز هم بیانیه از طرف رضاخان رئیس دیویزیون قزاق که آن هم به قلم ایشان نوشته شده بود، منتشر گردید.

بیانیه آقاسید ضیاء‌الدین رئیس‌الوزرا

هم‌وطنان: پس از پانزده سال مشروطیت که به قیمت گران‌بهاترین خون فرزندان ایران خریده شد - پس از پانزده سال امتحانات و تجربیات و تحمل انواع محن و مصائب - پس از پانزده سال کشمکش یا اشغالات غیر قابل تصور داخلی و خارجی وطن ما به روزگاری افکنده شد که نه تنها هیچ یک از زمامداران وقت نمی‌خواستند بار گران مسئولیت زمامداری را به عهده گیرند، حتی متمولین و وکلا جرئت نمی‌نمودند که به وظایف خویش اقدام نمایند و از قبول تحمل این بار استنکاف ورزند. آیا مسبب و مسئول این وضعیت و بی‌تکلیفی چه

اشخاصی بودند؟ کسانی که ملت را به وعده‌های مشروطیت و آزادی و استقرار قانون و عدالت فریب داده، در همان حال این مواعید را حجاب قرار دادند تا در سایه او رویه هرج و مرج اساس انتفاع شخصی و لجام گسیختگی‌ها، اصول ملوک‌الطوایفی قرون وسطی، اصولی که با سیاهی و تیرگی‌های فجایع و جنایت احاطه شده بود، مستقر سازند. چند نفر اشراف و اعیان که زمام و مهام مملکت را به ارث در دست گرفته بودند، مانند زالو خون ملت را مکیده ضجه آن را بلند می‌ساختند و حیات سیاسی و اجتماعی وطن ما را به درجه [ای فاسد و تباه نمودند که حتی وطن پرست‌ترین عناصر، معتقدترین اشخاص به زنده بودن روح ملک و ملت، امید خود را از دست داده، کشور ما ایران را در میان خاک و خاکستر سرنگون می‌دیدند. پژمردگی و افسردگی و بالاخره نزدیک شدن آخرین نقاط اندیشه او را داشته وضعیات را غیرممکن ساخت. موقع فرا رسید که این وضعیات خاتمه یابد، موقع فرا رسید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد. مسبین فلاکت و پریشانی ایران که باز دست نالایق خود را (خویش را) از

عمارت فرو ریخته ایران نمی کشیدند به حساب دعوت شوند. بالاخره روز واژگون شدن و انتقام مقام فرا رسید. در این روز تاریخی و هولناک است که اراده نیرومند اعلی حضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای می دهد - مرا روی کار می آورد. اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سرنوشت ملت خود را در این موقع بحران و خطرناک در دست گرفته و سرأ از آن پرتگاهی که حکومت های بی اراده نالایق پرتاب کرده بودند، نجات ببخشم - با احاطه [و] اطلاع از مشکلات سهمگین وقت، من اطاعت امر تاجدار ارجمند و این پیشآمد را وظیفه مقدسه وطن پرستی و انسانیت دوستی گرفته شانه های خویش را حاضر برای قبول بار می نمایم.

من امر خسرو مطبوع معظم خویش را اطاعت و این بار را قبول می کنم، نه از آن جهت که به لیاقت شخص خود اعتماد می کنم، بلکه اول اعتمادم به خدای متعال بخشنده نیرو و دلیری است که خدمتگذاران و پاک نیتان را هدایت و راهنمایی می نماید. دوم به شاهنشاه ایران است که پرتو علاقه وی بر سعادت وطن مانند خورشیدی درخشان و قلبش از فرسودگی و

ضعف ملت و مملکتش خونین است. سوم بر قشون شجاع و وفادار وی که دشت و هامون را با خون‌های خویش در راه وطن گلگون کرده، بالاخره به حس فداکاری هموطنان عزیزی است که با چشم‌های باز گذشته را نگریسته و آینده را منصفانه قضاوت و حکمیت خواهند نمود. هموطنان واقف و مطلعید از وظایف شخصی که در یک چنین موقع سهمگین بار مسئولیت را به دوش می‌گیرد، زیرا شما هستید که حیات و موجودیت تان آغشته فلاکت، بدبختی، ناامنی و بی‌تکلیفی است. هموطنان لازم است عمارت متزلزل و لرزانی که مفت‌خواران در آن آشیانه نموده‌اند، سرنگون گردد. لازم است اداراتی که تأسیس آن‌ها برای اصراف و تبذیر مال و پولی است که با قطراتِ عر توده ملت تحصیل شده - و بالاتر و بدتر از همه به قیمت شرافت و استقلال ایران از اجانب قرض شده است، از میان برده و به جای آن مبانی محکمی استوار گردد که وظیفه خدمتگذاری به مملکت را از عهده برآید. موقع فرا رسیده که شرافت و استقلال وطن به شکل پول در جیب مفت‌خواران فرو نرود، باید سعی و کوشش نمود که مملکت با عواید داخلی

خود اداره شود و برای گردش دوائر مفتخواری محتاج به قرض اجانب نگردد. انجام این امر یعنی محو و انهدام مفتخواری و مبانی امنیت و رفاه و استفاده کارگران از زحمت خویش، اولین وظیفه من خواهد بود؛ لازم است بنیان عدلیه که مرکز فجایع و جنایات است، واژگون و معدوم گشته، بر روی خرابه‌های وی یک عدالتخانه حقیقی که ارکانش مبنی بر عدل و انصاف باشد، بنا گردد. زیرا چنین عدالتخانه [ای] می‌تواند شالوده حکومت عادلانه باشد. لازم است قیمت زحمت و مشقت کارگران و دهقانان سنجیده گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد؛ برای حصول این مقصود اولین اقدامی که باید به عمل آید، تقسیم خالصه‌جات و اراضی دولتی بین دهقانان و همین‌طور وضع قوانینی [است] که زارع را از املاک اربابی بیشتر بهره‌مند سازد و در معاملات ارباب با دهقان تعدیلی شود و موجبات صحیه و زندگانی آنان را تامین کند.

لازم است وضعیت هرج و مرج کنونی مالیه و تشکیلات سویی که مهم‌ترین عامل اختلال آن بوده است، محو گشته به جای آن تشکیلاتی برقرار گردد تا مالیات‌هایی که از

ملت گرفته می‌شود، با کمال رعایت اقتصاد و صرفه‌جویی صرف حوائج ملت گردد. لازم است که اخلاقیات و روحیه و احساسات ابناء وطن ما به وسیله تعلیمات ملیه وطن پرستانه نمو و ترقی نماید، تا وطن ما موطن فرزندان لایق فداکار گردد. لازم است مدارس تأسیس گردد که برای کشور ایران، آری برای ایران مانند خورشید فروزان و آبادان شود و اکنون [که] از ترقی و تمدن دور افتاده است، تدارک فرزندان لایق و شایسته نماید. بهره‌مند شدن از نعمت تعلیم و تربیت نباید از حقوق طبقات متمول و اولاد وارثان ظالمان بی‌لیاقت گردد، بلکه بر عکس تمام طبقات مردم و دهقانان باید از نعمت تعلیم و تربیت بهره‌مند شوند. لازم است تجارت و صناعت به طریق علمی تشویق گشته حیات تجارتمندی و صنعتی ما از ورطه کنونی که نتیجه ضعف اداری است، خلاصی یابد. لازم است سختی و گرانی زندگانی که به واسطه فقدان وسایل حمل و نقل و احتکارات میسر می‌گردد برقرار نمود. علاوه بر مراتب فوق و لوازم یا تغییرات سخت مقرر خواهد شد که اقدامات جزئی برای خاتمه دادن به وضعیات فلاکت‌آمیز پای‌تخت و سایر

مراکز ایران به عمل آید. برای این مقصود بلديه با تشکيلات وسيع و مهمی تاسيس خواهد شد که پایتخت ایران منظری شايسته کرسی يک دولت شاهنشاهی را داشته و فلاکت‌های بی‌حد و حصر سکنه آن خاتمه يابد؛ همین اقدام نسبت به ساير بلاد ایران به عمل خواهد آمد، زیرا نباید محروم از نعمتی باشند که پایتخت از آن متمتع است. اما برای آن که تمام اقدامات میسر گردد، باید قبل از همه چیز و مافوق هرگونه اقدامی، مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان خارجی و داخلی را به حساب دعوت نماید؛ لازم است امنیت در محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در پرتو قشون و قوای تأمینیه میسر می‌شود. فقط سپاهیان دلیر ما قادراند که حیات و هستی مملکت را تأمین نموده، ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند؛ قبل از همه چیز و بالاتر از همه چیز، قشون. هر چیزی اول برای قشون و باز هم قشون. این است اراده و مرام ما تا زمانی که قشون به درجات عالیّه خود نائل گردد.

اما سیاست خارجی ما؛ در این جا نیز يک تغییر اساسی لازم است. لازم است يک سیاست شرافتمندانه بر

مناسبات ما با ممالک خارجه حکومت داشته باشد؛ در این ایام هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمی‌تواند زندگانی نماید. بعد از جنگ بین‌المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیای اصول مشارکت و دوستی شده است، اصول مزبور در وطن صلح‌جوی ما بیش از سایر نقاط قابل ایجاد است. ملت ما انسان دوست است. نسبت به جمیع ملل خارجه مهربان و مشفق و صمیمی است. ملت ما وارث حکم و اندرزهای اعصار و قرون متوالیه است، حکمی که حسن مناسبات بین‌المللی را مقرر می‌دارد. ولی بدیهی است دوستی ما نباید وسیله استفاده‌های غیر مشروع اجانب گردد که در جامعه ملل به شرافت و استقلال ایران لطمه وارد آورد. مناسبات ما با هر یک از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات دوستی با سایرین گردد. شاهد همین دوستی، کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال یک ملت است، الغاء خواهم نمود و برای موفقیت در این مقصود و این که اتباع خارجه از عدالت تام بهره‌مند بود و حقوق خود را بتواند حقاً دفاع نمایند، ترتیبات و قوانین مخصوصه با محاکم صلاحیت‌داری وضع و ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه

داشته باشند. بر طبق اصول فوالذکر اعلام می‌دارم که بعضی از امتیازاتی که در گذشته به اجانب داده شده است، باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد. ما باید به تمام همسایگان به نظر دوستی نگریسته و با همه آنها مناسبات حسنه هم‌جوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت را محکم کنیم - در این تجدید تشکیلات ما بایستی در استفاده از مساعدت‌های جمیع دول اعم از آن که مساعدت‌های مزبور به صورت مستشار یا سرمایه باشد، آزاد باشیم و هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد، نباید آزادی ما را محدود نماید. ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود. به نام همین اصول و به خاطر همین اصول است که من الغاء قرارداد ایران انگلیسیان مورخه اوت ۱۲۱۹ [را اعلام می‌کنم] ، قراردادی که موقع انعقاد آن وضعیات دنیا دیگرگون بود و موجباتی که ما را ناگزیر به استفاده از آن می‌نمود، دیگر وجود ندارد. اراده قطعی اصلاحات داخلی و تصمیم به عظمت و نیرومندی قشون، ما را از احتیاج به قراردادهائی که در نتیجه وضعیات تغییر یافته دنیا و حوادث بر ما تحمیل گشت، مستغنی می‌سازد. من الغاء قرارداد ایران و انگلستان را اعلام می‌دارم تا

تأثیرات سوی بر سیره ما نداشته باشد، زیرا در ظرف چند سال اخیر در سخت‌ترین دقایق تاریخ ما، انگلستان به دفعات دست دوستانه خود را برای مساعدت نسبت به ایران دراز کرد و از طرف دیگر ایران نیز به دفعات نسبت به انگلستان صداقت و وفاداری خود را ثابت نمود. بنابراین شاید نباید گذارد چنین دوستی تاریخی به واسطه عقد قراردادی کدر گردد. الغاء قرارداد هر نوع سوء تفاهمی را که ما بین ملت ایران و انگلستان وجود داشته، معدوم و شالوده جدیدی را برای مناسبات صمیمانه ما با تمام ممالک طرح ریزی خواهد نمود. تخلیه ایران از قشون اجانب، مهم‌ترین موضوعی است که اساس مناسبات دوستی ما را با دول همجوار مستحکم خواهد نمود و انتظار داریم پس از تصدیق قراردادهایی که نماینده ما با حکومت مسکو منعقد نموده است، روابط و دادیه با روسیه مفتوح و نگرانی توقف قشون اجانب به وسیله هر دو طرف به عمل آید.

هموطنان - به نام شاهنشاه جوان بخت ما که از اعلی حضرت وی جمیع احکام ساطع است، به نام قشون دلیر و فداکار وی، من شما را به انتظام و کوشش در نجات وطن دعوت می‌نمایم.

من اعتماد به مشارکت شما دارم. من اعتماد به وطن پرستی شما دارم. از تمام شماها درخواست می‌نمایم که به وسیله طرح پیشنهادها و تقدیم افکار و مشورت‌هایی که نزد من کمال وقع و تعظیم خواهد داشت، مرا مساعدت کنید. اکنون اعلام می‌دارم که هیچ چیز و هیچ ملاحظه [ای] [مرا از مهمی که بر عهده گرفته‌ام، باز نخواهد داشت. زیرا پس از تفضلات سبحانی و تائیدات اولیاء اسلام، به توجهات قاهرانه شه‌ریار ارجمند مستحضر و به نیت پاک متکی هستم. حتی اگر برادرم در نجات مملکت از مصائب کنونی مخالفت ورزد، به او رحم نخواهم کرد. هموطنان - شما را به انتظام و کار دعوت می‌نمایم. (سید ضیاء‌الدین طباطبایی رئیس‌الوزرا - ۸ حوت ۱۲۹۹)

آقای آقاسید ضیاء‌الدین رئیس‌الوزرا به طوری که در بیانیه اول خودشان اشاره به تشکیل بلدیہ نموده بودند، بیانیه دیگری هم در رابطه با ساختار بلدیہ صادر نمودند. بعد از آن که آقاسید ضیاء‌الدین تمام منتفدین و اشراف را دستگیر و حبس می‌نماید، یگانه مانعی که در جلو خود مشاهده می‌کند،

شخص سلطان احمد شاه را می‌داند، درصدد برمی‌آید که شاه را از خود راضی نگاه دارد. بر تجلیل شاه می‌افزاید و شاه را یک سلطان مقتدر و توانایی جلوه می‌دهد. در موقع حرکت شاه به شهر و بالعکس به فرح‌آباد و غسره تجلیلاتی برای شاه دستور می‌دهد. از فرح‌آباد با یک عده زیادی قزاق به طرف شهر حرکتش داده، جلو دروازه یک اسکادرون قزاقی پوش با سرنیزه و یک اسکادرون ژاندارم و یک اسکادرون آژان سواره با شمشیرهای کشیده در جلو، در حرکت از دروازه الی شمس‌العماره آژان و قزاق و ژاندارم سواره و پیاده ایستاده بودند؛ به همین قسم در مراجعت با تجلیل و شکوه شاه را به مقر خود می‌رسانیدند، به این ترتیبات می‌خواست شاه را از خود راضی نگاه دارد.

چون تصمیم آقاسید ضیاء‌الدین این بود که در سرتاسر مملکت هیچ شخص بانفوذی باقی نگذارد که بتواند در مقابل ایشان عرض اندام نماید، یا این که خود را در ریاست وزرائی مستحکم نماید، به نام حکام ایالات و ولایات متحد‌المال ریاست وزرائی خود را تلگراف کرد؛ مقصودش

این بود اشخاصی که اطاعت و انقیاد نمودند، افکار خود را متوجه آن‌ها ساخته، کسانی که اعتنا نمودند، آن‌ها را دستگیر و حبس نماید. از آن جمله بود قوام‌السلطنه. چون می‌دانست اطاعت نخواهد کرد، آدم مخصوص نزد کلنل محمد تقی خان فرستاد چنانچه اطاعت ننماید، او را دستگیر کنید. قوام‌السلطنه اعتنایی به متحدالمال ننموده جوابی نمی‌دهد؛ چون قوام‌السلطنه سوارهای شخصی داشت، گرفتاری او خالی از اشکال نبود. اگر بخواهند او را دستگیر نمایند، البته خون‌ریزی می‌شد. به دفع‌الوقت گذرانیدند، تا این که روزی تنها با اتومبیل شخصی برای گردش حرکت می‌کند. به کلنل محمد تقی خان راپورت می‌دهند فوراً جلو درب اداره ژاندارمری که می‌رسد، عده [ای] ژاندارام مسلح جلو اتومبیل را می‌گیرند، پیاده‌اش کرده به اداره ژاندارمری می‌برند، توقیف می‌کند. اموال ایشان را توسط روسای ادارات ضبط نموده تحویل مالیه می‌دهند، بدون این که یک قران آن تفریط شود. ولی اسب‌های او را داغ زده، تحویل اداره ژاندارمری می‌دهند. حکم سخت و اکید می‌نماید که

خانواده او را محترم شمارند، سپس تحت الحفظ روانه تهران می‌نمایند، محبوس می‌شود. (تاریخ انقلاب ایران، ص ۶/۱۴۶۵)

سید ضیاء‌الدین طباطبایی، بعد از سپری کردن دوران تبعید خود در فلسطین، از راه بغداد به اروپا رفته و مقیم ژنو شد. او بعد از ۱۶ سال اقامت در اروپا به دعوت حاج امین‌الحسینی برای شرکت در کنفرانس تبلیغات جنگ در اورشلیم عازم فلسطین شد و مدت شش سال را در آنجا سپری کرد. طباطبایی با جایگزینی پادشاهی از رضا شاه به پسرش، به ایران بازگشت و به دستور انگلیسیان حزب وطن را تأسیس کرد و بعد از چندی شرفیاب حضور محمد رضا شاه شد. (شترها باید بروند، ص ۱۰۹؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۲۲۱؛ زندگی طوفانی، ص ۲۲۸) در این دوران سید ضیاء دست به تلاش‌های سیاسی نظیر نمایندگی در مجلس شورای ملی، تشکیل حزب اراده ملی و فعالیت در وزارت دارایی و... زد که به واسطه عوض شدن فضای سیاسی کشور، همه عقیم ماندند. (خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ص ۱۳۳؛ خاطرات ایرج اسکندری، ص ۱۶۵؛ امریکاییها در ایران، ص ۱۹۳؛ گزارش‌های محرمانه شهربانی،

ص ۱/۲۰۳) سید ضیاءالدین حتی در رویداد ملی شدن نفت در سال ۱۳۳۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم از فعالیت‌های سیاسی دست برنداشت و در کنار دربار علیه نیروهای ملی اقداماتی انجام می‌داد. (مصدق: سالهای مبارزه و مقاومت، ص ۱/۲۵۵) از آن دوران تا پایان عمر، سید ضیاءالدین طباطبایی بیشترین وقت خود را در مزرعه شخصی‌اش در قسمت شرقی سعادت آباد سپری می‌کرد، تا این که در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در اثر سکته قلبی چشم از جهان فرو بست. (سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۲)

امیر عباس هویدا و بازنمایی اقتدار دولتی

در دوران شاهنشاهی محمد رضا پهلوی، از دولتمردان ایرانی امیر عباس هویدا از جایگاه منحصر بفردی برخوردار بود؛ او در یکی از سرنوشت سازترین دهه‌های تاریخ ایران، توانست سیزده سال مقام نخست وزیری را حفظ کند؛ سالیانی که از یک طرف اقتدار اقتصادی و نظامی رژیم به واسطه افزایش قیمت نفت و تثبیت موقعیت شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رو به فزونی بود و از طرف دیگر، مخالفان رژیم در جلوه‌های تازه‌ای سر برمی‌آوردند؛ (خاطرات عبدالجمید مجیدی، ص ۱۷۳؛ خاطرات محمد یگانه، ص ۲۳۰) معترضان مذهبی و غیر مذهبی در این سالان فاز برخورد‌های نظامی و شروع فاز چریکی را تجربه می‌کردند. فضای سیاسی بیش از پیش رو به اختناق رفته بود. شرایط دیپلماتیک و روابط بین‌المللی، سرنوشت دیگری برای ایران و موقعیت ژئوپلیتیک این سرزمین رقم می‌زد. در میان چنین شرایطی بود که امیر عباس هویدا در ۴۵ سالگی به دنبال ترور حسنعلی منصور، در

اول بهمن ۱۳۴۳ خورشیدی، به ساختمان نخست وزیری وارد و در ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ از آنجا خارج شد.

امیر عباس هویدا فرزند حبیب‌الله عین‌الملک در زمستان ۱۲۹۸ خورشیدی، در شهر تهران متولد شد. هویدا دو ساله بود که پدر با مأموریت وزارت امور خارجه، به سمت سرکنسول ایران در دمشق منصوب شد. با گذشت سه سال، خانواده هویدا به تهران برگشته و بعد از توقف کوتاهی، راهی دمشق و سپس بیروت شدند؛ امیر عباس در فضای فرهنگی و سیاسی لبنان، اولین آموزش‌های خود را شروع کرد. او به روایتی سال‌های اول مدرسه را در دبستان فرانسوی‌ها در دمشق آغاز و سپس در مدرسه فرانسوی بیروت ثبت نام کرد و به مدت دوازده سال به گفته خودش: روی نیکمتهای یک مدرسه فرانسوی به سر برد. هویدا ۱۸ سال بود که با یک کشتی راهی اروپا شد.

هویدا بعد از رسیدن به اروپا، در پاریس اقامت کرد و با اطلاع از خبر گشایش دانشگاه بروکسل، راهی بلژیک شد.

هویدا سه سال در دانشگاه آزاد بروکسل تحصیل کرد و در سال ۱۹۴۱ میلادی در رشته علوم سیاسی لیسانس گرفت.

در دوران بعدی اقامت اروپایی هویدا، به ایران بازگشت و بعد از سپری کردن ایامی در وطن، مجدداً راهی اروپا شد. در این دوره، هویدا در کارهای مختلف اشتغال یافت و تا سمت منشی‌گری مخصوص سفیر در آلمان ارتقا یافت. از دیگر مشاغل و فعالیت‌های بین‌المللی وی، همکاری با امور پیمان سنتو و عضویت در شورای امریکایی صهیونیزم را می‌توان نام برد. امیر عباس هویدا به تاریخ ۲۱ دی ۱۳۲۱ خورشیدی به ایران بازگشت و وارد وزارت امور خارجه گردید.

او در اول مهر ۱۳۲۳ بعد از گذراندن دوره نظام وظیفه، در وزارت امور خارجه به عنوان عضو اداره اطلاعات پرداخت و بعد از حدود سه ماه به اداره سوم سیاسی منتقل شد و پس از چند ماهی، در اول مرداد ۱۳۲۴ به عنوان وابسته سفارت ایران در پاریس عازم فرانسه شد. نزدیک به ۵ ماه از

اقامت هویدا در فرانسه نگذشته بود که او به عنوان کارمند اداره حفاظت منافع ایران در آلمان نیز به فعالیت مشغول شد. هویدا در سال ۱۳۲۹ باز به ایران بازگشت و بعد از تصدی منشی مخصوص وزیر امور خارجه - عبدالله انتظام - در سال بعد به دعوت کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل به این کمیساریا مأمور شد.

بدینسان امیر عباس هویدا به مدت ۵ سال در تشکیلات سازمان ملل در ژنو به کار پرداخت و در اسفند ۱۳۳۵، زمانی که رجبعلی منصور - پدر حسنعلی منصور - تصدی سفارت ایران در ترکیه را بر عهده داشت، هویدا به درخواست او، عازم آنکار گردید. با بروز اختلافاتی میان او و سرلشکر حسن ارفع، هویدا عازم ایران شد و از اسفند ۱۳۳۶ به شرکت نفت رفت و تا زمان نخست وزیری حسنعلی منصور، به عنوان کادر مأمور وزارت امور خارجه در شرکت نفت اشتغال داشت. با ترور حسنعلی منصور، هویدا در ابتدا سرپرستی هیئت دولت را بر عهده گرفت و شش روز بعد، با دستور محمد رضا

شاه، مأمور تشکیل کابینه گردید. این مأموریت هویدا سیزده سال طول کشید.

در اوائل دهه ۱۳۴۰ که موقعیت امریکا در میان تحصیل کردگان ایرانی و برخی درباریان رو به افزایش بود، طرح تأسیس «کانون مترقی» برای جذب و سازماندهی نخبگان ایرانی، از طرف حسنعلی منصور در دستور کار قرار گرفت و هویدا که روابط نزدیکی با منصور داشت، جزو هیئت مؤسس «کانون مترقی» معرفی و بیشتر اوقات در آن جا به کار پرداخت. (معمای هویدا، ص ۱۹۱)

در جریان بازداشت امیر عباس هویدا که منجر به اعدام توسط انقلابیون شد، دو بار خبرنگاران خارجی اجازه یافتند که با او مصاحبه‌ای داشته باشند؛ بار دوم، روز هشتم فروردین ماه ژان لو رویریه و کریستین اکرانت به همراه ژان کلود لویا - فیلم بردار - و خانم لادن برومند که به عنوان مترجم در آن جمع حاضر بود، به همراهی رئیس زندان - حاج مهدی عراقی - و دادستان انقلاب - حاج آقا هادی هادوی - وارد سلول

هویدا در زندان قصر شدند. در ابتدا اکرانت حملاتی را علیه کارکرد هویدا شروع کرد. هویدا در مقابل با حرکت دست و صورتش دلزدگی خود را نشان می‌داد. او می‌گفت: به عنوان نخست وزیر، قدرت واقعی چندانی نداشت و لاجرم تنها بخشی از بار اشتباهات رژیم سابق بر دوش اوست.

اکرانت پرسید: آیا او در دوران صدراتش، از فعالیت‌های ساواک چیزی می‌دانست و آیا از وجود شکنجه در زندان و شمار زندانیان سیاسی مطلع بود؟

هویدا جواب داد: ساواک یکسره از حیطة قدرت او خارج بود.

اکرانت زیر بار جواب هویدا نرفت و مجدداً پرسید: آیا منظور شما این است که نخست وزیر مسئول پلیس امنیتی نبود؟

هویدا دوباره چند لحظه‌ای سکوت اختیار کرد. سرانجام گفت: شما از وضع واقعی سیاست در ایران خبر ندارید. آن گاه با لحنی قاطع‌تر افزود: برخی عرصه‌ها، اختصاصی شاه بود. من در آن‌ها نقشی نداشتیم. ساواک یکی از این عرصه‌ها بود.

در طول مصاحبه اکرانت، چندین بار کوشید هویدا را به انتقاد از شاه وادارد. اما هویدا، علی رغم آن که نیک می‌دانست چنین انتقادی حکام جدید را سخت خوش خواهد آمد، هرگز تمکین نکرد.

اکرانت پرسید: فکر می‌کنید که چرا شاه دستور بازداشت شما را داد؟

هویدا به لحنی سرد و بی‌اعتنا گفت: از خود او پرسید.

اکرانت ول کن نبود؛ پس باز پرسید: آیا شما فکر می‌کنید از قربانیان رژیم سابقید؟

بعد از مکثی طولانی، پس از آن که مدتی از دوربین روی گرداند و به دیوار رنگ باخته زندان خیره شد، زندانی سرانجام به صدا آمد و گفت: من درباره خودم اصولاً این طور فکر نمی‌کنم. من تنها زندانی نیستم. این بند پر از همکاران سابق من است.

اکرانت بار دیگر حمله آورد: اما مگر کسی جز شاه دستور
بازداشت شما را صادر کرد؟

تنها در پاسخ همین پرسش بود که هویدا مطلبی گفت که آن
را می‌توان نقد و ایرادی بر نظام گذشته دانست. گفت: شاید
می‌خواستند از من به عنوان قربانی استفاده کنند.

اکرانت با موفقیتی که به دست آورده بود، از هویدا پرسید: آیا
در رژیمی که او خادمش بود، خبرنگاران به زندانیان سیاسی
دسترسی داشتند؟

هویدا در پاسخ گفت: صلیب سرخ و عفو بین‌المللی به همت
او از زندان‌های ایران دیدن می‌کردند. این او بود که رضایت
شاه را برای تحقق این کار جلب کرد.

در این جا، اکرانت میان حرف هویدا پرید و پیش از آن که
زندانی بتواند پاسخ محتاطانه خود را به پایان برساند، پرسش
تازه‌ای طرح کرد.

دیگر هویدا از این مصاحبه دلزده شده بود. لحظاتی سکوت کرد. آن گاه به لحنی پر خشم و پر اضطراب خطاب به جمع گفت: به نظرم قربانی بهتر است سکوت اختیار کند. (معمای هویدا، ص ۴۲)

امیر عباس هویدا در طی مدت نخست وزیری که همزمان با ادوار ۲۱ تا ۲۴ مجلس شورای ملی بود، مجموعاً ۲۴ بار کابینه خود را ترمیم کرد و در مرداد ۱۳۵۶ بعد از استعفا از نخست وزیری، به وزرات دربار منصوب و تا شهریور ۱۳۵۷ در این مقام باقی ماند. هویدا، به دنبال گسترش اعتراضات مردمی، از پست وزارت دربار برکنار و یک ماه بعد از آن در یک اقدام بازدارنده، بازداشت و راهی زندان شد. با پیروی انقلاب اسلامی، امیر عباس هویدا به مقر دادستانی انتقال و پس از دو جلسه محاکمه، در روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ خورشیدی، به حکم دادگاه انقلاب، به اعدام محکوم و حکم همان روز اجرا شد. (امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک، ص ۱/۵۸)

منابع

- ۱- آخرین سالهای زندگی سیاسی لرد کرزن، (مروری بر دیپلماسی پس از جنگ بریتانیا)، هارولد نیکلسن، ترجمه اصغر قراگوزلو، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰.
- ۲- آخرین سفر شاه،
- ۳- آمریکا در بند، پیر سالیانجر، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۲.
- ۴- آمریکاییها در ایران،
- ۵- اختناق ایران، مورگان شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، مطبوعات صفیعلی‌شاه، ۱۳۵۱.
- ۶- اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، گردآورنده: مسعود کوهستانی نژاد، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
- ۷- ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، ۳ جلد، یونس مروارید، تهران، نشر اوحدی، ۱۳۷۷.

۸- ارتش و حکومت پهلوی، استفانی کرونین، ترجمه
غلامرضا علی بابایی، تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۷۷.

۹- از ترور شاه تا ترور سپهبد رزم آرا،

۱۰- از سید ضیاء تا بختیار، مسعود بهنود، تهران، نشر علمی،
۱۳۶۹.

۱۱- از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان،

۱۲- از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی، ویلهلم لیتن،
ترجمه مریم میر احمدی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۷.

۱۳- استقرار دیکتاتوری رضا خان در ایران، ا.س. ملیکف،
ترجمه سیروس ایزدی، تهران، شرکت سهامی انتشار.

۱۴- اسرار قتل رزم آرا،

۱۵- اسرار تاریخی کمیته مجازات، جواد تبریزی، تهران،
انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.

۱۶- اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه،

- ۱۷- اسنادی از بازجویی‌های شهید نواب صفوی،
- ۱۸- اسنادی از روند اجرای معاهده ترکمانچای، به کوشش فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴.
- ۱۹- اسناد انقلاب اسلامی،
- ۲۰- اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران،
- ۲۱- اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، حسن مرسلوند، حسن (گردآورنده)، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.
- ۲۲- اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۲ جلد، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، کیهان و بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.
- ۲۳- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران قاجاریه،
- ۲۴- اسناد و نامه‌های امیر کبیر،
- ۲۵- اسنادی از امتیاز نفت شمال،
- ۲۶- اشتباه بزرگ - ملی شدن نفت،

۲۷- افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران،

۲۸- افق‌های تازه در خلیج فارس و اقیانوس هند،

۲۹- اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی،
محمد علی (همایون) کاتوزیان، ترجمه محمد رضا نفیسی و
کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.

۳۰- اعترافات ژنرال، عباس قره‌باغی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.

۳۱- امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک،

۳۲- امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، تهران، انتشارات
خوارزمی، ۱۳۷۸.

۳۳- انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، عبدالرضا
(هوشنگ) مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.

۳۴- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، تهران،
۱۳۶۳.

۳۵- انقلاب خراسان: مجموعه اسناد و مدارک سال ۱۳۰۰ ش،
به کوشش کاوه بیات، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات
فرهنگی، ۱۳۷۰.

۳۶- انقلاب سفید، محمد رضا پهلوی، تهران،

۳۷- انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری، ترجمه رضا رضایی،
تهران، نشر بیستون، ۱۳۷۹.

۳۸- انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه
انگلیس (کتابهای آبی)، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران،
انتشارات معین - مازیار، ۱۳۷۷.

۳۹- انقلاب مشروطیت ایران، محمد اسماعیل رضوانی، تهران،
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۴۰- القاب رجال دوره قاجاریه، کریم سلیمانی، تهران، نشر نی،
۱۳۷۹.

۴۱- ایران امروز ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷، اژن اوبن،

۴۲- ایران، جدال نفت و نقش قوام السلطنه،

۴۳- ایران داستان ناگفته،

۴۴- ایران روایتی که ناگفته ماند، محمد حسنین هیکل، ترجمه

حمید احمدی، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۲.

۴۵- ایران بر ضد شاه، فاروقی، تهران، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۵۸.

۴۶- ایران بین دو انقلاب، پروانده آبراهامیان، ترجمه احمد گل

محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

۴۷- ایران در بحران،

۴۸- ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴، احمد علی سپهر

(مورخ الدوله)، ۱۳۳۶.

۴۹- ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، تهران،

انتشارات علمی، ۱۳۷۲.

۵۰- ایران در عصر پهلوی: دولتهای حزبی و حزبهای دولتی،

۵۱- ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر، ژان هورکاد پیرویکار و...، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۷.

۵۲- ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان،

۵۳- ایران برآمدن رضا خان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، سیروس غنی، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.

۵۴- ایران و انقلاب اسلامی،

۵۵- ایران و بریتانیا به روایت اسناد ایرانی موجود در انگلستان،

۵۶- ایران و جامعه ملل، فریدون زندفرد، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۷۷.

۵۷- ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، لرد کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۵۸- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵.

۵۹- بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲ - ۱۳۲۰)، فخرالدین عظیمی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۴.

۶۰- بحران دموکراسی در مجلس اول - خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضلعلی آقا تبریزی، تحقیق غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.

۶۱- بحران ظفار و رژیم پهلوی، محمد جعفر چمنکار، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳.

۶۲- بررسی انقلاب ایران،

۶۳- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، حمید روحانی، قم، دارالعلم، ۱۳۵۷.

۶۴- بزم اهریمن - جشنهای دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک و دربار، ۴ جلد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹.

۶۵- بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، رسول جعفریان، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

۶۶- بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری، خاطرات ن - پ مامونترف، به اهتمام همایون شهیدی، تهران، انتشارات اشکان، ۱۳۶۳.

۶۷- به روایت سعید نفیسی، خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی، به کوشش علیرضا اعتصام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.

۶۸- به سوی تمدن بزرگ، محمد رضا پهلوی، تهران، ۱۳۵۷.

۶۹- پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر سیمرغ، ۱۳۷۱.

۷۰- پدر و پسر: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲.

۷۱- پشت پرده تخت طاووس،

۷۲- پنج گلوله برای شاه،

۷۳- پنجاه سال جنگ سرد از غائله آذربایجان تا سقوط
گورباچف، والتر لافه بر، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، نشر
مرکز، ۱۳۷۶.

۷۴- پنجاه سال تاریخ ناصری، ۶ جلد، خانابا بیانی، تهران، نشر
علمی، ۱۳۷۵.

۷۵- پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، تهران، انتشارات
چهر، ۱۳۳۵.

۷۶- پهلوی‌ها - خاندان پهلوی به روایت اسناد،

۷۷- تاریخ ایران در دوره قاجاریه،

۷۸- تاریخ احوال عباس میرزا نایب‌السلطنه،

۷۹- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر،

۸۰- تاریخ انقلاب ایران، یادداشت‌های محمد هاشم محیط مافی از انقلاب مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹، به اهتمام علی اصغر حقدار، تهران، ۱۳۸۳.

۸۱- تاریخ انقلاب ایران،

۸۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۶ جلد، مهدی ملک زاده، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

۸۳- تاریخ بیست ساله ایران، ۸ جلد، حسین مکی، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳.

۸۴- تاریخ بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب، غلامرضا نجاتی، تهران، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.

۸۵- تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ جلد، ناظم‌الاسلام کرمانی، به اهتمام علی اکبر سعیدی، سیرجانی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶.

۸۶- تاریخ بی دروغ در وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار،

۸۷- تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران،

۸۸- تاریخ جنگ‌های ایران و روس،

۸۹- تاریخ ذوالقرنین، میرزا فضل‌الله شیرازی، به کوشش ناصر

افشارفر، تهران، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.

۹۰- تاریخ زندگی عباس میرزا،

۹۱- تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلال‌الدین مدنی، تهران،

انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.

۹۲- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، علی‌اکبر بینا، تهران،

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

۹۳- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی از مهاجرت امام خمینی به

پاریس تا پیروزی، علی‌اکبر علی‌اکبری بایگی، تهران، مرکز

اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.

۹۴- تاریخ رجال ایران،

۹۵- تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹.

۹۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ (۱۹۲۵ - ۱۹۰۰)،

۹۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و امریکا،

۹۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، محمود محمود، ۸ جلد، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۴.

۹۹- تاریخ ژاندارمری ایران، هاشم شعفی، تهران، وزارت کشور، ۱۳۶۶.

۱۰۰- تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، جواد منصوری، تهران، ۱۳۷۷.

۱۰۱- تاریخ مجلس شورای ملی ایران، سید حسن تقی زاده، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۱.

۱۰۲- تاریخ معاصر ایران، پیتز آوری، ترجمه محمد رفیعی
مهرآبادی، تهران، انتشارات عطائی، ۱۳۶۶.

۱۰۳- تاریخ منتظم ناصری، ۳ جلد، محمد حسن خان
اعتمادالسلطنه، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران،
دنیای کتاب، ۱۳۶۷.

۱۰۴- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۲ جلد، محمد تقی
بهار، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷.

۱۰۵- تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجار از سال ۱۲۴۰ تا
۱۲۶۷ قمری، جهانگیر میرزا، به کوشش عباس اقبال، تهران،
انتشارات علمی، ۱۳۲۷.

۱۰۶- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، نادر میرزا، به
کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، انتشارات ستوده،
۱۳۷۳.

۱۰۷- تجدیدنظرهای چند گانه در قانون اساسی مشروطه، علی
اکبر جعفری ندوشن و حسن زارعی محمودآبادی، تهران،
مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۱۰۸- ترور شاه - حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک،
تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۱۰۹- توسعه در ایران، عبدالمجید مجیدی و...، تهران،
انتشارات گام نو، ۱۳۸۲.

۱۱۰- جنبش حقوق زنان در ایران: طغیان، افول و سرکوب از
۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷، الیز ساناساریان، ترجمه نوشین احمدی
خراسانی، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴.

۱۱۱- جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان بنابر گزارشهای
کنسولگری انگلیس در مشهد، غلامحسین میرزا صالح
(گردآورنده و مترجم)، تهران، نشر تاریخ معاصر، ۱۳۷۰.

۱۱۲- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران،

- ۱۱۳- جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دورهٔ پهلوی اول)، فاطمه صادقی، تهران، انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۸۴.
- ۱۱۴- جنگ ایران و انگلیس،
- ۱۱۵- جنگ ایران و انگلیس - جدایی هرات، منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۰.
- ۱۱۶- حاصل چهل سال خدمت،
- ۱۱۷- حاکمیت ملی و دشمنان آن، فخرالدین عظیمی،
- ۱۱۸- حدیث بیداری،
- ۱۱۹- حزب رستاخیز، اشتباه بزرگ،
- ۱۲۰- حزب رستاخیز: جناح پیشرو،
- ۱۲۱- حزب فراگیر ملت ایران (رستاخیز)،
- ۱۲۲- حکایت دختران قوچان - از یاد رفته‌های انقلاب مشروطیت، افسانه نجم آبادی، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۱.

- ۱۲۳- حقایق الاخبار ناصری، محمد جعفر خورموجی، به
کوشش حسین خدیو جم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.
- ۱۲۴- حیات یحیی، ۴ جلد، یحیی دولت آبادی، تهران،
انتشارات عطار - فردوس، ۱۳۷۱.
- ۱۲۵- خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و سیف الله
گلکار، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶.
- ۱۲۶- خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد، ترجمه غلامحسین میرزا
صالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- ۱۲۷- خاطرات سری آیرونساید، ترجمه احمد تدین و داود
حیدری، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی رسا،
۱۳۷۳.
- ۱۲۸- خاطرات سیاسی فرخ، سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه)،
به اهتمام پرویز لوشانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۷.
- ۱۲۹- خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی،

۱۳۰- خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای،

۱۳۱- خاطرات سیاسی مکی،

۱۳۲- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، به کوشش

حافظ فرمانفرمائی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰.

۱۳۳- خاطرات ابوالحسن ابتهاج،

۱۳۴- خاطرات ایرج اسکندری،

۱۳۵- خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی،

۱۳۶- خاطرات شاهپور بختیار، به کوشش حبیب لاجوردی،

تهران، نشر زیبا، ۱۳۸۰.

۱۳۷- خاطرات صدرالاشراف، محسن صدر، تهران، نشر وحید،

۱۳۶۴.

۱۳۸- خاطرات عبدالمجید مجیدی، به کوشش حبیب

لاجوردی، تهران، گام نو، ۱۳۸۱.

۱۳۹- خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران،
نشر گفتار، ۱۳۷۶.

۱۴۰- خاطرات علی اکبر ارداقی،

۱۴۱- خاطرات محمد یگانه، به کوشش حبیب لاجوردی،
تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۳.

۱۴۲- خاطرات محمود فروغی، به کوشش حبیب لاجوردی،
تهران، کتاب نادر، ۱۳۸۳.

۱۴۳- خاطرات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر
علمی، ۱۳۶۵.

۱۴۴- خاطرات مظفر فیروز،

۱۴۵- خاطرات مهدی فرخ،

۱۴۶- خاطرات نصرالله انتظام - شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار،
به کوشش محمد رضا عباسی و بهروز طیرانی، تهران، سازمان
اسناد ملی، ۱۳۷۸.

۱۴۷- خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، انتشارات روزنامه
اطلاعات، ۱۳۷۱.

۱۴۸- خاطرات یک نخست وزیر، احمد متین دفتری، به
کوشش باقر عاقلی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

۱۴۹- خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم آرا،

۱۵۰- خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار،
تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷.

۱۵۱- خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، تهران، نشر
علمی، ۱۳۷۴.

۱۵۲- خاطرات و خطرات - توشه‌ای تاریخ شش پادشاه و
گوشه‌ای از دوره زندگی من، مهدیقلی مخبرالسلطنه هدایت،
تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۱.

۱۵۳- خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرونساید، سر ادموند
آیرونساید، به ضمیمه اسناد و مکاتبات سیاسی وزارت امور
خارجہ انگلستان در مورد آخرین روزهای خاندان قاجار و

شروع حکومت پهلوی (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰)، ترجمه بهروز قزوینی،
تهران نشر آینه، ۱۳۶۱.

۱۵۴- خاورمیانه در قرن بیستم،

۱۵۵- داستان انقلاب، محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲.

۱۵۶- دانشنامه جهان اسلام، جلد ۵، زیر نظر غلامعلی حداد
عادل، تهران، ۱۳۷۹.

۱۵۷- دائرةالمعارف تشیع، جلد ۹، زیر حاج سید جوادی،
تهران، ۱۳۸۲.

۱۵۸- در دوره پادشاهی پنج شاه، حسن ارفع، ترجمه سید احمد
نواب، تهران، نشر مهرآئین، ۱۳۵۵.

۱۵۹- دلیل آفتاب، احمد خمینی، تهران، موسسه تنظیم و نشر
آثار امام خمینی، ۱۳۷۵.

۱۶۰- دکتر ارسنجان در آئینه زمان،

۱۶۱- دکتر مصدّر و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور،

۱۶۲- دو دهه واپسین حکومت پهلوی، حسین آبادیان، تهران،
موسسه مطالعات سیاسی، ۱۳۸۳.

۱۶۳- دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی، برات دهمرده،
تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.

۱۶۴- دولت و جامعه در ایران - انقراض قاجار و استقرار
پهلوی، محمد علی همایون کاتوزیان، ترجمه حسن افشار،
تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

۱۶۵- دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم،
عبدالحسین نوائی، تهران، نشر بابک، ۱۳۵۵.

۱۶۶- دولتهای ایران از میرزا نصرالله مشیرالدوله تا میر حسین
موسوی، بر اساس دفتر ثبت کابینه‌های نخست وزیری، تهران،
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،
۱۳۷۹.

۱۶۷- دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس و نخست وزیران
و وزرای امور خارجه ایران و انگلیس و سفرا و فرستادگان

ایران در سایر کشورهای جهان از آغاز تا سال ۱۹۴۵ میلادی،
لویی رابینو، ترجمه و تألیف: غلامحسین میرزا صالح، تهران،
نشر تاریخ معاصر، ۱۳۶۳.

۱۶۸- دیده‌ها و شنیده‌ها، ابوالقاسم کحال زاده، به کوشش
مرتضی کامران، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۳.

۱۶۹- دیکتاتور و توسعه سرمایه‌داری در ایران، فرد هلیدی،
ترجمه فضل الله نیک آیین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۸.

۱۷۰- دیوان عارف قزوینی،

۱۷۱- دوران مبارزه،

۱۷۲- ذکاءالملک فروغی و شهرپور ۱۳۲۰، باقر عاقلی، تهران،
انتشارات علمی، ۱۳۶۷.

۱۷۳- رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک - سید حسن
تقی زاده، تهران، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران،
۱۳۸۴.

۱۷۴- رضا شاه - خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.

۱۷۵- رضا شاه در آینهٔ خاطرات، ابراهیم صفایی، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.

۱۷۶- رضا شاه کبیر یا ایران نو، الوین ساتن، ترجمهٔ عبدالعظیم صبوری، تهران، ۱۳۳۵.

۱۷۷- رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، استفان کرونین، ترجمهٔ مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۳.

۱۷۸- رقابت روسیه و انگلیس در ایران،

۱۷۹- رقابت روسیه و غرب در ایران،

۱۸۰- رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، پیو کارلو ترنزویو، ترجمهٔ عباس آذرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

- ۱۸۱- روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول،
- ۱۸۲- روابط ایران و غرب، محمد حسین طباطبایی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۱۸۳- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹ شمسی،
- ۱۸۴- روابط روس و ایران (۱۸۲۸ - ۱۷۸۰)،
- ۱۸۵- روزنامه اطلاعات.
- ۱۸۶- روزنامه انجمن.
- ۱۸۷- روزنامه تمدن.
- ۱۸۸- روزنامه جمهوریت.
- ۱۸۹- روزنامه حبل المتین.
- ۱۹۰- روزنامه خاطرات شرف الدوله، میرزا ابراهیم خان کلانتر باغمیشه، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.

۱۹۱- روزنامهٔ خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، ۱۰ جلد، به کوشش مسعود سالور - ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

۱۹۲- روزنامهٔ رستاخیز.

۱۹۳- روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی ایران.

۱۹۴- روزنامهٔ کیهان.

۱۹۵- روزنامهٔ مجلس.

۱۹۶- روزنامهٔ مردم.

۱۹۷- روزنامهٔ وظیفه.

۱۹۸- روضهٔ الصفاى ناصرى، ۱۴ جلد، رضا قلی خان هدایت، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.

۱۹۹- رهبران مشروطه، ۲ جلد، ابراهیم صفایی، تهران، نشر جاویدان علمی، ۱۳۴۴.

۲۰۰- زمین و انقلاب در ایران،

۲۰۱- زندگی پر ماجرای رضا شاه، اسکندر دلدَم، تهران، نشر
گلفام، ۱۳۷۰.

۲۰۲- زندگی طوفانی - خاطرات سید حسن تقی زاده، به
کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

۲۰۳- زندگی نامه‌ الیهیار صالح،

۲۰۴- زندگی نامه‌ سیاسی امام خمینی از آغاز تا تبعید، محمد
حسن رجیبی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

۲۰۵- زنده‌ تاریخ - شهید آیت الله سید حسن مدرس به روایت
اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات،
۱۳۷۸.

۲۰۶- سالنامه‌ پارس.

۲۰۷- ساواک، کریستین دلانوا، ترجمه‌ عبدالحسین نیک گهر،
تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.

۲۰۸- ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه، تقی نجاری راد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

۲۰۹- سردار جنگل،

۲۱۰- سردار سپه و فروپاشی دودمان قاجار،

۲۱۱- سرگذشت شخصی حیدرخان عمواغلی،

۲۱۲- سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورغ، میرزا مصطفی افشار، به کوشش محمد گلبن، تهران، انتشارات مستوفی، ۱۳۴۹.

۲۱۳- سفرنامه فرخ خان امین الدوله - مخزن الوقایع، حسین بن عبدالله سرابی، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.

۲۱۴- سقوط شاه، فریدون هویدا، ترجمه ا. مهران، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵.

۲۱۵- سیاست اروپا در ایران،

۲۱۶- سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه،

- ۲۱۷- سیاست منفی،
- ۲۱۸- سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ۲ جلد، حسین کی استوان، تهران، انتشارات روزنامه مظهر، ۱۳۲۹.
- ۲۱۹- سیاستگران دوره قاجار، ۲ جلد، احمد خان ملک ساسانی، تهران، ۱۳۳۸.
- ۲۲۰- سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک،
- ۲۲۱- سیر تکوینی انقلاب اسلامی،
- ۲۲۲- سیری در نهضت ملی شدن نفت،
- ۲۲۳- سیمای احمد شاه قاجار، ۲ جلد، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۸.
- ۲۲۴- سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۵۵.
- ۲۲۵- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، شاهپور بختیار، فرانسه، انتشارات رادیو ایران، ۱۳۶۱.

۲۲۶- سه سال در دربار ایران،

۲۲۷- شترها باید بروند،

۲۲۸- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه، ۳

جلد، عبدالله مستوفی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.

۲۲۹- شکست شاهانه، ماروین زونیس، ترجمه عباس مخبر،

تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.

۲۳۰- شصت سال خدمت و مقاومت - خاطرات بازرگان،

گفتگو با غلامرضا نجاتی، ۲ جلد، تهران، موسسه خدمات

فرهنگی رسا، ۱۳۷۵.

۲۳۱- شورشیان آرمانخواه - ناکامی چپ در ایران، مازیار

بهروز، ترجمه مهدی پرتوی، تهران، انتشارات قفقوس، ۱۳۸۳.

۲۳۲- صحیفه نور، ۲۲ جلد، امام خمینی، تهران، وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.

- ۲۳۳- صد مقاله، ابوالحسن بنی صدر، تهران، نشر پیام آزادی،
۱۳۵۹.
- ۲۳۴- صدرالتواریخ، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، به
کوشش محمد مشیری، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۴۹.
- ۲۳۵- صعود و سقوط تیمورتاش به روایت اسناد محرمانه
زوارت امور خارجه انگلسی، جواد شیخ الاسلامی، تهران،
انتشارات توس، ۱۳۷۹.
- ۲۳۶- صورت مذاکرات دوره اول مجلس شورای ملی.
- ۲۳۷- صورت مذاکرات دوره ششم مجلس شورای ملی.
- ۲۳۸- صورت مذاکرات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی.
- ۲۳۹- صورت مذاکرات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی.
- ۲۴۰- صورت مذاکرات دوره بیست و یکم مجلس شورای
ملی.
- ۲۴۱- صورت مذاکرات مجلس سنا.

۲۴۲- کاپیتولاسیون در تاریخ ایران،

۲۴۳- کالبدشکافی یک تجمع سیاسی در ایران،

۲۴۴- کتاب سیاه، فرمانداری نظامی تهران، انتشارات کیهان،

۱۳۳۵.

۲۴۵- کتاب مصد،

۲۴۶- کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران،

۲۴۷- کشف حجاب - زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، مهدی

صلاح، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.

۲۴۸- کوثر، امام خمینی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار،

۱۳۸۰.

۲۴۹- گزارش ایران - بخش قاجاریه و مشروطیت، مخبرالسلطنه

هدایت، به اهتمام محمد علس صوتی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳.

۲۵۰- گزارش عملکرد برنامه عمران پنج،

۲۵۱- گزارش یک زندگی،

۲۵۲- گزارشهای سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران (کتاب نارنجی)، ۲ جلد، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نور، ۱۳۶۷.

۲۵۳- گزارشهای محرمانه شهربانی،

۲۵۴- گزیده اسناد اولتیماتوم روسیه به ایران، سید سعید میر محمد صاد، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.

۲۵۵- گماشتگی های بد فرجام،

۲۵۶- گوشه ای از تاریخ ایران،

۲۵۷- فتح تهران - گوشه هایی از تاریخ مشروطیت، عبدالحسین نوائی، تهران، نشر بابک، ۱۳۵۶.

۲۵۸- فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، جمیل حسنی، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.

۲۵۹- قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری...

- ۲۶۰- قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۵.
- ۲۶۱- قدرت و زندگی (خاطرات یک رئیس جمهور)، والرئ ژیسکاردستن، ترجمه محمود طلوعی، تهران، پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸.
- ۲۶۲- قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران،
- ۲۶۳- قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۲ جلد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
- ۲۶۴- قیام گوهر شاد، سینا واحد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۲۶۵- لحظه‌ای و سخنی با سید محمد علی جمالزاده، تهران، انتشارات همشهری، ۱۳۷۳.
- ۲۶۶- لغت نامه دهخدا، ۱۱ جلد (دوره جدید)، علی اکبر دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

- ۲۶۷- عباس میرزا، ناصر نجمی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- ۲۶۸- عباس میرزا و فتحعلی شاه - نبردهای ده ساله ایران و روس، امینه پاکروان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۸.
- ۲۶۹- عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و امریکا)، جیمز بیل، ترجمه مهوش غلامی، تهران، نشر کوبه، ۱۳۷۱.
- ۲۷۰- علما و رژیم رضا شاه، حمید بصیرت منش، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۸.
- ۲۷۱- علی امینی به روایت اسناد ساواک، ۲ جلد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹.
- ۲۷۲- علی اکبر داور و تجدد حقوقی در ایران، علی اصغر حقدار، تهران، ۱۳۸۳.
- ۲۷۳- عین السلطنه و رژیم مشروطه، مهدی داوودی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- ۲۷۴- عین الوقایع،

۲۷۵- مآثر السلطانیه، عبدالرزاق دنبلی، به کوشش فیروز منصور، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۳.

۲۷۶- ماجرای دولت انگلیس و میرزا هاشم خان،

۲۷۷- ماموریت برای وطنم، محمد رضا پهلوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

۲۷۸- محمد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، علی اصغر حقدار، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۴.

۲۷۹- مجلس اول و نهادهای مشروطیت - صورت مذاکرات، مصوبات، اسناد، خاطرات و تاریخ نگاری دوره اول مجلس شورای ملی، علی اصغر حقدار، تهران، انتشارات مهرنامگ، ۱۳۸۳.

۲۸۰- مجموعه نطقها، پیامها و... محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران از ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰، تهران، انتشارات کیهان،

۲۸۱- مجموعه قوانین - عهدنامه‌ها - کنتراتها - امتیازات - خلاصه تصمیمات و مطالب متفرقه مصوبه مجلس مقدس

شورای ملی در چهار دورهٔ تقنینیه از شعبان المعظم ۱۳۲۴ / میزان
۱۲۸۵ شمسی الی ذی‌قعدة الحرام ۱۳۴۱ / جوزای ۱۳۰۲ شمسی به
ضمیمهٔ فرمان مشروطیت - قانون اساسی و متمم آن...، تهران،
مطبعةٔ مجلس شروای ملی (میکروفیلم شمارهٔ ۱۰۳۱۸۷ کتابخانهٔ
مجلس).

۲۸۲- مجلهٔ ایران فردا.

۲۸۳- مجلهٔ حوزه.

۲۸۴- مجلهٔ روشنفکر.

۲۸۵- مذهب و مدرنیزاسیون،

۲۸۶- مرآت البلدان، ۴ جلد، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه،
به کوشش عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث، تهران،
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

۲۸۷- مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب
مشروطیت ایران، محمد علی تهران (کاتوزیان)، تهران، شرکت
سهامی انتشار، ۱۳۷۹.

۲۸۸- مشروطه و جمهوری - ریشه‌های نابسامانی نظم
دموکراتیک در ایران،

۲۸۹- مصاحبه با تاریخ سازان،

۲۹۰- مصدق در دادگاه،

۲۹۱- مصدق در محکمه،

۲۹۲- مصدق سالهای مبارزه و مقاومت،

۲۹۳- مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، محمد علی
همایون کاتوزیان، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز،
۱۳۷۳.

۲۹۴- معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، به
کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر
محمود افشار، ۱۳۷۳.

۲۹۵- معمای هویدا، عباس میلانی، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۰.

۲۹۶- مقالات تاریخی، فریدون آدمیت، تهران، انتشارات شبگیر، ۱۳۵۲.

۲۹۷- مقالات تقی زاده،

۲۹۸- مقالات فروغی، ۲ جلد، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۲.

۲۹۹- مقاومت شکننده - تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، جان فوران، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۰.

۳۰۰- من یک شورشی هستم،

۳۰۱- مناسبات روسیه و ایران،

۳۰۲- منشآت قائم مقام، میرزا ابوالقاسم قائم مقام، به کوشش سید بدرالدین یغمایی، تهران، انتشارات شر، ۱۳۷۳.

۳۰۳- میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲.

۳۰۴- مهد علیا به روایت اسناد، عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.

۳۰۵- ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی لسان الملک، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۷.

۳۰۶- ناگفته‌ها، حاج مهدی عراقی، تهران، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.

۳۰۷- نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۸.

۳۰۸- نشریه کنگره دهقانان ایران.

۳۰۹- نصرت الدوله، فیروز میرزا فیروز، مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و... به کوشش منصوره اتحادیه و سعاد پیرا، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۸.

۳۱۰- نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، مسعود کارشناس،
ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران،
نشر گام نو ۱۳۸۲.

۳۱۱- نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان،

۳۱۲- نفت در دوره رضا شاه - اسنادی از تجدید نظر در
امتیازنامه داری،

۳۱۳- نفت و بحران انرژی،

۳۱۴- نفت و سیاست در خاورمیانه،

۳۱۵- نفت و کشورهای بزرگ جهان،

۳۱۶- نفوذ انگلیسی‌ها در ایران،

۳۱۷- نهضت روحانیون ایران، ۱۰ جلد، علی دوانی،

۳۱۸- وارونه نویسی در تاریخ سرگذشت امین‌السلطان،

۳۱۹- واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی،
به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر
تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

۳۲۰- وزیر خاکستری - بازشناسی نقش داریوش همایون در
حاکمیت پهلوی دوم، صفاءالدین تبرائیان، تهران، موسسه
مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳.

۳۲۱- وثوق الدوله، ابراهیم صفائی، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۶.

۳۲۲- هیأت فوق العاده قفقازیه،

۳۲۳- یادداشتهای امیر اسدالله علم، ۵ جلد، تهران، انتشارات
معین، ۱۳۸۲.

۳۲۴- یادداشتهای تاریخی مستشارالدوله صاد، ۵ جلد، به
کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۱.

۳۲۵- یادنامه تقی زاده،

۳۲۶- یادنامهٔ دکتر سحابی، به کوشش محمد ترکمان، تهران،
انتشارات قلم، ۱۳۷۷.

۳۲۷- یادگار عمر، ۲ جلد، عیسی صدیق، تهران، انتشارات
دهخدا، ۱۳۵۴.

۳۲۸- یک رنگی، شاپور بختیار، ترجمهٔ مهشید امیر شاهی،
پاریس، انتشارات رادیو ایران، ۱۳۶۱.